

سلسله مباحث
مهدویت
(۱۲)

بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان عج

دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی روایات آذربایجان

عَلَّمَ اللَّهُ الْعَالَمِينَ
فَرَجَّاهُمْ لِسِرِّهِمْ
قبل از ظهور امام زمان

نجم‌الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان(ع)/نجم‌الدین طیسی؛ ویراستار محمدرضا غفوری.
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۱۵ص.
شابک	978-600-8372-89-9
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation
موضوع	مهدویت -- انتظار -- احادیث *Waiting -- Hadiths -- Mahdism
	مهدویت -- احادیث -- نقد و تفسیر
	Mahdism -- Hadiths -- Criticism and interpretation
	آخرالزمان (اسلام) -- احادیث End of the world (Islam) -- Hadiths
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	۲۲۴/۴BP
رده بندی دیویی	۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۸۸۸۶۳۸۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا	

بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان

مؤلف:	نجم‌الدین طیسی
ویراستار:	محمد رضا غفوری
ناشر:	انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد:	عباس فریدی
صفحه آرا:	رضا فریدی
نوبت چاپ:	دیجیتال / زمستان ۱۴۰۲
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۸۹-۹
قیمت:	۲۴۰۰۰۰ تومان



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴
تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۰ (داخلی ۱۱۷) / شماره: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی علیه السلام در استان‌ها پاسخگوی درخواست‌های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می‌باشد.

کد فایل ۲۰۲۹۰۱۲۷-۲

فهرست مطالب

۸	مقدمه پژوهش
۱۰	مقدمه مؤلف
۱۳	جلسه اول
۱۳	مقدمه
۱۴	روایت اول
۲۰	جلسه دوم
۲۰	مقدمه
۲۱	بررسی سند روایت اول
۲۸	جلسه سوم
۲۸	محدوده آذربایجان
۳۳	جلسه چهارم
۳۳	ادامه بحث محدوده آذربایجان
۳۷	روایت دوم
۴۴	جلسه پنجم
۴۴	ادامه بررسی روایت دوم
۵۲	جلسه ششم
۵۲	ادامه بررسی روایت دوم
۶۲	جلسه هفتم
۶۲	ادامه بررسی سند روایت دوم
۶۸	جلسه هشتم

- ۶۸ ادامه بررسی سند روایت دوم
- ۷۹ جلسه نهم
- ۷۹ ادامه بررسی سند روایت دوم
- ۸۷ جلسه دهم
- ۸۷ ادامه بررسی سند روایت دوم
- ۹۵ جلسه یازدهم
- ۹۵ ادامه بررسی سند روایت دوم
- ۱۰۴ جلسه دوازدهم
- ۱۰۴ مقدمه
- ۱۰۴ روایت سوم
- ۱۰۸ جلسه سیزدهم
- ۱۰۸ مقدمه
- ۱۰۸ روایت چهارم
- ۱۱۵ جلسه چهاردهم
- ۱۱۵ مقدمه
- ۱۱۵ ادامه روایت چهارم
- ۱۲۲ جلسه پانزدهم
- ۱۲۲ بررسی سند روایت چهارم
- ۱۲۷ جلسه شانزدهم
- ۱۲۷ ادامه بررسی سند روایت چهارم
- ۱۳۷ جلسه هفدهم
- ۱۳۷ ادامه بررسی سند روایت چهارم
- ۱۳۷ ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

- جلسه هجدهم..... ۱۴۳
- ادامه بررسی سند روایت چهارم..... ۱۴۳
- ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار..... ۱۴۳
- جلسه نوزدهم..... ۱۵۰
- مقدمه..... ۱۵۰
- ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار..... ۱۵۰
- جلسه بیستم..... ۱۵۹
- بیان نتیجه پیرامون روایت چهارم..... ۱۵۹
- روایت پنجم..... ۱۶۰
- جلسه بیست و یکم..... ۱۶۶
- ادامه بررسی سند روایت پنجم..... ۱۶۶
- روایت ششم..... ۱۶۹
- جلسه بیست و دوم..... ۱۷۲
- ادامه بررسی روایت ششم..... ۱۷۲
- جلسه بیست و سوم..... ۱۷۴
- ادامه بررسی سند روایت ششم..... ۱۷۴
- جلسه بیست و چهارم..... ۱۸۶
- ادامه بررسی سند روایت ششم..... ۱۸۶
- جلسه بیست و پنجم..... ۱۹۷
- ادامه بررسی سند روایت ششم..... ۱۹۷
- جلسه بیست و ششم..... ۲۰۳
- روایت هفتم..... ۲۰۳
- فهرست منابع..... ۲۱۲

مقدمه پژوهش

حوادث آخرالزمانی و رویدادهایی همچون رخدادهای آذربایجان که در برخی روایات به آنها اشاره شده است اگر با اتفاقات خارجی همسان شود، در مواردی باعث برداشت‌ها و گاه رفتارها و تطبیق‌های ناروا می‌شود که ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم و پرداخت علمی و روزآمد به آن موضوع را می‌طلبد؛ زیرا تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است در این راستا، به تشکیل درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طیبی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت

کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می دارم. انتظار می رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه مؤلف

همزمان با درگیری پراکنده و سپس جنگ تمام عیار جمهوری آذربایجان با کشور ارمنستان سؤالات فراوانی از مردم پیرامون این جنگ و ارتباط آن با نشانه بودن برای نزدیکی ظهور امام زمان عجل الله فرجه مطرح می شود. شاید به جَدّ بتوان گفت روزی نبود که چه در درس خارج مهدویت و چه در بیرون درس، این سؤال مطرح نشود که «آیا این درگیری از علائم ظهور است؟»

البته شاید این سؤال بی ربط نیز نباشد؛ چون روایاتی در این زمینه وارد شده است که منشأ شبهه و سؤال مزبور شده است. روایات متعددی نظیر: روایت امام صادق عجل الله فرجه که در آن می فرماید: «لابد لنار من آذربيجان لا يقوم لها شيء»، روایت کعب الاحبار که در آن آمده است: «و حرب ولد العباس مع فتیان أرمينية و آذربيجان»، روایت مناقب: «غلبة أهل أرمينية»، روایت ابن مهزیار از امام زمان عجل الله فرجه که می فرماید: «يخرج السروسی من أرمينية و آذربيجان»، روایت مکحول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه «للتربک فرجتان یخربون آذربيجان...» و روایت سعید بن مسیب از امیرالمؤمنین عجل الله فرجه که در آن می فرماید: «تخرّب...أذربيجان بِسَنَابِكِ الخَيْلِ وَ الصَّوَاعِقِ» هر کدام به نوعی منشأ شبهه و سؤال بوده است.

در این کتاب که حاصل ۲۵ جلسه درس خارج مهدویت است به واکاوی

متن روایات و منابع آن‌ها، همچنین بررسی سندی و دلالتی آن‌ها و بحث پیرامون شناسایی ارتباط روایات با جریان فعلی پرداخته‌ایم. از خداوند متعال توفیق و انجام تحقیقات و تتبعات دیگر را در این زمینه خواستاریم.

در این پژوهش بحثی درباره اینکه مقصود از آذربایجان که در روایات مطرح شده و اینکه ارتباط آن با جمهوری آذربایجان چیست، مطرح گردیده است. موضوع این است که آیا مقصود، جمهوری - اشغالی - آذربایجان است یا یکی از استان‌های شمال شرقی ایران؟ این در حالی است که در کتاب‌های جغرافیا از کشور آذربایجان به نام اژان یاد شده است. موضوعات و مسائل متعدد و گسترده دیگری نیز در این باره مطرح شده است که سعی بر آن بوده تا تقریباً تمامی جوانب آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

مرکز تخصصی مهدویت اقدام به چاپ این تحقیق کرده است که شکرالله مساعیهم. از جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای کلباسی مدیر محترم آن مرکز و حجت الاسلام مصلحی و سایر عزیزانی که در نشر این کتاب تلاش و جدّیت وافری داشتند کمال تقدیر و تشکر را دارم. به امید توفیق برای نشر باقی مانده بحث‌ها که شاید فراتر از ۱۲۰۰ درس مهدوی دیگر باشد. خداوند بر توفیقات آنان بیفزاید! إن شاء الله.

نجم‌الدین طبسی

۱۴۰۰/۹/۱۱

جلسه اول

مقدمه

بحث ما پیرامون جریان‌ات آذربایجان در آخرالزمان است. علت انتخاب این مبحث در این مقطع، درگیری‌ها و حوادثی است که امروزه در آذربایجان پیش آمده است. از خداوند عزوجل می‌خواهیم که این آتش جنگ و فتنه را هرچه زودتر خاموش کند. البته روشن است که در پشت پرده این اتفاقات، یهود و صهیونیست‌ها هستند. آن‌ها این آتش را روشن کردند که حواس مردم را از جنایات خودشان دور کنند و همچنین اسلحه‌های خودشان را نیز به فروش برسانند.

روایات موجود درباره آذربایجان، هفت روایت از خاصه و عامه است. از جمله روایاتی که در مورد آذربایجان خیلی مطرح است، روایتی است که مرحوم نعمانی آن را در دو جای کتاب شریف الغیبة نقل می‌کند. بحث درباره روایت آذربایجان ممکن است به مبحث اصحاب امام زمان علیه السلام نیز ربط داده شود. همچنان که ممکن است به بحث شاخصه‌های حکومت امام زمان علیه السلام نیز مرتبط باشد؛ زیرا در این روایت محل ظهور را بین رکن و مقام بیان می‌کند. همچنین به این مطلب نیز اشاره دارد که مخالفان و دشمنان حضرت چه کسانی هستند: «وَيَلُّ لِّلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ.»

ما در مباحث مربوط به این روایت اثبات خواهیم کرد که مقصود از عرب

در این روایت، نه مردم و ملیت های عرب، بلکه منظور شاید حکام عرب است؛ زیرا اکثر ملت های عرب با امام زمان علیه السلام همراهی خواهند کرد.

روایت اول

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيِّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حمزة عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي عليه السلام لَا بُدَّ لِنَارٍ مِنْ أَدْرَبِجَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَخْلَاسَ بُيُوتِكُمْ^۱ وَالْبِدْوَ مَا الْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبَوَا وَ اللَّهُ لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَ قَالَ وَبِئْسَ لَطْعَاةَ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ.»^۲

«ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمود: ناگزیر آتشی از ناحیه آذربایجان زبانه خواهد کشید که هیچ چیز در مقابلش نتواند ایستاد. چون چنین شود تحرکی نداشته و وارد معرکه نشوید و تا زمانی که ما در خانه نشسته ایم شما نیز خانه نشین باشید. اما وقتی کسی از طرف ما حرکت کند، به سوی او بشتابید^۳ اگرچه بر دست و زانو. به خدا سوگند گویی هم اکنون به او می نگریم که میان رکن و مقام به کتاب جدید (دستورالعمل و روش خاص) از مردم بیعت می گیرد. فرمانی

۱. الحلس كل ما يوضع على ظهر الدابة، وهو كناية عن السكون و عدم اظهار المخالفة أو الموافقة.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۱۹۴.

۳. مهم در این روایت این است که طبق نقل اول فتنه آذربایجان جزو علائم ظهور شمرده شده است.

که بر عرب سخت گران است. [پدرم] فرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که روی کرده است.»

مرحوم مجلسی نیز این روایت را در بحارالانوار نقل کرده، اما در نقل ایشان به جای تعبیر «لابد لنار» تعبیر «لابد لنا» است. با تعبیر «لابد لنا» - یعنی به طور قطع و یقین ما در آذربایجان یاران و اصحاب داریم - این روایت هیچ ربطی به قضایای امروز آذربایجان پیدا نمی‌کند؛ بلکه معنا این طور می‌شود که امام باقر علیه السلام موقعیت مکانی اصحاب امام عصر علیه السلام را تبیین می‌کنند. همان طور که گاهی در مورد طالقان و گاهی نیز در مورد قم و کوفه می‌فرمایند، در این روایت نیز درباره آذربایجان به صورت حتمی می‌فرمایند: «لابد لنا». اکثر مردم آذربایجان شیعه هستند و حکومت نیز خیلی تلاش می‌کند تا اعتقاد آن‌ها را تغییر دهد. متأسفانه حکومت آن‌ها ضد مذهب است.

منابع روایت

۱. الغیبة نعمانی، ص ۱۹۴ و ۲۶۳.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵ و ۲۹۴.
۳. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۵۸.
۴. المعجم الموضوعی لأحادیث المهدي علیه السلام، ص ۶۸۷.

توضیح روایت

بحث ما پیرامون این روایت در چند محور اصلی است:

محور اول: اینکه تعبیر روایت «لابد لنا» است یا «لابد لنار»؟

محور دوم: اینکه مراد از آذربایجان کدام منطقه است؟ آیا منظور همین آذربایجانی است که یکی از استان‌های کشور ما است یا اینکه مقصود

جمهوری آذربایجان است که زمانی جزو ایران بوده و بر اثر بی کفایتی مسئولان آن زمان از ایران جدا شده است؟

«لا بد لنا» یا «لا بد لنا»؟

آنچه در این متن آمده «لا بد لنا» است. مرحوم مجلسی این روایت را در دو جا از مرحوم نعمانی نقل می کند، اما تعبیر در نقل ایشان «لا بد لنا» است. مجلسی مرد متبع و محقق بوده و کتاب های خطی را از شرق و غرب عالم جمع کرده بود. ممکن است در نسخه ای که نزد ایشان بوده تعبیر «لا بد لنا» ذکر شده است.

از معاصران، صاحب کتاب المعجم الموضوعی به این موضوع چنین عنوان می دهد: «حركة التركة الممهدة فی آذربایجان»؛^۱ یعنی این روایت اشاره به یاران امام زمان علیه السلام دارد. در روایتی هست که قم زمینه ساز حکومت امام عصر علیه السلام است. از این روایت استفاده می شود که در آذربایجان کسانی هستند که زمینه ساز حکومت امام زمان علیه السلام خواهند بود. سپس ایشان می فرماید: «أهم الحركة الايجابية للترك و أصحابها سندا تحرك ترك آذربایجان ایران فی سنة الظهور»؛^۲ مهمترین حرکت مثبت ترک و صحیح ترین آن از جهت سند-البته خواهید دید که روایات اصحاب از حیث سند، اصح سند نیست. ممکن است به نحوی روایات را حسنه بدانیم، اما صحیح نیست- حرکت ترک آذربایجان ایران [از نظر ایشان] در سال ظهور است.»

۱. المعجم الموضوعی لأحادیث المهدي، ج ۴، ص ۵۰۶

۲. همان

عده‌ای نسبت به این روایت خیلی امیدوار شده‌اند؛ زیرا با استناد به آن می‌گویند: تحرک ترک‌ها که زمینه‌ساز ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود در سال آخر غیبت و سال ظهور است. البته ما نیز همین الان و هر آن منتظر ظهور هستیم. صاحب المعجم الموضوعی بحث را محدود به آذربایجان ایران می‌کند و می‌گوید: مقصود آذربایجان شرقی است؛ چون در روایات تعبیر تبریز، مراغه و خوی دارد. پس ایشان دایره این روایت را منحصر به آذربایجانی می‌کند که از استان‌های ایران است. مستند ایشان همین روایت است که درباره آن تعبیر به «اصح سندا» می‌کند. وی روایت را از دو نقل نعمانی آورده، ولی در هر دو نقل، تعبیر «لابد لنا» آورده و حرف «ر» را در پرانتز گذاشته است؛ در حالی که نقل الغیبة «لنار» است.

سپس می‌فرماید: «فقد رواه فی الغیبة عن ابی بصیر و روت بعض المصادر هذا الحدیث بلفظ لابد لنا من آذربایجان»؛ بعضی مصادر این حدیث را به لفظ «لابد لنا من آذربایجان» نقل کرده‌اند.

مسئله اصلی ما همین است که ایشان غیر این نقل را از کجا آورده است؟ کاش منبع نقل خود را بیان می‌کرد! در بحار الانوار در هر دو نقل آن، لفظ «لابد لنا» است. اگر این نقل صحیح باشد، روایت مزبور به اصحاب و ملیت آن‌ها اشاره دارد.

یعنی وی در ادامه می‌فرماید: «و قد تصورها ابن طاوس و غیره ان المراد منها فتنة و الصحیح انها حركة ممهدة؛ ابن طاووس و غیر او تصور کرده‌اند

که مقصود، آتش و فتنه‌ای است که در آنجا به پا می‌شود؛^۱ اما صحیح آن است که این روایت اشاره به حرکت و قیام زمینه‌سازان دارد.^۲

ایشان همچنین می‌افزاید: «و لفظ الحدیث یکون «لابد لنا من آذربایجان» و لیس «لنار» و فیه توجیه للشیعة یکون حرکتهم بعد ظهور هذه الحركة و هذا هو القیام الموعود للإیرانیین؛^۳ و لفظ حدیث «لابد لنا من آذربایجان» است (ما حتما در آذربایجان یار داریم)^۴ و «لنار» نیست. دلیل آن سیاق و نظم روایت است. سیاق این روایت قرینه است که در مقام نقل

۱. از ظاهر عبارت ایشان برداشت می‌شود که ابن طاووس روایت مزبور را در کتاب فتن آورده است؛ در حالی که ما آن را در فتن پیدا نکردیم.

۲. ترک‌ها خیلی به اهل بیت علیهم‌السلام ارادت دارند. در نوجوانی در نجف اشرف عزاداری ترک‌ها را تماشا می‌کردیم و آن را دوست داشتیم. با اینکه ترکی می‌خواندند و معنای آن را نمی‌دانستیم، ولی آن‌ها را حفظ بودیم. با چه سوزی می‌خواندند! عزاداری ترک‌ها از عزاداری‌های دیگر ممتاز بود. خیلی سنگین حرکت می‌کردند. سادات را در جلوی دسته قرار می‌دادند. آن‌ها نیز شال‌های سبز انداخته و شمع در دست می‌گرفتند. عزاداری آن‌ها ابهت داشت. با یک سوزی می‌خواندند که اگر بگویم سنگ را نیز به گریه می‌انداختند، مبالغه نکرده‌ام. الان نیز همان ارادت را نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام دارند. به تاریخ که نگاه می‌کنیم از آن‌ها جزو یاران امام حسین علیه‌السلام نیز بوده است. ترک‌ها حق عزاداری را ادا می‌کنند و این‌ها زمینه‌ساز حکومت امام عصر علیه‌السلام هستند. خوشا به سعادتشان! تاریخ معاصر را نگاه کنید. می‌رفت که آذربایجان از ایران جدا شود و شوروی نیز خیلی روی این قضیه سرمایه‌گذاری کرده بود. دولت شاه نیز نمی‌توانست کاری بکند. تا اینکه سیدابوالحسن اصفهانی رحلت کرد. با رحلت ایشان آذربایجان یکپارچه سیاه‌پوش و عزادار شد. همه مقلد، متدین و مذهبی! هرچه نیروی کادر از شوروی‌ها بود، فرار کرد. بعدها مسئولان رژیم آن روز گفته بودند: ما هیچ راهی نداشتیم که آذربایجان را به کشور بازگردانیم؛ رحلت سیدابوالحسن آذربایجان را دوباره به کشور ما برگرداند.

۳. المعجم الموضوعی لأحدیث المهدي، ج ۴، ۵۰۶.

۴. این تعبیر که «حتما یار داریم» نسبت به جاهای دیگر نیست.

علامات ظهور است. در ضمن آن نیز، پیامی برای شیعه دارد که حرکت شما باید بعد از ظهور این حرکت باشد (تمام تحرکات زمینه ساز باید پشت سر حرکت آذربایجان باشد). این قیام همان قیامی است که برای ایرانی‌ها وعده داده شده است.»

این روایت مؤیداتینیز دارد:

«عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاكَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتْلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ أَمَامَ بَاقِرٍ ع مِىَ فَرَمَايِد: گُويَا قُومِى رَا مِى بَيْنَم كِه دَر مَشْرِق قِيَام كَرْدِه وَ حَق رَا مِى طَلَبِنْد؛ ولى حَق رَا بِه أَنَان نَمِى دِهِنْد. بَار دِیْگَر طَلَب مِى كِنِنْد؛ ولى بَاز بِه أَنَان وَاگْذَار نَمِى كِنِنْد. دَر اِیْن حَالَت، شَمَشیرِهَا رَا از نِیَام كَشیدِه، بَر شَانِه مِى گْذَارِنْد. دَر اِیْن هِنْگَام، دَشْمَن خُوَاسْتِه أَنَان رَا مِى پْذیرِد؛ ولى أَنَان نَمِى پْذیرِنْد وَ قِيَام مِى كِنِنْد. حَق رَا وَاگْذَار نَمِى كِنِنْد، مِگَر بِه صَاحِبِ اَمْر. كَشْتِگَان أَنَان شَهید هِسْتِنْد وَ اِگَر مَن أَنَان رَا دَرَك مِى كَرْدَم، خُودَم رَا بَرای صَاحِبِ اِیْن اَمْر آمادِه مِى سَاحْتَم.»

عده‌ای این روایت را مستند قرار داده و معتقدند که به درگیری فعلی جمهوری آذربایجان اشاره دارد؛ یعنی فتنه و جنگی در آذربایجان رخ خواهد داد. اما باید آن را هم از نظر سندی و هم از جهت دلالتی بررسی کنیم. از همه مهمتر بحث تطبیق است؛ اولاً: آیا منظور از آذربایجان، آذربایجان ایران است یا کشور آذربایجان؟ ثانياً: آیا می‌توان تطبیق قطعی داد؟

جلسه دوم

مقدمه

بحث ما پیرامون روایتی است که در ارتباط با آذربایجان نقل شده است. ما این روایت را از کتاب شریف الغیبة نعمانی نقل کردیم. ابوبصیر می‌گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «لابد لنا» یا «لابد لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیء». اگر «لنا» بخوانیم یعنی ما نفرت و یاران محکم و استواری داریم که هیچ‌کس توان مقابله با آن‌ها را ندارد. اگر «لنار» بخوانیم، اشاره به فتنه‌ای است که در آذربایجان به پا می‌شود و خاموش شدنی نیست. وظیفه ما نیز این است که خودمان را نگه داریم؛ چون این فتنه در آستانه قیام حضرت ولی عصر علیه السلام خواهد بود.

گفته شد که بعضی از معاصران تأکید دارند که متن روایت «لابد لنا» است؛ لذا بحث را تحت عنوان یاران و زمینه‌سازان حرکت و قیام امام زمان علیه السلام قرار داده‌اند. این در حالی است که متنی که از آن نقل می‌کند نسخه بدل نداشته و در هر دو نقل، «لابد لنا» است. از قداما نیز کسی جز نعمانی این روایت را نقل نکرده است. عجیب اینکه ما کسی را نیافتیم که این نص نعمانی را از قرن چهارم تا دوازدهم نقل کرده باشد. البته کتاب‌های زیادی از بین رفته و در آتش دشمنان سوخته، ولی در همین کتاب‌هایی که در اختیار ما است، ندیدیم کسی این روایت را نقل کند.

علامه مجلسی این روایت را در دو جا از بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۱۳۵ و ۲۹۴) نقل کرده و در هر دو، آن را از مرحوم نعمانی نقل می‌کند، اما تعبیر «لنا» دارد. پس جا داشت مؤلف المعجم الموضوعی که تأکید دارد در روایت «لابد لنا» است، روایت را از بحارالانوار نقل کند. البته علامه نیز از نعمانی نقل می‌کرده، اما ممکن است ایشان نسخه دیگری نیز در این باره در دست داشته است.

پس این روایت را کسی از قدما جز مرحوم نعمانی نقل نکرده است. حال آنکه کتاب شریف مرحوم نعمانی در اختیار همه علما بوده است. این مؤید آن است که به این روایت توجهی نشده و بلکه بی‌اعتنایی شده است. گویا علما نظر مثبتی نسبت به آن نداشته‌اند.

بررسی سند روایت اول

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيِّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ...»

احمد بن محمد بن سعید بن عقده

در شخصیت و وثاقت احمد بن محمد بن سعید بحثی نیست.

احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی

احمد بن یوسف بن یعقوب محل بحث است. اگر بتوانیم ایشان را توثیق کنیم، توثیق او در روایات دیگر نیز مورد استفاده است؛ زیرا او در سند

روایت یمانی نیز حضور دارد. نعمانی این حدیث را در صفحه ۲۶۳ کتاب الغیبة نیز نقل کرده است. نقل دوم او با متن و سند نقل اول یکی بوده و احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری در آن سند نیز وجود دارد. اگر از بطائنی پدر و پسر اغماض کنیم و روایات آن‌ها را قبول کنیم، مشکل سند همین احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری است.^۱

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «و لم أقف في ترجمة الرجل إلا على رواية أحمد بن محمد بن سعيد، و محمد بن عبدالله الهاشمي، عنه. و روايته عن محمد بن زيد النخعي، و عن علي بن داود الحداد، عن أبي عبد الله عليه السلام، و عن هارون بن مسلم؛^۲ در شرح حال راوی مطلبی نیافتیم؛ مگر روایت احمد بن محمد بن سعید و محمد بن عبدالله هاشمی از وی و روایت جعفری از محمد بن زید نخعی و از علی بن داوود حداد از امام صادق عليه السلام و از هارون بن مسلم.»

تنها چیزی که نسبت به ایشان داریم این است که این دو نفر ثقه از او روایت نقل کرده‌اند. باید بحث کرد که آیا روایت ثقه از شخصی دلیل بر توثیق آن شخص است؟ گاهی ثقات از شخصی روایت نقل می‌کنند، در این صورت نقل ثقات مؤید بر وثاقت شخص است، اگر دلیل بر وثاقت نباشد. اما اگر دو ثقه از شخصی روایت نقل کنند. محمد بن عبدالله

۱. البته ما نسبت به روایات پدر نظر مثبت داریم؛ زیرا بیش از پانصد روایت از او در کتب اربعه نقل شده است و نمی‌توان پذیرفت که کتب اربعه از شخصی که ضعیف است پانصد روایت نقل کرده‌اند. نسبت به حسن بن علی بطائنی نیز بحث است که این لعن‌ها و طردها و پاره کردن تفسیر او، نسبت به پدر بوده یا پسر؟ لذا ما در بررسی سند این روایت به این دو نمی‌پردازیم.

۲. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۲۶۶.

هاشمی ثقه است و در وثاقت ابن عقده نیز بحثی نیست، ما از مقدمه الغيبة نعمانی نقل کردیم که مرحوم نعمانی از ایشان خیلی تجلیل کرده است. وی در باره ابن عقده می فرماید: «وَهَذَا الرَّجُلُ مِمَّنْ لَا يُطَعَنُ عَلَيْهِ فِي الثَّقَّةِ وَلَا فِي الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ الثَّقَالِينَ لَهُ؛ ایشان از کسانی است که هیچ طعنی در وثاقت او و علم او به حدیث و رجالی که برای او نقل حدیث می کردند، نیست.»

این کلام مرحوم نعمانی دری را به روی ما باز می کند که کسانی که برای ایشان روایت نقل کرده اند را می شناسد و بدون شناخت، حدیثی را قبول نکرده و مانند جریان میمون بن عبدالله که مرحوم کشی نقل می کند، نیست. میمون بن عبدالله حرف های دروغی را با واسطه راویان دروغین به امام صادق علیه السلام نسبت می داد. امام به او فرمود: «این جعفر بن محمد را که از او حدیث نقل می کنی، می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: او را دیده ای؟ گفت: نه. فرمود: اگر الان بیاید بگوید من این حرف ها را نزد، قبول می کنی؟ گفت: نه. فرمود: چرا؟ گفت: چون کسانی که از او نقل کرده اند ثقات هستند.

سپس به امام گفت: شما که هستید؟ حضرت فرمود: چه کار داری؟ بنویس! او نیز نوشت، بدون اینکه طرف خودش را بشناسد.^۲ بعضی از محدثان این گونه هستند. البته گاهی محدثی مانند ابن عقده است که هم متخصص در حدیث و هم سندشناس است. اگر این طور باشد کار مقداری آسان می شود. ولی شناخت ابن عقده به چه معنا است؟ آیا به معنای این است که ایشان تعهد داده از غیر ثقه نقل نکنند؟ بلکه ایشان

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۲۵.

۲. مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۴۷، ص ۳۵۴.

رجال شناس است و محدثان را می‌شناسد؛ اما ایشان تعهد نداده است که فقط از ثقه نقل کنند. در مورد خود ابن عقده بحثی نیست؛ با اینکه زیدی است، ولی ثقه است.

ابن عقده این روایت را از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی نقل می‌کند. اگر توثیق احمد بن یوسف در اینجا حل شود، مشکل روایت یمانی نیز حل می‌شود. ما هنوز نسبت به روایت یمانی نظر منفی داریم. از این جهت که مضمون آن این است: اگر یمانی خروج کرد، برای مسلمانان تکلیف درست می‌کند که بیع سلاح حرام است. مشکل روایت یمانی همین احمد بن یوسف است. حال بینیم می‌توان مشکل را حل کرد. عبارت نعمانی نسبت به ابن عقده این بود که ایشان عالم به رجالی بوده که برای او روایت نقل می‌کنند. در این رابطه بیان شد که از آن، وثاقت مترجم استفاده نمی‌شود. ثانیاً: بر فرض استفاده وثاقت از این کلام کسی از رجالیون به توثیقات ابن عقده ترتیب اثر نداده است؛ بلکه خود ابن عقده ثقه است. ممکن است ایشان با توجه به اینکه زیدی بوده، مبانی خودش را در توثیق افراد داشته است.

وحید بهبهایی تلاش دارد تا احمد بن یوسف را توثیق کند. وی می‌فرماید: «و في التعليقة أنه: روی عن محمد بن إسماعيل الزعفراني. و فيه إشعار بوثاقته، كما مرّ في الفوائد. و في جميل بن درّاج ما يشير إلى كونه ذا كتاب و أصل، بل من المشايخ و والده يوسف يذكر في ترجمته. انتهى؛^۱ در تعلیقه آمده است که او از محمد بن اسماعیل زعفرانی روایت کرده است. این کار چنانچه در فوائد گذشت، به وثاقت راوی اشعار دارد. در [مبحث مربوط به]

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۸، ص ۲۶۶.

جمیل بن دراج اشاره شد که او دارای کتاب و اصل است، بلکه از مشایخ است. پدر او یوسف نیز در ترجمه اش ذکر می شود.»
چون نجاشی در مورد زعفرانی فرموده است: خودش ثقه است. از ثقات نقل می کند و ثقات نیز از او نقل می کنند. پس احمد بن یوسف ثقه است.^۱

اشکال به مرحوم وحید بهبهانی

در کلام بهبهانی که پیش از این گفته شد، اشکالی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه اگر گفته شود مثلاً مجتهدان به درس مرحوم آخوند می آمدند، آیا می توان نتیجه گرفت که هر کسی که در درس ایشان شرکت می کرده، مجتهد بوده است؟ البته مجتهدان به درس مرحوم آخوند می آمدند، ولی همه شرکت کنندگان مجتهد نبوده اند. پس بین دو طرف قضیه تلازمی نیست. در اینجا نیز بین اینکه ثقات از زعفرانی نقل می کنند و اینکه جعفری به دلیل شاگردی زعفرانی ثقه است، تلازمی نیست.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید: «یشیر الوحید رحمه الله إلی ما فی رجال النجاشی: ۲۶۶ برقم ۹۲۷ فی ترجمة محمد ابن إسماعیل بن میمون الزعفرانی حیث قال: ثقة عین، روی عن الثقات ورووا عنه، وکذا فی رجال النجاشی: ۱۲۹ برقم ۴۴۴ فی ترجمة زیاد بن مروان، و فیہ: عن أحمد ابن محمد بن سعید، قال: حدّثنا أحمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی، قال: حدّثنا محمد بن إسماعیل الزعفرانی عن زیاد بکتابه .. فمن هذا السند یتضح روایتہ عن الزعفرانی الثقة العین الراوی عن الثقات فاستفادة الوحید رحمه الله وثاقة المعنون ناشئ من قول النجاشی: روی عن الثقات، لکن

التأمل يقضي بالتوقف في المقام، لأنه ليس في العبارة ما يدل على حصر روايته عن الثقات و لذلك لا يسعني الجزم بوثاقته من عبارة النجاشي كما أنّ صرف الرواية عن الثقات لا تفيد الوثاقة، فتدبر الانصاف أنّ المعنون لما كان ذا كتاب، و ذا أصل، و شيخ الرواية، و رواية الثقات الأجلاء عنه إن لم يفد ذلك كلّ في وثاقته فلا أقلّ من استفادة حسنه و جلالته»^۱

«و حید اشاره دارد به آنچه در رجال نجاشی در ترجمه محمد بن اسماعیل بن میمون زعفرانی آمده است. آنجا که گفت: او ثقة و عین است و از ثقات روایت کرده و ثقات نیز از او روایت می کنند. همچنین در رجال نجاشی در ترجمه زیاد بن مروان نیز آمده است. در آن این گونه اشاره شده است که احمد بن محمد بن سعید گفت: حدیث کرد مرا احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل زعفرانی از زیاد به کتاب او... از این سند روشن می شود که او از زعفرانی ثقة و عین که راوی از ثقات بوده روایت نقل می کرده است. پس مرحوم وحید وثاقت جعفی را از قول نجاشی گرفته که گفته است: از ثقات روایت می کند. لکن تأمل، توقف در مقام را اقتضا می کند؛ زیرا در عبارت چیزی که دلالت بر حصر روایت او از ثقات کند، نیست؛ به همین جهت نمی توان از عبارت نجاشی جزم به وثاقت مترجم پیدا کرد. همچنان که صرف روایت کردن از ثقات، وثاقت شخص را افاده نمی کند. انصاف این است که معنون چون دارای کتاب و اصل است و شیخ روایت است و همچنین ثقات اجلاز او روایت می کنند، اگر همه این مطالب وثاقت او را افاده نکند، لا اقل حسن و جلال او استفاده می شود.»

نقل ثقات از مشایخ دلیل بر ثقه بودن مشایخ نیست

در صداقت و عظمت شیخ صدوق شکی نیست؛ اما ایشان از افراد غیرثقه نیز روایت نقل می‌کند. اینکه ثقات از مشایخ خود روایت نقل می‌کنند دلیلی بر ثقه بودن مشایخ نیست؛ مگر اینکه شخص ثقه تصریح کرده باشد که مشایخ من همه ثقه هستند. مانند مرحوم نجاشی که تصریح کرده است مشایخ من همه ثقه هستند. اما اگر تصریح نکرده باشند ثقه بودن مشایخ ثقات، اول کلام است.

آنچه فرزند مامقانی به عنوان دلیل بر حسن مترجم بیان می‌کند، چنانچه دلیلی بر وثاقت مترجم باشد، جزو مؤیدات است. اصل داشتن و شیخ بودن دلیل بر حسن یا وثاقت نیست؛ از همین رو این شخص از نظر ما مشکل دارد. او توثیقی ندارد و متقدمین چیزی در مورد او نگفته‌اند. بله مرحوم خوئی تلاش می‌کند ایشان را بر شخص دیگری (احمد بن یوسف تیم الله) تطبیق دهد که او توثیق دارد. اگر این دو وحدت داشته باشند، توثیق دارد؛ ولی وحدت این دو معلوم نیست.

پس ما نتوانستیم احمد بن یوسف را توثیق کنیم؛ اما این به آن معنا نیست که ما روایت مزبور را کنار بگذاریم؛ چون متن روایت به هر دو احتمال مشکلی ندارد. متن روایت با مبانی شیعه مخالفتی ندارد؛ اما صحبت در مثبت است؛ یعنی آیا این مطلب ثابت است یا ثابت نیست؟ و این اول کلام است.

در ادامه، بحثی تطبیقی داریم که آذربایجان گفته شده در روایت کجاست؟ آیا مقصود کشور آذربایجان است که الان درگیر جنگ است؟ در کتب جغرافیایی به این کشور، آذربایجان گفته نمی‌شود؛ بلکه به آن اژان می‌گویند. بنابراین روایات مزبور اصلاً ربطی به کشور آذربایجان ندارد؛ بلکه مربوط به آذربایجانی بوده که هم اکنون جزو ایران است.

جلسه سوم

محدوده آذربایجان

تاکنون در بحث پیرامون روایات آذربایجان، روایت اول در این زمینه را خواندیم و متن، سند و منابع مربوط به آن را عرض کردیم.

محدوده آذربایجان

در مرحله چهارم به این می‌پردازیم که موقعیت مکانی آذربایجانی که در روایات آمده کجاست. در این بحث فرقی نمی‌کند که تعبیر روایت «لابد لنار» باشد که اشاره به فتنه و آتشی است که در آنجا برپا می‌شود، یا «لابد لنا» باشد که اشاره به زمینه‌سازان و یاران حضرت مهدی علیه السلام است. بعضی سعی دارند آذربایجان در روایات را بر کشور نوپا و تازه تأسیس جمهوری آذربایجان، یعنی همان شهر اشغالی ما، تطبیق بدهند؛ ولی بعد از مطالعه کتاب‌هایی که در ارتباط با جغرافیای بلدان است، معلوم می‌شود که اصلاً آذربایجان در روایات ربطی به جمهوری آذربایجان فعلی ندارد؛ بلکه مربوط به تبریز و منطقه آذربایجان شرقی است. در کتب معاجم بلدان از جمهوری آذربایجان به اژان تعبیر شده نه آذربایجان.

حموی (۶۲۰) در معجم البلدان، هم به اژان و هم به آذربایجان اشاره کرده و می‌گوید: «أَرَّانُ: بالفتح و تشدید الراء و ألف و نون: اسم أعجمي لولاية

واسعه و بلاد كثيرة، منها جنزة، وهي التي تسميها العامة كنجة، و بردعة، و شمکور، و بيلقان. و بين أذربيجان و أژان نهر يقال له الرس، كل ما جاوره من ناحية المغرب و الشمال، فهو من أژان، و ما كان من جهة المشرق فهو من أذربيجان؛ أژان [ارر]: نام عجمی کشوری پهناور دارای شهرهای بسیار چون جنزه است که توده مردمش آن را گنججه خوانند. همچنين بردعه، شمکور و بيلقان. میان آذربایجان و اران رودخانه‌ای است به نام الرس [ارس] هرچه در سوی مغرب و شمال آن است از اران و هرچه در مشرق آن است از آذربایجان است.»

پس این روایت به جمهوری آذربایجان که در واقع همان اژان است، ربطی ندارد. همچنين حموی درباره آذربایجان می‌گوید: «و حدّ آذربيجان من بردعة مشرقا إلى أرنجان مغربا، و يتصل حدّها من جهة الشمال ببلاد الديلم، و الجبل، و الطّرم، و هو إقليم واسع. و من مشهور مدائنها: تبريز، و هي اليوم قصبتها و أكبر مدنها، و كانت قصبتها قديما المراغة، و من مدنها خوي، و سلماس، و أرمية، و أردبيل، و مرند، و غير ذلك.»^۲

«مرز آذربایجان از خاور، بردعه و از باختر، ارنجان و در شمال سرزمین دیلم و گیل و طرم (طارم) است. سرزمینی گسترده است و بزرگ‌ترین شهرهای نام بردارش تبریز است که امروز قصبه آن به شمار می‌آید. در گذشته قصبه آن مراغه بود و از شهرهای آن خوی، سلماس، ارمیه، اردبیل، مرند و غیر آن است.»

پس آذربایجانی که در روایت آمده است «لابد لنا [یا] لابد لنا من آذربيجان»

۱. حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۲۸.

مربوط به جنوب رود ارس است نه شمال آن. آن منطقه نیز آذربایجان نیست؛ بلکه اژان بوده و به یکدیگر ربطی ندارند. مانند قضیه قرقسیا که بعضی تلاش دارند آن را بر آرماگدون تطبیق دهند. در حالی که اصلا به یکدیگر ربطی ندارند؛ بلکه قرقسیا در عراق و آرماگدون در فلسطین است.

حموی در ادامه می‌گوید: «و هو صقع جلیل، و مملكة عظيمة، الغالب علیها الجبال، و فيه قلاع كثيرة، و خیرات واسعة، و فواکه جمّة، ما رأیت ناحیه أكثر بساتین منها، و لا أغزر میاها و عیونا، لا یحتاج السائر بنواحیها إلى حمل إناء للماء، لأن المیاه جاریة تحت أقدامه این توجه، و هو ماء بارد عذب صحیح. و أهلها صباح الوجوه حمرها، رقاق البشرة، و لهم لغة یقال لها: الأذریة، لا یفهمها غیرهم. و فی أهلها لین و حسن معامله، إلا أن البخل یغلب علی طباعهم. و هی بلاد فتنة و حروب، ما خلت قط منها، فلدلك أكثر مدنها خراب، و قراها یباب. و فی آیامنا هذه، هی مملكة جلال الدین منکبرنی بن علاء الدین محمد بن تکش خوارزم شاه. و قد فتحت أولا فی آیام عمر بن الخطاب، رضی الله عنه، و کان عمر قد أنفذ المغیره بن شعبه الثقفی والیا علی الکوفة، و معه کتاب إلى حذیفة بن الیمان، بولاية أذربيجان، فورد الکتاب علی حذیفة و هو بنهاوند، فسار منها إلى أذربيجان فی جيش کثیف، حتی أتى أردبیل، و هی یومئذ مدینة أذربيجان.»^۱

«کشوری گران مایه و مملکتی بزرگ که بیشتر آن کوهستان است. دژهای بسیار و خیرات فراوان و میوه‌های گوناگون دارد. من سرزمینی با این همه باغستان و چشمه سار و پرآب ندیده‌ام. سیروسفر پیاده در بخش‌های آن نیازی به همراه بردن آب ندارد؛ زیرا که هر جا برود، آب زیر پای او روان است. آبش سرد

و گوارا و سالم است و مردمش زیباچهره، سرخ و سفید و نازک پوست هستند. زبانی دارند به نام آذری که کسی جز ایشان نفهمد. مردم نرم خو، خوش معامله ولی بخیل هستند. سرزمین فتنه و جنگ است و هیچ‌گاه از جنگ نیاسوده است. از این رو بیشتر شهرها و قریه‌ها ویران است. امروز مملکت جلال‌الدین منکبرنی، پسر علاء‌الدین محمد، پسر تکش خوارزمشاه است. فتح آذربایجان، نخست در روزگار عمر بن خطاب صورت گرفت. او مغیره پسر شعبه ثقفی را به فرمانداری کوفه گماشت و با او فرمانی برای حذیفه پسر یمان به فرمانداری آذربایجان فرستاد که در نهاوند به دست او رسید. از آنجا با سپاهی انبوه به آذربایجان رفت تا به اردبیل رسید که آن روز پایتخت آذربایجان بود.»

پس خیلی واضح است که مقصود این روایت از آذربایجان همین استانی است که جزو ایران است؛ نه آن بخشی که در اثر بی‌کفایتی قاجاریه از کشور جدا شده است.

در کتاب دایرة المعارف بحثی پیرامون اژان دارد که دربارهٔ محدوده اژان نظریه‌های متفاوتی وجود دارد: «برخی منطقه میان دو رود کرو و ارس را اژان نامیده و برخی فاصله میان ارس و دربند را قفقاز گفته‌اند. با این وصف محدوده این سرزمین از عهد باستان تا سده‌های پنج و هفت میلادی به تقریب یکسان بوده و محدوده کنونی جمهوری آذربایجان را دربر می‌گرفته است. در متون اسلامی نیز منطقه اژان از سوی جغرافی‌نگاران به شرح آمده است. ابن‌خردابیه ارمنیه را به چهار منطقه تقسیم کرده و اژان را ارمنیه چهارم نامیده است ولی بلاذری آن را به عنوان ارمنیه اول ذکر کرده است. ابن‌حوقل^۱ که خود به اژان سفر کرده، آن سرزمین را شامل دو بخش دانسته که آن را

۱. حوقل، مؤلف یکی از قدیمی‌ترین معاجم است که در آن تعبیر خلیج فارس وجود دارد.

اژانین نامیده است. او بردعه، الباب دریند و تفلیس را بزرگ‌ترین شهرهای آنجا و شهرهای بودغان، ورسان، بردیج، شماخیه، شروان، لاهیجان، شابران، چادران، قبله، شکلی، نوخ‌های کنونی، شامخو، جنزه که به آن گنججه می‌گویند و شهرهای کوچک دیگر را متعلق به اژان دانسته است. اژان در سده چهارم سرزمینی چنین گسترده بوده است.^۱

بعضی امروزه در تطبیق روایات، آذربایجان را به اژان تطبیق می‌دهند. ولی مقصود از آذربایجان در روایات، اژان نبوده است؛ یعنی اگر گفته می‌شود که فلانی از طرف خلیفه، والی آذربایجان شد یا در زمان امام عصر علیه السلام قاسم بن علاکه نایبنا شده بود از آذربایجان خدمت امام آمد و امام برای او نامه نوشت، منظور اژان و کشور فعلی آذربایجان نیست.

نتیجه

از مجموعه این مطالب استفاده می‌کنیم که روایت «لا بد لنا [یا] لنار» هیچ ربطی به جمهوری آذربایجان امروزی ندارد؛ بلکه ناظر به شمال غرب ایران و استان بزرگ کشور ما است. البته معنای این کلام این نیست که در برابر کشتار شیعه ساکت و بی‌تفاوت باشیم؛ بلکه آن را محکوم می‌کنیم و از آوارگی شیعیان و مسلمانان آنجا ناراحت و متأثر بوده و هرگونه تعدی و تجاوز به کشور خود را محکوم می‌کنیم. ولی صحبت در این است که ما می‌خواهیم بدانیم حوادثی که در روایات آمده، مربوط به کجا است.

در نتیجه، از سویی ارزش و اعتبار و مدارک روایت و از سوی دیگر تطبیق آن مشخص شد. دانستیم که تطبیق آن شمال غربی ایران است.

جلسه چهارم

ادامه بحث محدوده آذربایجان

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان از دیدگاه روایات بود. روایت اول را نقل و بررسی سندی کرده و درباره تطبیق آن بر آذربایجان نیز بحث کردیم. پیش از پرداختن به روایت دوم، موقعیت و محدوده جغرافیایی آذربایجانی که مورد نظر روایات است را تبیین می‌کنیم. به این نکته اشاره شد که موقعیت جغرافیایی آذربایجان غیر از جمهوری آذربایجان است. به جمهوری آذربایجان در اصطلاحات جغرافیا اژان می‌گفته‌اند. البته قبلاً یکی بوده ولی اسم آن اژان است. چنانچه یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های جغرافیایی به این نکته اشاره کرده است. در ادامه، برای آشنایی بیشتر با کتاب‌های جغرافیا به معرفی تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم:

یکی از کتاب‌های جغرافیا کتاب «صورة الارض» است که مؤلف آن ابن حوقل (م ۳۶۷ ق) است؛ یعنی در دوران غیبت صغرا زندگی می‌کرده است. یکی دیگر از کتب جغرافیا کتاب «بلدان» است که مجموعه‌ای جغرافیایی بوده و مؤلف آن ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ق) است. یکی دیگر از آن‌ها «المسالک و الممالک» (م ۳۳۰ ق) است. یکی دیگر «الاعلاق النفیسه» تألیف ابن رسته (م ۳۰۱ ق) است.

در کتاب البلدان نوشته ابن فقیه (م ۳۶۵ یا ۳۷۵ ق) در مورد قم چنین آمده است: «و روی أبو موسى الأشعري قال: سألت علي بن أبي طالب رضي الله عنه عن أسلم المدن و خير المواضع عند نزول الفتنة و إظهار السيف. فقال: أسلم المواضع يومئذ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بين جرجان و طبرستان فأسلم المواضع يومئذ قسبة قم، تلك التي يخرج منها أنصار خير الناس أبا و أما وجدًا و جدة و عما و عمّة، تلك التي تسمى الزهراء، بها قدم جبريل يوم نزل إلى قوم لوط. و هو الموضع الذي ينبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء العضال. و من ذلك الماء عجن المسيح الطير الذي يعمل منه كهيئة الطير. و منه يغتسل المهدي. و خرج كبش إبراهيم عليه السلام، و عصا موسى و خاتم سليمان عليهم السلام. هي أعظم المدن شأنًا و أكبرها سلطانًا، فيها الأمن و الخصب و العز و السطوة و الظفر و صحة الأهل و طيب الهواء.»^۱

«ابوموسی اشعری روایت کرده است که از امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، پرسید: به هنگام نازل شدن آشوب و فتنه و جنگ و درگیری [در آخرالزمان]، مصون ترین شهر و برترین مکان کجاست؟ حضرت فرمود: در آن روز سرزمین جبل مصون ترین مکان خواهد بود. هرگاه خراسان دستخوش درگیری و کشمکش شد و میان مردم گرگان و مازندران، پیکار به وقوع پیوست و سیستان به ویرانه تبدیل گشت، مصون ترین مکان، قسبه (شهر) قم خواهد بود. همان شهری که یاران وفادار شخصیتی که پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و عمو و عمّه اش از همه مردم برترند، از آن سامان قیام خواهند کرد. آن دیار، زهراء نامیده شده و قدمگاه جبرئیل است.

مکانی است که از آن آبی جوشید و هرکس از آن آشامید از بیماری در امان ماند. گلی که از آن، شکل پرنده‌ای [توسط حضرت عیسی علیه السلام] ساخته شده با همین آب خمیر شد و [امام] رضا علیه السلام با همین آب، خود را شست و شو خواهد داد. آنجا جایگاه ظاهرشدن قوچ ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام خواهد بود. این شهر از بقیه شهرها شأنش بالاتر و حکومتش بزرگ‌تر است. آن شهر دارای امنیت، حاصل خیزی، عزت، پیروزی و مردمی سالم و هوایی پاک است.»

این روایت، روایت عجیبی است. راوی آن ابن فقیه سنی است. او این روایت را به سند خودش از ابوموسی اشعری نقل می‌کند. ابوموسی اشعری نیز که حال او از جهت اعتقادات و موضعش نسبت به امام علی علیه السلام مشخص است. البته این روایت از اقرار است و می‌پذیریم.

از دیگر کتب جغرافیا کتاب‌های «الخراج و صنعة الکتبة» تألیف قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (م ۳۲۰ ق)، «احسن التقاسیم» مقدسی (م ۳۸۰ ق) معاصر ابن حوقل، «نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر» اثر شمس‌الدین دمشقی و «معجم البلدان» نوشته حموی است.

نمی‌توان روایات را بر مصطلحات امروز تطبیق داد؛ مگر اینکه کتب جغرافیای قدیم دیده شود. بنابراین برای تطبیق نام شهرها و... در مباحث مهدویت ابتدا باید به این کتاب‌ها مراجعه شود. وقتی در روایات، آذربایجان، قسطنطنیه، روم و غیر این‌ها گفته می‌شود، برای شناخت اینکه کدام منطقه مقصود است و امروزه جزو کدام تقسیمات کشوری و جهانی قرار می‌گیرد، باید به کتب جغرافیای قدیم رجوع کرد. از همین جا برای ما مشخص شد که آذربایجانی که در روایات آمده، غیر از جمهوری آذربایجان فعلی است.

ابن حوقل سه عنوان می دهد: ارمینیه، آذربایجان و اژان. سپس حدود هر کدام از آن‌ها را بیان کرده و نقشه نیز ارائه می دهد. او می گوید: «و حدّ ناحية الران من أسفلها نهر الرس و عليه مدينة ورتان، و تقع عن يمين ورتان قرب النهر برزند... و كتب في الساحة تحت نهر الرس اذربيجان.^۱ و أكمل هذه النواحي اذربيجان و أكبر مدنها اردبيل و أجّلها و إن كانت في وقتنا قد رزحت أحوالها.^۲ و يلي اردبيل في الكبر المراغة.^۳ و يلي المراغة في الكبر ارميه.^۴ و الميانج و الخونج و داخرقان و خوى و سلماس و مرند و تبريز و برزند و ورتان و موقان و البيلقان و الجابروان.^۵ و مدينة برذعه فهى أم الران.»^۶

«حد ناحیه ران از جنوب رود رس و شهر ورتان بر آن است. از طرف راست ورتان نزدیک رود برزند واقع شده است. در ساحت زیر رود رس نوشته شده است آذربایجان. کامل ترین این نواحی آذربایجان و بزرگ ترین شهر آن اردبیل است. اگرچه احوال آن در دوران ما تغییر کرد. پس از اردبیل، از نظر بزرگی مراغه است. پس از مراغه در بزرگی ارمیه است. سپس میانج و خونج و داخرقان و خوی و سلماس و مرند و تبریز و برزند و ورتان و موقان و بیلقان و جابروان. شهر برزعه مرکز ران است.»

آنچه گذشت استدراک و تتمه بحث نسبت به تعیین حدود جغرافیایی

۱. ابن حوقل، صورة الأرض، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۳۵.

۴. همان، ص ۳۳۶.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۳۷.

یا مکان آذربایجان بود که هیچ ربطی به کشور جمهوری آذربایجان فعلی ندارد.

روایت دوم

اما روایت دومی که در این زمینه می‌آوریم، روایتی است که مرحوم نعمانی در الغیبة نقل می‌کند. از متن آن نمی‌توان گذشت اگرچه راوی آن کعب است. روایت، روایتی ارزشمند است. طریق این روایت عامی است و بعضی از روایت آن مجهول هستند. این روایت به عبدالله بن ضمیره برمی‌گردد که اهل سنت برای او خیلی ارزش قائل بوده و در مورد او گفته‌اند: «ثقة، عجلی»^۱؛ او از قدما است و عامه توثیقش می‌کنند. کعب الاحبار نیز این روایت را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی‌کند؛ چون او آن حضرت را ندیده است. ممکن است کعب این روایت را از کتاب‌های خودش آورده باشد.

«جَدِّي الْمُحْصِنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمِيرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُشِرَ الْخَلْقُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ صِنْفُ رُكْبَانٍ وَ صِنْفٌ عَلَى أَقْدَامِهِمْ يَتَشَوْنُ وَ صِنْفٌ مُكَبُّونَ وَ صِنْفٌ عَلَى وُجُوهِهِمْ صُمُّ بَكْمٍ عُمِّي فَهَمُّ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَا يَكَلِّمُونَ وَ لَا يُؤَدُّنَ هُمْ فَيَعْتَذِرُونَ أَوْلِيكَ الَّذِينَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ فَقِيلَ لَهُ يَا كَعْبُ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ وَ هَذِهِ الْحَالُ حَالُهُمْ فَقَالَ كَعْبٌ أَوْلِيكَ كَانُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَ الْإِتِّدَادِ وَ النَّكْتِ فَيَسُّ مَا قَدَّمَتْ هُمْ أَنْفُسَهُمْ إِذَا لَقُوا اللَّهَ بِحَرْبِ خَلِيفَتِهِمْ وَ وَصِي نَبِيِّهِمْ وَ عَالِمِهِمْ وَ سَيِّدِهِمْ وَ فَاضِلِهِمْ وَ حَامِلِ اللِّوَاءِ وَ وَلِيِّ الْحَوْضِ وَ الْمُتَرَجِّحِي وَ الرَّجَا دُونَ هَذَا الْعَالَمِ وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُبْجَهُلُ وَ الْمُحَجَّجَةُ الَّتِي مَنْ زَالَ عَنْهَا عَطِبَ وَ فِي النَّارِ هَوَى ذَاكَ عَلَيَّ وَ

رَبِّ كَعْبٍ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَأَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَأَوْفَرُهُمْ حِلْمًا عَجِبَ كَعْبٌ مِمَّنْ قَدَّمَ عَلَى عِلِّيٍّ غَيْرُهُ وَمِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ الْقَائِمِ الْمُهَدِيِّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَبِهِ يَحْتَجُّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَالصِّينِ إِنَّ الْقَائِمِ الْمُهَدِيِّ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ أَشْبَهُ النَّاسِ بِعَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَسَمْتًا وَهَيْبَةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ مَا أَعْطَى الْإِنْبِيَاءَ وَيَزِيدُهُ وَيُفْضِلُهُ إِنَّ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهَا لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ وَرَجْعَةٌ كَرَجْعَةِ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النُّجْمِ الْأَحْمَرِ وَخَرَابِ الرُّورَاءِ وَهِيَ الرَّيُّ وَخَسْفِ الْمُرُورَةِ وَهِيَ بَغْدَادُ وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَحَرْبِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِثْيَانِ أَرْمِينِيَّةٍ وَآذْرَبِيجَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا الْوُفَّ وَ الْوُفَّ كُلُّ يَفْبِضُ عَلَى سَيْفِ مَحَلِّي تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتُ سُودٍ تِلْكَ حَرْبٌ يَشُوبُهَا الْمُؤْتُ الْأَمْرُ وَالطَّاعُونَ الْأَغْـبَ.»^۱

«عبدالله بن ضميره از كعب الاحبار نقل کرده است كه او گفت: چون روز قيامت فرارسد بندگان به صورت چهار دسته محشور می شوند: دسته ای سواره، دسته ای بر گام های خویش قدم برمی دارند، دسته ای به زمين خورده و به زانو درآمده و دسته ای به روی درافتاده و كر و لال و كورند. آنان چیزی نمی فهمند و سخن نمی گویند و به آنان اجازه داده نمی شود كه پوزش بخواهند. آنان كسانی باشند كه آتش صورت هایشان را بریان می كند و در این حال كه لب هایشان سوخته، زشت چهره می شوند. به كعب گفته شد: ای كعب، اینان كه به روی درافتاده محشور می شوند و حالشان چنین است چه كسانی اند؟ كعب گفت: آنان بر گمراهی و ارتداد و پیمان شکنی بوده اند. پس بد چیزی است آنچه برای خویشان از پیش فرستاده اند. روز دیدار خدا كه با خلیفه و وصی پیامبرشان و عالم و سرور و فاضل خود و پرچم دار و

صاحب حوض و مورد امید و امیدواری در غیر این عالم (دنیا) به جنگ پرداخته‌اند. او همان علمی است که ناشناخته نمی‌ماند و شاه‌راهی است که هر که از آن برکنار برود هلاک شده و در آتش واژگون می‌گردد. قسم به خدای کعب! آن علی علیه السلام است که دانشمندترین آنان از حیث علم و پیشقدم‌ترین ایشان در اسلام و سرشارترینشان از نظر بردباری است.^۱ کعب در شگفت است از کسی که دیگری را بر علی مقدم می‌دارد.^۲ آن مهدی قائم علیه السلام از نسل علی علیه السلام است که زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد. با وجود او است که عیسی بن مریم علیها السلام بر نصاری روم و چین احتجاج می‌کند. همانا مهدی قائم علیه السلام، خود از نسل علی علیه السلام است که از حیث آفرینش و خوی و آراستگی قیافه و ظاهر و شکوه، شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم علیها السلام است.

خدای عزوجل آنچه به همه پیامبران بخشیده به او عطا می‌فرماید؛ بلکه بیشتر و برتر از آن به او ارزانی خواهد داشت. همانا قائم علیه السلام از فرزندان علی علیه السلام غیبتی همچون غیبت یوسف علیه السلام و بازگشتی همانند بازگشت

۱. ابن ابی الحدید می‌گوید: این صبر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در برابر عایشه عکس‌العمل نشان نداد و او را تحمل کرد؛ ولی اگر عایشه این کار را با عمر کرده بود، عمر او را می‌کشت و تکه تکه می‌کرد.

۲. عجیب است که کعب پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است. در زمان خلیفه دوم مسلمان شده و به دعوت او از شام به مدینه رفته و بر مشاهد و مواضع و جریانات امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع نداشته، اما در عین حال این‌گونه صحبت می‌کند. از همین رو برخی او را شیعه می‌دانند. البته ما نظر دیگری داریم؛ او یهودی بود. ابوذر با چوب بر سر او زد و گفت: ای یهودی زاده، تو را چه کار به اظهار نظر در احکام اسلامی. حدس ما این است که مرحوم تستری نسبت به کعب نظر مثبتی دارد؛ چون کعب از این سنخ روایات نقل می‌کند. همچنین حدس ما این است که مرحوم نمازی نیز نظر مثبتی نسبت به او داشته است.

عیسی بن مریم علیه السلام دارد. پس از غیبتش با طلوع ستاره سرخ، ظهور خواهد کرد، هم زمان با ویرانی زوراء که شهر ری است و فرورفتن مزوره که همان بغداد باشد و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران نفر در آن کشته می شوند. هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می گیرد. پرچم های سیاه بر آن به اهتزاز در می آید. جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک آمیخته است.»

توضیح روایت

«الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ»

امام عصر علیه السلام اساساً زمین را دگرگون می کند. گسترش فساد و ظلم کجا و گسترش عدل و قسط کجا (علی طرفی النقیض). یک وقت هر کجا می روی ظلم و فساد است «ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس». یک وقت آنچنان تحول ایجاد می شود که هر کجا بروی امن و امان است. در راه های هوایی، زمینی، دریایی، در شب یا روز، پیر یا جوان، تنها یا جمعی، از هیچ کس احساس ناامنی نمی شود.

«أَشْبَهُ النَّاسِ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ هَيْبَةً»

این روایت تنها روایتی است که بیان می کند امام عصر علیه السلام شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم علیه السلام است. بلکه در روایات بیان شده است که امام عصر علیه السلام شبیه ترین مردم از جهت خلق، اخلاق و شمایل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

«يُعْطِيهِ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أُعْطِيَ الْإِنْبِيَاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفْضَلُهُ»

این عبارت در روایات ما نیز وجود دارد که هر معجزه ای که هر پیامبری

داشت، حضرت مهدی علیه السلام نیز برای اتمام حجت خواهد داشت. در روایت است که همراه او خاتم سلیمان و عصای موسی و هرچه خداوند به انبیای سلف داده به مهدی آل محمد علیهم السلام نیز می دهد. این مطلب مهم است که امام عصر علیه السلام معجزات دیگر انبیا را نیز دارد. گاهی بعضی می گویند: قول به اینکه ائمه علیهم السلام اشرف از انبیا علیهم السلام هستند، غلو است و حال آنکه غلو نیست و ائمه علیهم السلام خود نیز این فضل و برتری را عنوان کرده اند.

ما از کنار این سنخ روایات نمی توانیم بگذریم. هرچند که کعب مورد تأیید نیست، ولی متن آن روایات از قوت برخوردار است. البته نسبت به عبارت قبل که بیان می کرد شکل و شمائل امام عصر علیه السلام به عیسی بن مریم علیها السلام شبیه است، در روایت قائل به تفکیک می شویم.

«وَرَجَعَةٌ كَرَجَعَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»

اهل سنت همان اختلافاتی که مسیحیان درباره عیسی علیه السلام دارند، در مورد امام زمان علیه السلام نیز دارند. برخی از آنها بر این باورند که پدر ایشان امام حسن عسکری علیه السلام اصلاً فرزندی نداشته و او هنوز به دنیا نیامده، برخی نیز معتقدند به دنیا آمده و سپس از دنیا رفته و...^۱ ولی شیعه امامیه معتقد است ایشان همانند حضرت عیسی علیه السلام^۲ هم اکنون در قید حیات هستند و

۱. برای مطالعه در این باره: ذهبی، شمس الدین، «سیراً اعلام النبلاء»، طالرسالة، ج ۱۳، المنتظر أبو القاسم محمد بن الحسن العسکری ص ۱۲۱.

۲. قرآن درباره ایشان فرموده است: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ۚ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا»؛ وگفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالیکه نه او را کشتند و نه بدار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد

هرگاه خداوند اراده کند، رجعت کرده و باز خواهند گشت.

پس طبق تفصیلی که ذکر کردیم، آذربایجان در این روایت نیز ربطی به جمهوری آذربایجان تازه استقلال یافته ندارد؛ بلکه مربوط به استان شمال غربی ایران است.

«أُولَئِكَ كَانُوا عَلَى الضَّلَالِ وَ الْإِثْتِدَادِ»

صاحب جواهر و غیر ایشان می فرمایند: «اگر می گویند اهل سنت کافر هستند مقصود کفر در برابر اسلام نیست؛ بلکه کفر در برابر ایمان است.»^۱
مرحوم صاحب جواهر به این مطلب تصریح می کند.

«وَهُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ»

بعضی می گفتند: عالم. ما گمان می کردیم که عبارت «احتیاج الكل اليه و استغنائه عن الكل دليل على انه امام الكل» از فراهیدی است؛ در حالی که با دقت در روایات دانسته می شود که این جمله را صحابه نیز گفته اند. در کلمات صحابه وجود دارد که مولا، تو از آن ها بی نیازی و آن ها همه به تو نیازمندند.

«وَ حَرَابِ الزُّورَاءِ وَ هِيَ الرَّيُّ وَ حَسْفِ الْمُزَوَّرَةِ وَ هِيَ بَغْدَادُ»

اینکه کعب، زوراء را همان ری می داند اشتباه است. زوراء بر اساس روایات، بغداد است.^۲ بغداد در آن زمان مصطلح نبود؛ بلکه در زمان منصور دوانیقی ساخته شد. در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به یک آبادی در آن مناطق

(قتل) او اختلاف کردند از آن در شك هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشتند. (سوره نساء، آیه ۱۵۷)

۱. جواهر الکلام، ج ۳، کتاب النکاح، ص ۹۷ و نیز همان، ج ۶، کتاب الطهارة، ص ۶۶.

۲. ما در گذشته درباره زوراء بحث کرده ایم.

اشاره شده، ولی گویا کلمه بغداد نیامده است؛ اگر هم آمده به عنوان پیشگویی است.

«و حَرْبٍ وُلِدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِثْيَانٍ أَرْمِينِيَّةٍ وَ أَدْرَبِيحَانَ»

آیا این عبارت را باید به معنای حاکمیت مجدد بنی عباس بگیریم؟ از این جهت که روایاتی نیز در این زمینه در کتاب نهج الخلاص نقل شده است.^۱ این عبارت اشاره به این دارد که بین عباسیان و اهل دو سرزمین ارمنستان و آذربایجان درگیری رخ می دهد. البته این اتفاق در تاریخ نیز رخ داده و لازم نیست که علائم ظهور، مقارن با ظهور باشند؛ مانند خود سقوط عباسیان که یکی از علائم ظهور است. عباسیان در سال ۶۵۶ هجری سقوط کرده اند و حال آنکه در روایات نقل شده که سقوط آن ها از علائم ظهور است.

آنچه امروزه در حال رخ دادن است، جنگ میان ارمنستان با آذربایجان است. در حالی که در این روایت ندارد که ارمنستان با آذربایجان درگیر می شود؛ بلکه آنچه در روایت آمده این است که هر دو، از طرف عباسیان مورد تهاجم قرار می گیرند. در این باره یا باید بگوییم که مربوط به تاریخ قبل است یا باید بگوییم که عباسیان دوباره روی کار می آیند. احتمال دوم خیلی بعید است. ما روایات آن را مطرح خواهیم کرد و می بینید که این روایات نمی تواند شاهد بر بازگشت عباسیان باشد. روایاتی که از نظر سند صحیح هستند، دلالت آن ها ضعیف است. روایاتی نیز که بر بازگشت عباسیان دلالت دارد، از جهت سند ضعیف اند.

۱. درباره اینکه آیا عباسیان بر خواهند گشت و تشکیل حکومت خواهند داد- البته با ساختار و ادبیاتی جدید مثل جمهوری- یا اینکه نه، در گذشته به صورت مفصل بحث کرده ایم.

جلسه پنجم

ادامه بررسی روایت دوم

بحث در روایت دوم بود؛ البته ما به این روایت با مسامحه تعبیر کرده و می‌گوییم روایت؛ چون حتی اگر طریق آن عامی باشد، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی‌شود، بلکه آن را کعب نقل می‌کند. ما در کتاب معجم تنها شاهد مطلب را نقل کرده‌ایم؛ اما مرحوم نعمانی روایت را به تفصیل نقل کرده است. در اینجا نیز برای اینکه استفاده کامل بشود، روایت را به صورت مفصل آورده‌ایم. شاهد بحث ما دو سطر آخر آن است: «وَحَرْبٌ وُلِدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِثْيَانٍ أَرْمِينِيَّةٍ وَآذَرْبِيْجَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا الْوُفُّ وَالْوُفُّ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُحَلَّى تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتٌ سُودٌ تِلْكَ حَرْبٌ يَشُوبُهَا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَالظَّاعُونُ الْأَغْبَرُ.»

«و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی است که هزاران و هزاران نفر (کنایه از کثرت) در آن کشته می‌شوند. هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچم‌های سیاه بر آن به اهتزاز درمی‌آید. جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک (اشاره به یک بیماری پیچیده و خارج از کنترل) آمیخته است.»

ظاهر روایت مزبور این است که هر دو کشور موردتهاجم و دولتی نیز که

متعرض آن دو می شود، بنی عباس هستند؛ پس ربطی به درگیری دو حکومت و دو جمهوری ندارد.

منابع روایت

۱. الغیبة نعماني، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، ب ۱۰، ح ۴.
۲. نوادر الأخبار، ص ۲۶۸، ح ۱۶؛ از الغیبة نعماني با کمی تفاوت نقل شده است و «و من نسل علي القائم...» در آن نیست.
۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۲ و ۵۳۳، ب ۳۲، ف ۲۷، ح ۴۶۴؛ قسمتی از روایت را از الغیبة نعماني آورده است: «و في سنده «...علي بن الحسين الكوفي... عمرة بنت أوس... عبد الله بن حمزة بدل ضمرة.»
۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵، ب ۲۵، ح ۸۹؛ از الغیبة النعماني با کمی تفاوت نقل شده است: «...و سيماء و هيئة... مع طلوع النجم الآخر... علی سيف مجلي... يستبشر فيها الموت الأحمر و الطاعون الأكبر.»
۵. منتخب الأثر، ص ۳۰۰، ف ۲، ب ۳۸، ح ۲؛ قسمتی از روایت از الغیبة نعماني نقل شده است.

۶. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۱، ص ۳۳۳.

پس تنها مدرک این روایت کتاب شریف الغیبة مرحوم نعمانی است. اما در مورد سند روایت، بیان خواهد شد که بعضی افراد آن، موثق نبوده و برخی نیز مجهول هستند. البته این حدیث را کنار نمی گذاریم؛ زیرا به جز یکی دو عبارت آن، بقیه روایت از قوت متن برخوردار بوده و در روایات دیگر نیز دارای شواهد است.

دو نکته در متن روایت

نکته اول

اشاره کردیم که کعب گفته است امام عصر علیه السلام شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم علیه السلام است. این موضوع برخلاف روایات ما است؛ زیرا در روایات بیان شده است که حضرت ولی عصر علیه السلام شبیه ترین مردم از جهت خلق و اخلاق به پیامبر صلی الله علیه و آله است. در واقع، شباهت امام به عیسی علیه السلام تنها در این نص آمده است. پس ما از این بخش از روایت که با مبانی اعتقادی یا متون روایات ما منافات دارد، رفع ید می کنیم. البته ممکن است بعضی تصور کنند با مبانی منافات نداشته و فقط بحث جدیدی است؛ اما باید بگوییم در روایتی که می گوید کسی که می خواهد به ابراهیم علیه السلام نگاه کند، علی علیه السلام را ببیند و کسی که می خواهد به موسی علیه السلام نگاه کند، علی علیه السلام را ببیند، وجه شبه آن ها یکی نیست؛ بلکه هر کدام از یک جهت است. در صورتی که در این روایت یک جهت نیست، بلکه تمام جهات مطرح است. وقتی می گوید «أَشْبَهُ النَّاسِ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ هَيْبَةً» یعنی نبی مکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم به عیسی علیه السلام شبیه تر بوده است؛ در حالی که اصلاً این گونه نبوده است.

به هر حال ما از این فقره روایت رفع ید می کنیم. فقها و اصولیون ما اصل تفکیک در متن را پذیرفته اند. مرحوم خوئی در تقریرات اصول، موسوعه و مبانی تکملة المنهاج^۱ و مرحوم سبزواری در موسوعه و مهذب الاحکام^۲ به

۱. خوئی، ابوالقاسم، «مصباح الاصول»، ج ۳، ص ۴۲۷؛ همو، موسوعه، ج ۲۱، ص ۱۳۵.

۲. مهذب الأحكام، ج ۱۰، ص ۹۳.

این مطلب اشاره می‌کنند. اگر سند و متن روایتی قوی، اما برخی از عبارات آن با مبانی منافات داشته باشد یا آن‌ها را نفهمیم، میان عبارات آن تفکیک قائل شده و آنچه ایراد داشته باشد را کنار می‌گذاریم.

نکته دوم

بخش دیگری از این روایت که محل بحث است، مسئله جنگ فرزندان عباس است. این روایات برای برخی دستاویزی شده تا ادعا کنند که عباسیان، هرچند به سبکی جدید، دوباره می‌آیند. یکی از ادله آن‌ها این روایت است. ادله دیگری را نیز ذکر می‌کنند که ما به درخواست سید مقاومت (سید حسن نصرالله) - که خداوند به او طول عمر دهد - این بحث را مطرح کردیم و الان نیز نوشتار و گفتار آن در دسترس است. ما در اینجا مطالب را به صورت اجمال بیان می‌کنیم. برای دریافت تفصیل مطلب به آنجا مراجعه کنید.

روایاتی که مورد استناد بر بازگشت عباسیان قرار گرفته، یا دلالت بر این مطلب ندارد یا اگر دلالت داشته باشد، از جهت سند ضعیف‌اند. یکی از آن روایات همین روایت است که اولاً: اصلاً این متن، روایت نیست؛ بلکه سخن کعب الاحبار است. ثانیاً: کعب نزد ما اعتبار ندارد.

گاهی نیز به روایاتی از ائمه علیهم‌السلام استناد شده که شاید اصلی‌ترین آن‌ها این روایت است:

روایات بازگشت عباسیان به قدرت قبل از ظهور

۱. «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ

قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصَلَحَكَ اللَّهُ إِتْمَهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ»^۱

«حسن بن جهم گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: خداوند امور شما را به صلاح گرداند! آنان بازگو می کنند که سفیانی در حالی قیام می کند که بساط سلطنت بنی عباس برچیده شده باشد. فرمود: دروغ می گویند: او قیام می کند و بساط سلطنت آنان هنوز برپا است.»

این روایت را دلیل بر بازگشت عباسیان قرار داده اند. طبق این روایت هنگامی که سفیانی می آید حکومت آن ها برقرار است.

در بررسی سندی این روایت متوجه می شویم که سند آن قابل خدشه است. بندنیجی مشکل دارد. در مورد بعضی روایات آن گفته شده است که دروغ گو و جعّال هستند. بعضی از روایات آن را که نمی دانیم چه کسی هستند، مجهول اند.

درباره متن آن نیز بعضی گفته اند: دو سفیانی وجود دارد.^۲ اگر ما این مبنا را بپذیریم، شاید اشاره به سفیانی اولی است. در این روایت ندارد که سلطنتشان برمی گردد. رجعتی ندارند. بلکه امام می فرماید: «إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ؛ سلطنت آن ها قائم است.» قائم بودن اعم است از اینکه آن ها بعد از سقوط دوباره برگشته باشند یا اینکه هنوز حکومتشان ادامه دارد. حکومت عباسیان خیلی طول کشید (۵۲۴ سال). پس عبارت «إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ» شاید اشاره به این باشد که حکومتشان استمرار دارد؛ یا اینکه بعد از سقوط باز می گردند. با هر دو معنا سازگار است.

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱.

۲. ما این بحث را در مباحث خارج مهدویت مطرح کرده ایم.

مؤلف کتاب نهج الخلاص یکی از فضلاى عراقى است که در بیروت زندگی می‌کند. زمانى که در بیروت بودیم - (۱۴۲۸ق - آن را نوشته و به من هدیه دادند. به نظر ایشان ظاهراً عباسیان برمی‌گردند. ایشان برای مطلب مورد نظر چنین عنوان داده است: «هلاک العباسیین علی ید السفیانی»^۱ از این عبارت استفاده می‌شود که عباسیان، هنگام خروج سفیانی حضور دارند. این مطالب همان روایت امام رضا علیه السلام «إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ»^۲ است. ایشان می‌نویسد: «معارک الممهدين مع العباسیین فی البصرة»؛ یعنی زمینه‌سازان حکومت امام زمان علیه السلام در بصره با عباسیان می‌جنگند. عنوان اصلی ایشان «خروج الراية العباسیة فی بلاد العراق» است؛ یعنی عباسیان در عراق قیام می‌کنند. سپس شروع می‌کند:

۱. «عودة الحکم العباسی إلى الزوراء»؛ یعنی مرکز حکومت عباسیان عراق خواهد بود.

۲. «حرب العباسیین الجدد ضد الممهدين للمهدی» حکومت نوپای عباسیان با زمینه‌سازان می‌جنگد.

۳. «نهاية ملك العباسیین الجدد»؛ پایان حکومت مجدد عباسیان.

۴. «سقوط الدولة العباسیة علی ید الممهدين»؛ سقوط دولت عباسیان به دست زمینه‌سازان ظهور.^۳

در تمام عناوین ایشان، این اشاره وجود دارد که عباسیان دوباره می‌آیند.

۱. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

۲. نعمانی، «الغیبة»، ص ۲۶۲؛ معجم احادیث الأمام المهدی، ج ۵، ص ۴۶۳.

۳. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

اکنون ما به دو سه روایت از روایاتی که ایشان نقل کرده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۲. حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقَرَّبِيُّ الْقُتَيْبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْعَرَجِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبَّاسَةَ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِالْمَدِينَةِ، فَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَ قُرْبَهَا، ثُمَّ ذَكَرَ قِيَامَ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ أَنَّهُ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جُورًا. قَالَ سَلْمَانُ: فَأَتَيْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتَى يَظْهَرُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِكَ! فَتَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ وَ قَالَ: لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَكُونَ أُمُورُ الصَّبِيَّانِ، وَ تَضَيِّعَ حُقُوقُ الرَّحْمَنِ، وَ يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ بِالتَّظْرِيْبِ وَ الْأَلْحَانِ، فَإِذَا قَتَلْتَ مُلُوكَ بَنِي الْعَبَّاسِ أَوْلِي الْعَمَى وَ الْإِلْتِبَاسِ، أَصْحَابَ الرَّهْطِيِّ عَنِ الْأَقْوَاسِ بِوُجُوهِ كَالْتِرَاسِ، وَ خَرِبَتِ الْبَصْرَةُ، وَ ظَهَرَتِ الْعَشْرَةُ»^۱

«سلمان می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و عرض کردم: قائم از فرزندان شما چه موقع قیام می‌کند؟ آن حضرت آهی کشید و فرمود: قائم ظاهر نمی‌شود تا اینکه چند نشانه به وجود آید: حکومت به دست افراد ناآگاه^۲ افتد. حقوق (احکام دین) خداوند رحمان ضایع

۱. صدوق، محمد بن علی، دلائل الإمامة، ص ۴۷۳.

۲. مقصود از صبیان، کوچک از نظر سنی نیست؛ بلکه نقص از جهت عقلی است. می‌گویند: بزرگی به عقل است نه به سال. الان اوضاع دنیا را نگاه کنید دست چه کسی است. آیا دست عقلاست؟ همین طور کشتار و خون‌ریزی و محاصره می‌کنند و هیچ چیز نمی‌فهمند. یک مشت وحشی، آدم‌کش و جلاد که از مرگ انسان‌ها ابایی ندارند. این‌ها واقعا فکر ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أخوك في الدين أو نظيرك في الخلق» بالاخره انسان که هستند. ببینید امروز برای سگ و گربه بیمارستان و دکتر آماده شده و آن‌ها را عمل جراحی می‌کنند. از این طرف مردم یمن از کمترین حقوقشان محروم هستند و آب برای خوردن نیز ندارند. مرگ مردم یمن برای آن‌ها اهمیتی ندارد. این اگر حکومت صبیان نبود این‌گونه با بشر برخورد می‌شد؟ حالا این‌ها چیزهایی است که برای همه روشن

گردد.^۱ قرآن را با تَغْتَبی (به غنا) بخوانند. پادشاهان بنی عبّاس که از دیدن حق، محروم و از شناخت آن ناتوانند، به دست تیراندازان و کماندارانی کشته شوند که صورت هایشان همانند سپر است^۲ و بصره خراب گردد.»

ما در بحث قبل اشاره کردیم که لزومی ندارد علائم، مقارن با ظهور باشد. بله آن چند علامت، مقارن ظهور هستند (نزدیک به یکسال)؛ ولی این طور نیست که همه علائم مقارن باشد. سقوط عباسیان یکی از علائم است.

است. ولی «ما خفی علیکم اکثر» در ابوغریب چه گذشت؟! در عراق چه گذشت؟! چه با شیعه‌ها کردند و الان چه می‌کنند؟! یک موقع خودشان هجوم می‌آورند و یک وقت جنگ نیابتی به راه می‌اندازند. باید چیزی که آن‌ها می‌خواهند اجرا شود. در سوریه چه کردند؟! در آخر نیز قصدشان را از جنگ بیان کردند که برای چپاول نفت سوریه بوده است.

۱. در خروج از دین سبقت می‌گیرند. فضای مجازی را ببینید چه خبر است. در تبلیغ بر ضد دین و خدا و اعتقادات مردم سبقت می‌گیرند. یکی از همین مهره‌های نفاق در یکی از شبکه‌ها می‌گفت: «تخصص من تغییر فرهنگ است.» او در شبکه‌های مختلف حضور دارد. کاری کرد زن‌هایی که باید بچه داشته باشند و بچه بزرگ کنند، سگ بزرگ می‌کنند. خداوند به فریادمان برسد که اگر آتش بیاید، تر و خشک با هم می‌سوزد.

۲. اشاره به هجوم مغول‌ها است.

جلسه ششم

ادامه بررسی روایت دوم

بحث پیرامون روایت دوم مربوط به حوادث آذربایجان بود. روایتی که از کعب الاحبار است و به معصوم منتهی نمی‌شود. درباره متن روایت گفتیم که در در آن نکاتی وجود دارد که جای تأمل و بحث است: یکی مسئله شباهت امام عصر علیه السلام به عیسی علیه السلام است که این موضوع در هیچ روایت دیگری نیامده است. مسئله دیگر جنگ بنی عباس با ارمنیه و آذربایجان است که شاهد بحث ما به عنوان یکی از علائم ظهور امام عصر علیه السلام نیز بود.

یادآور شدیم که در اینجا نیامده است که دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان با همدیگر درگیر می‌شوند؛ بلکه قدرت ثالثی با این‌ها می‌جنگد که همان بنی عباس است. لازمه حرف این است که یا بگوییم حکومت بنی عباس دوباره روی کار خواهد آمد یا اینکه آن را قضیه‌ای مربوط به گذشته بدانیم؛ به عبارت دیگر یا باید بگوییم این روایت اشاره به قبل دارد و یکی از علامات ظهور است، ولی لازم نیست که علامات ظهور مقارن با خود ظهور باشند یا اینکه به بازگشت بنی عباس قبل از ظهور ملتزم شویم.

گویا مؤلف نهج الخلاص می‌خواهد این مطلب را بپذیرد و به آن ملتزم شود. وی روایاتی را نیز در این زمینه نقل می‌کند. از همین رو عنوان‌هایی را

مطرح کرده و روایاتی را نیز در ذیل آن‌ها نقل می‌کند. از جمله عناوین اینکه «هلاک العباسیین علی ید السفیانی»؛ سفیانی در آخرالزمان و نه ماه قبل از ظهور امام عصر علیه السلام است. معنای هلاکت عباسی‌ها به دست سفیانی این است که حکومت در دست آنان است. همچنین یکی از روایاتی که ایشان نقل می‌کند، روایتی از کنز العمال است:^۱

۳. «و روی عن علی علیه السلام أنه قال: تكون مدينة بين الفرات و دجلة، يكون فيها ملك بني العباس و هي الزوراء، يكون فيها حرب مفضعة، تسبى فيها النساء، و يذبح فيها الرجال كما تذبح الغنم؛^۲ از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: شهری بین فرات و دجله ساخته می‌شود که در آن حکومت بنی عباس است. آن شهر زوراء است. در آن شهر، جنگی شدید صورت می‌گیرد که زنان به اسارت برده و مردان ذبح شوند، همانطور که گوسفند را ذبح کنند.»

این روایت ربطی به حکومت مجدد عباسیان ندارد. شاید این روایت به همان قضیه هلاکوخان اشاره داشته باشد که عامه برای انتقام از خواجه طوسی خیلی قضیه را بزرگ می‌کنند. البته جنایت و کشتار بود؛ اما مقصر اصلی خود حکومت و خود علمای عامه بودند که با آن‌ها همکاری کردند. هرچه هست این روایت مربوط به عودت عباسیان نیست.

۴. «عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه قال: قال علي بن أبي طالب علیه السلام سمعت حبيبي محمدا صلوات الله عليه وآله يقول: سيكون لبني عمي مدينة من قبل المشرق، بين دجلة و دجيل و قطر بل و الصّراة، يشيد فيها بالخشب و

۱. چندین بار گفته ایم که کتاب کنز العمال، خودش مدرک نیست؛ بلکه مدرک می‌دهد.

۲. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

الْأَجْرَّ وَالْحِصَّ وَالذَّهَبَ، يَسْكُنُهَا شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ، وَجَبَابِرَةُ أُمَّتِي، أَمَا إِنَّ هَلَكَهَا عَلَى يَدِ السَّفِيَانِيِّ، كَأْتِي بِهَا وَاللَّهُ قَدْ صَارَتْ خَاوِيَةً عَلَى عُرُوشِهَا.»
 «ابی حرب بن ابی الاسود دؤلی از پدرش نقل کرد: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شنیدم حبیبم، محمد صلی الله علیه و آله، می فرمود: به زودی برای فرزندان عموی من شهری در جانب مشرق بین دجله و دجیل و قطربل و صرّاء است. این شهر با چوب، آجر، گچ و طلا ساخته خواهد شد. بدترین خلق خداوند و ظالمان از امتم در آن ساکن می شوند. اما هلاکت آنان به دست سفیانی است. گویا این شهر را می بینم. به خدا قسم، شهر ویرانه ای شود.»

این روایت نیز به درگیر سفیانی با عباسیان ربطی ندارد؛ بلکه سفیانی با حکومتی که در آنجا هست درگیر شده و شهر را خراب می کند.

ما نمی خواهیم همه این روایات را بخوانیم؛ زیرا پیش از این موضوع بازگشت عباسیان را بحث کرده ایم. اینکه در این روایت بیان شده است بنی عباس با ارمینیه و آذربایجان درگیر می شوند، اولاً: ربطی به قضایای فعلی ندارد؛ چون این دو کشور با یکدیگر درگیر هستند و در این روایت بیان شده است که قدرت ثالثی با آنها می جنگد؛ ثانیاً: «ولد بنی العباس» یا اشاره به این دارد که عباسیان برمی گردند، که باید بگوییم این مطلب دلیل و مستند روشنی می خواهد. ما در این باره مفصل بحث کرده و بازگشت عباسیان را نفی کرده ایم. یا اینکه این روایت را بر قضایایی که پیش از آن بوده، حمل کنیم.

از همه این ها گذشته، بحث اعتبار سند است که سند روایت اصلاً به معصوم منتهی نمی شود. حتی بر فرض که خود کعب را ثقة بدانیم، باز هم

سندش مشکل دارد.

بررسی سند روایت دوم

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِيرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ...»

ابن عقده

ابن عقده مشکلی ندارد.

احمد بن محمد دینوری

مامقانی درباره احمد بن محمد دینوری می‌فرماید: «و لم أقف فيه إلا على قول الشيخ رحمه الله في باب من لم يرو عنهم عليه السلام؛ در مورد ایشان مطلبی نیافتیم مگر فرمایش شیخ که او را در باب کسانی که از ائمه عليهم السلام روایت نکرده‌اند، آورده است.»

وحید بهبهانی - که در توثیق رجال و اعتبار روایات سعه مشرب دارد و سعی می‌کند از چارچوب توثیق به لفظ ثقه، خارج شده و طرق متعددی را برای توثیق رجال مطرح کند - می‌فرماید: «ثم إنَّ في تعليقة الوحيد قدس سره أنه من المشايخ الذين يروون عن الحسن بن سعيد، فلاحظ ترجمته، و تأمل؛^۲ ایشان از مشایخ است و از حسن بن سعید روایت نقل می‌کند؛ پس

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال (چاپ جدید)، ج ۷، ص ۳۰۰.

۲. همان.

ترجمه او را ملاحظه و تأمل کن.»

مامقانی می‌گوید: «قلت: قد كُتاه النجاشي رحمه الله هناك ب: أبي العباس، و يظهر من كلامه نوع تأمل فيه، حيث عدّ جمعاً رَووا عن الحسن بن سعيد، و جعل المعتمد بين أصحابنا رواية الأشعري، فإنّ فيه نوع تعريض بالباقيين، و منهم الدينوري هذا، و لعلّه إلى ذلك ينظر أمر الوحيد بالتأمل؛ نجاشي او را با كنيه ابوالعباس ذكر کرده است. از كلام او نوعی تأمل در مورد مترجم ظاهر می‌شود؛ زیرا جمعی را که از حسن بن سعيد روایت کرده‌اند را بر شمرده و روایات اشعری را مورد اعتماد بین اصحاب قرار داده است. در این بیان نوعی تعريض به بقیه که از آن جمله دینوری است، فهمیده می‌شود. شاید امر مرحوم وحید به تأمل به این مطلب نظر دارد.»

پس احمد بن محمد دینوری مشکل دارد. البته طریق دیگری برای اثبات حسن مترجم وجود دارد. در بحار الانوار از دینوری چنین نقل شده است:

«نجم، كتاب النجوم رُويًا يَسْتَدِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ يَسْتَدَاهُ يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ الدِّينَوْرِيِّ السَّرَاجِ الْمَكِّيِّ بِأَبِي الْعَبَّاسِ الْمُثَلِّبِ بِأَسْتَانِهِ قَالَ انْصَرَفْتُ مِنْ أَدْيِيلَ إِلَى دَيْنَوْرٍ أُرِيدُ أَنْ أُحَجَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ سَنَتَيْنِ وَ كَانَ النَّاسُ فِي حَيْرَةٍ فَاسْتَبَشَرَ أَهْلُ دَيْنَوْرٍ بِمُؤَافَاتِي وَ اجْتَمَعَ الشَّيْعَةُ عِنْدِي فَقَالُوا اجْتَمَعَ عِنْدَنَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ مَالِ الْمُسَوَالِي وَ نَحْتَا جُ أَنْ نَحْمِلَهَا مَعَكَ وَ تُسَلِّمَهَا بِحَيْثُ يَجِبُ تَسْلِيمُهَا قَالَ فَقُلْتُ يَا قَوْمَ هَذِهِ حَيْرَةٌ وَ لَا نَعْرِفُ الْبَابَ فِي هَذَا الْوَقْتِ قَالَ فَقَالُوا إِنَّمَا اخْتَرْنَاكَ لِحَمْلِ هَذَا الْمَالِ لِمَا نَعْرِفُ مِنْ ثِقَتِكَ وَ كَرَمِكَ فَاعْمَلْ عَلَيَّ أَنْ لَا تُخْرِجَهُ مِنْ يَدَيْكَ إِلَّا مُجَبَّةً قَالَ فَحَمَلْتُ إِلَيْ ذَلِكَ الْمَالِ فِي صُرْرٍ بِاسْمِ رَجُلٍ رَجُلٍ فَحَمَلْتُ ذَلِكَ الْمَالِ وَ خَرَجْتُ فَلَمَّا وَافَيْتُ

فَرَمِيسِينَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ مُتِمِّمًا بِهَا فَصَرْتُ إِلَيْهِ مُسَلِّمًا فَلَمَّا لَقِيَنِي اسْتَبَشَّرَ بِي ثُمَّ أَعْطَانِي أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَيْسٍ وَنَحْوَتِ ثِيَابِ أَلْوَانٍ مُعَكُمْ لَمْ أَعْرِفْ مَا فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِي اجْمَلْ هَذَا مَعَكَ وَلَا تُخْرِجْهُ عَنْ يَدِكَ إِلَّا بِحُجَّةٍ قَالَ فَقَبَضْتُ الْمَالَ وَالثُّخُوتَ بِمَا فِيهَا مِنَ الثِّيَابِ فَلَمَّا وَرَدْتُ بَغْدَادَ لَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ غَيْرَ الْبَحْثِ عَمَّنْ أَشِيرَ إِلَيْهِ بِالثِّيَابَةِ فَقِيلَ لِي إِنَّ هَاهُنَا رَجُلًا يُعْرِفُ بِالْبَاقَطَانِيِّ يَدْعِي بِالثِّيَابَةِ وَ آخَرُ يُعْرِفُ بِإِسْحَاقِ الْأَمْرِيِّ يَدْعِي بِالثِّيَابَةِ وَ آخَرُ يُعْرِفُ بِأَبِي جَعْفَرِ الْعُمَرِيِّ يَدْعِي بِالثِّيَابَةِ قَالَ فَبَدَأْتُ بِالْبَاقَطَانِيِّ وَ صَرْتُ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مَهِيبًا لَهُ مُرُوءَةٌ ظَاهِرَةٌ وَ فَرَسٌ عَرَبِيٌّ وَ غِلْمَانٌ كَثِيرٌ وَ يَجْتَمِعُ النَّاسُ عِنْدَهُ يَتَنَظَّرُونَ قَالَ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ وَ قَرَّبَ وَ سَرَّ وَ بَرَّ قَالَ فَأَطَلْتُ التُّعُودَ إِلَى أَنْ خَرَجَ أَكْثَرُ النَّاسِ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ دِينِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ دِينِنَا وَأَفَيْتُ وَ مَعِيَ شَيْءٌ مِنَ الْمَالِ أَحْتَاجُ أَنْ أَسْلِمَهُ فَقَالَ لِي اجْمَلْهُ قَالَ فَقُلْتُ أُرِيدُ حُجَّةً قَالَ تَعُودُ إِلَيَّ فِي عَدِّ قَالَ فَعُدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْعَدِّ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرْتُ إِلَى إِسْحَاقِ الْأَمْرِيِّ فَوَجَدْتُهُ شَابًا نَظِيفًا مَنَزَلُهُ أَكْبَرُ مِنْ مَنَزْلِ الْبَاقَطَانِيِّ وَ فَرَسُهُ وَ لِبَاسُهُ وَ مُرُوءَتُهُ أَسْرَى وَ غِلْمَانُهُ أَكْثَرُ مِنْ غِلْمَانِهِ وَ يَجْتَمِعُ عِنْدَهُ مِنَ النَّاسِ أَكْثَرُ مِمَّا يَجْتَمِعُ عِنْدَ الْبَاقَطَانِيِّ قَالَ فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَحَّبَ وَ قَرَّبَ قَالَ فَصَبَرْتُ إِلَى أَنْ خَفَّ النَّاسُ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ حَاجَتِي فَقُلْتُ لَهُ كَمَا قُلْتُ لِلْبَاقَطَانِيِّ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعُمَرِيِّ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مُتَوَاضِعًا عَلَيْهِ مِبْطِنَةٌ بَيْضَاءُ قَاعِدٌ عَلَى لَبَدٍ فِي بَيْتٍ صَغِيرٍ لَيْسَ لَهُ غِلْمَانٌ وَ لَا مِنْ الْمُرُوءَةِ وَ الْفَرَسِ مَا وَجَدْتُ لغيرِهِ قَالَ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ الْجَوَابَ وَ أَدْنَانِي وَ بَسَطَ مِنِّي ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي وَأَفَيْتُ مِنَ الْجَبَلِ وَ حَمَلْتُ مَالًا قَالَ فَقَالَ إِنَّ أُحْبَبْتَ أَنْ يَصِلَ هَذَا الشَّيْءُ إِلَى مَنْ يَجِبُ أَنْ

يَصِلَ إِلَيْهِ تَخْرُجُ إِلَى سَرٍّ مَنْ رَأَى وَ تَسْأَلُ دَارَ ابْنِ الرِّضَا وَ عَنِ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ الْوَكِيلِ
وَ كَانَتْ دَارُ ابْنِ الرِّضَا عَامِرَةً بِأَهْلِهَا فَأَتَاكَ تَحِدُ هُنَاكَ مَا تُرِيدُ»^۱

«ابی عباس دینوری سراج ملقب به ستاره می گوید: یک یا دو سال پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام برای رفتن به حج، از اردبیل به دینور^۲ آمدم در حالی که مردم [درباره جانشین امام علیه السلام] در حیران بودند. اهل دینور، خبر آمدنم را که شنیدند خوشحال شده و شیعیان، دورم جمع شده و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال موالی (دوست داران یا ایرانیان) نزد ما جمع شده و می خواهیم آن را با تو بفرستیم تا به هرکسی که می باید، بدهی. به آنان گفتم: اکنون در شرایط حیرت قرار داریم و امامی را که باید اموال را به او تقدیم کنیم، نمی شناسیم. اما آنان گفتند: با توجه به اعتماد و کرامتی که در تو سراغ داریم، آن ها را ببر و جز با مشاهده دلیل و نشانه به کسی مده.^۳

ابی عباس می گوید: هر قسمت از آن مال با اسم صاحبش در کیسه ای قرار داده شد و آن ها را برداشتم و بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین (کرمانشاه) که محل سکونت احمد بن حسن بود، رسیدم، نزد او رفتم و سلام کردم. هنگامی که مرادید، خوشحال شد و کیسه ای را با هزار دینار همراه پارچه ای رنگارنگ که نمی دانستم درون آن چیست، به من داد و گفت: این ها را با

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

۲. دینور شهری در کردستان ایران است.

۳. البته راوی این روایت خود دینوری است. مرحوم خویی می فرماید: اگر کسی روایتی را که دال بر توثیق و تعریف خودش است نقل کند، مستلزم دور است؛ چون قبول این روایت متوقف بر وثاقت راوی بوده و وثاقت راوی نیز از طریق روایتی که خودش نقل کرده می خواهد اثبات شود. امام خمینی بیش از این می فرماید: نقل روایت دال بر مدح مترجم موجب سوء ظن است. البته این متن را خواهید دید که به این نحو نیست.

خود ببر و غیر از امام علیه السلام کسی آن را از دستت خارج نسازد. می گوید: آن مال و پارچه را به همراه آنچه درون آن بود، از او گرفتم. وقتی وارد بغداد شدم، هدفی جز یافتن کسی که نماینده امام باشد، نداشتم. به من گفتند: اینجا شخصی معروف به باقطنی و شخص دیگری مشهور به اسحاق احمر و نیز دیگری که نامش اباجعفر عمری است، هستند که ادعای نمایندگی امام را دارند.

ابی عباس می گوید: از باقطنی شروع کردم، نزدش رفتم و او را دیدم. شیخی بود با دلیری آشکار و اسب های عربی و غلامان بسیار که مردم گرد او جمع شده و با او گفت و گو می کردند. بر او وارد شدم و سلام کردم. به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود برد، گرمی داشت و با من به گفت و گو نشست. نشستن خود را طولانی کردم تا آنکه بیشتر مردم بیرون رفتند و او از خواسته من پرسید. برایش توضیح دادم که از اهل دینور هستم و همراه خود اموالی دارم و می خواهم آن را تقدیم کنم. گفت: آن را بگذار. من گفتم: دلیل می خواهم. گفت: فردا به نزد من بیا. احمد می گوید: فردا نزد او بازگشتم، اما نشانی از حجت نبود. روز سوم نیز رفتم، ولی باز هم دلیلی نیاورد.

۱. بعد از فوت مرحوم خوبی از آقای سید مهدی خراسان نقل شده است: شخصی مقداری وجوهات آورده بود که آن ها را به خانه آقای بهشتی بردم. فرمود: نه من نمی خواهم مرجع بشوم. می گوید هرچه گفتم قبول نکرد. پول ها را به خانه آقای سبزواری بردم. گفتند: نه قبول نمی کنم. گفتم: من چکار کنم؟ پول ها را در خانه اش انداختم و رفتم. آقای سبزواری فردا صبح کیسه پول را آورد و گفت: من این بار را قبول نمی کنم. همین طور این پول مانده بود تا اینکه آیت الله سیستانی قبول کردند. این قضیه را آقای مرعشی برای من نقل کردند. درباره اخلاق و ادب و تدین امام خمینی نیز گفتم: آقای صدوقی برای من پول زیادی فرستاد. حکومت شاه فشار می آورد که پول به دست امام نرسد و دست وی نیز برای شهریه طلاب

پس از او نزد اسحاق احمر رفتیم. جوانی پاکیزه بود که منزلش از منزل باقطنی بزرگتر، اسبها و البسه و دلیری و غلامانش از او بیشتر و افراد زیادی دورش حلقه زده بودند. داخل شدم و سلام کردم. به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود برد. صبر کردم تا از جمعیت کاسته شود. سپس از حاجتم سؤال کرد. آنچه را به باقطنی گفته بودم، به او نیز گفتم و سه روز نزد او رفتیم اما حجتی برایم نیاورد.

ابی عباس می گوید: لذا نزد اباجعفر عمری رفتیم و او را شیخی متواضع، بر اسبی سفیدرنگ، در خانه ای کوچک که غلام و کنیز و اسبی مانند آن دو نفر دیگر نداشت و نشسته بر پشم یافتیم. سلام کردم و جوابم را داد. مرا نزد خود برد و سنگینی بار و شرمندگی ام را زدود. سپس از حالم پرسید. به او

خالی بود. آن پول ثلث اموال یکی از تجار یزد بود که وصیت کرده بود به مرجع وقت که در یزد بیشتر مردم از او تقلید می کنند، بدهند. مرجع وقت نیز امام خمینی بود. شب خدمت امام رفتیم. گفت: ایشان نگفته اند به خمینی بدهید؛ بلکه گفته به مرجع اکثریت بدهید. شما از کجا می دانید که من مرجع اکثریت هستم؟ تو شهادت می دهی؟ گفتم: بله. فرمود: اخوی شما شهادت می دهد؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: اگر شهادت داد پول را بیاور (یعنی دو نفر شوند). هرچه گفتم بپذیرید گفتند: نه. می گوید: مانندم چکار بکنم؛ زیرا در نجف اشرف بانک کم است. برادرم نیز گفت: من نمی دانم. چطور شهادت بدهم؟ نامه ای به یزد نوشتم با اینکه در آن موقع نامه در این خصوص آسان نبود. شش ماه طول کشید تا آقای صدوقی استشهاد درست کرد. بالاخره صدها نفر امضا کردند که اکثریت مردم یزد از امام خمینی تقلید می کنند. این را نزد امام آوردم. ایشان تازه آن موقع پذیرفتند. شش ماه طول کشید تا امام خمینی آن پول را قبول کرد، حال اینکه این نواب مدعی می گویند: پول را بیاور. خداوند مرحوم رضا عبدالهادی شیرازی رارحمت کند! از مرحوم کوشکی شنیدم که گفت: نشسته بودم که تاجری آمد و گفت: آقا من مقلد شما هستم. پولها را اشتهای جای دیگر بردم. ایشان فرمود: بنده و آن بزرگوار هر دو نوکر یک آقا هستیم. آقای کوشکی می گوید: کسی آنجا نشسته بود. گفت: از این به بعد دیگر پول را همین جا بیاورید. دیدم آقا آن قدر ناراحت شد. سر برداشت و سه دفعه گفت: لاجول و لا قوۃ الا بالله بازم از این حرفها.

گفتم که حامل اموالی هستم. گفت: اگر دوست داری که این اموال به آنکه باید برسد باید به سامرا، به خانه ابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) بروی و فلان وکیل را بجویی که آنچه می خواهی را آنجا خواهی یافت.»^۱

۱. اخوی ما می گوید: صبح زود آقای منزل آمد و کیسه ای همراه داشت که صد میلیون تومان در آن بود. به پدرم گفت: این وجوهات را برای شما آورده ام. پدرم فرمود: مقلد چه کسی هستی؟ گفت: مقلد امام خمینی. فرمود: خانه ایشان آن طرف است. اخوی می گفت: هرچه اصرار کرد که من دوست دارم پول را به شما بدهم فرمود: نه پول را ببر آنجا. علمای ما دین مردم را این گونه حفظ کرده اند.

جلسه هفتم

ادامه بررسی سند روایت دوم

احمد بن محمد دینوری

بیان شد که احمد بن محمد دینوری به حسب ظاهر توثیقی ندارد، اما مطلبی درباره ایشان در بحارالانوار به استناد کتاب نجوم ابن طاووس نقل شده است که حکایت از ولایت مداری و ایمان و تعهد او دارد. موضوع، اطمینان مردم به ایشان بوده، به گونه‌ای که وجوهات را به ایشان دادند و او نیز به دنبال حجت خدا بود تا اینکه بعد از تفحص، موفق شد اموال را به نماینده امام برساند. این مطالب دلالت بر اعتبار و وثاقت احمد بن محمد دینوری دارد. مرحوم مجلسی در بحارالانوار چنین نقل می‌کند:

«قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَضَيْتُ نَحْوَ سُرْمَنْ رَأَى وَ صِرْتُ إِلَى دَارِ ابْنِ الرِّضَا وَ سَأَلْتُ عَنِ الْوَكِيلِ فَذَكَرَ الْبَوَّابَ أَنَّهُ مُشْتَغَلٌ فِي الدَّارِ وَ أَنَّهُ يَخْرُجُ أَنْفَاءً فَتَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ أَتَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ فَخَرَجَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقُمْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ أَخَذَ بِيَدِي إِلَى بَيْتِ كَانَ لَهُ وَ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي وَ مَا وَرَدَتْ لَهُ فَعَرَفْتُهُ أَنِّي حَمَلْتُ شَيْئاً مِنَ الْمَالِ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَبَلِ وَ أَحْتَاغُ أَنْ أَسْلِمَهُ بِحُجَّةٍ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَدَّمَ إِلَيَّ طَعَاماً وَ قَالَ لِي تَعَدَّ بِهَذَا وَ اسْتَرِحْ فَإِنَّكَ تَعَبْتِ فَإِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ صَلَاةِ الْأُولَى سَاعَةً فَإِنِّي أَجْمَلُ إِلَيْكَ مَا تَرِيدُ قَالَ فَأَكَلْتُ وَ نِمْتُ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ نَهَضْتُ وَ صَلَّيْتُ وَ

ذَهَبْتُ إِلَى الْمَشْرَعَةِ فَأَعْتَسَلْتُ وَنَضَّرْتُ [وَأَنْصَرَفْتُ إِلَى بَيْتِ الرَّجُلِ وَسَكَنْتُ
إِلَى أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ رُبْعُهُ فَجَاءَنِي بَعْدَ أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ رُبْعُهُ وَمَعَهُ دَرَجٌ فِيهِ:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَقَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ وَحَمَلَ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ
دِينَارٍ فِي كَذَا وَكَذَا صُرَّةً فِيهَا صُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَارًا إِلَى أَنْ عَدَدَ
الصُّرَرَ كُلَّهَا وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الدَّرَاعِ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَارًا.»

قَالَ فَوْسُوسٌ إِلَى الشَّيْطَانِ فَقُلْتُ إِنَّ سَيِّدِي أَعْلَمُ بِهَذَا مِنِّي فَمَا زِلْتُ أَقْرَأُ ذِكْرَهُ
صُرَّةً صُرَّةً وَذَكَرَ صَاحِبَهَا حَتَّى أَتَيْتُ عَلَيْهَا عِنْدَ آخِرِهَا ثُمَّ ذَكَرْتُ قَدْ جُمِلَ مِنْ
قَرْمِيسِينَ مِنْ عِنْدِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَادَرَائِيِّ أَخِي الصَّوَّافِ كَيْسَ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ
كَذَا وَكَذَا تَحْتًا مِنَ التِّيَابِ مِنْهَا ثَوْبٌ فُلَانٍ وَثَوْبٌ لَوْنُهُ كَذَا حَتَّى نَسَبَ التِّيَابَ
إِلَى آخِرِهَا بِأَنْسَابِهَا وَالْوَاهِبَا قَالَ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَشَكَرْتُهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ
إِزَالَةِ الشَّكِّ عَن قَلْبِي فَأَمَرَ بِتَسْلِيمِ جَمِيعِ مَا حَمَلْتُ إِلَى حَيْثُ يَأْمُرُنِي أَبُو جَعْفَرٍ
الْعَمْرِيُّ قَالَ فَانْصَرَفْتُ إِلَى بَغْدَادَ وَصِرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمْرِيِّ قَالَ وَكَانَ
خُرُوجِي وَانْصِرَافِي فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ قَالَ فَلَمَّا بَصُرْتُ بِأَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لِمَ لَمْ تَخْرُجْ فَقُلْتُ
يَا سَيِّدِي مَنْ سَرَمَنَ رَأَى أَنْصَرَفْتُ قَالَ فَأَنَا أَحَدُتُ أَبَا جَعْفَرٍ بِهَذَا إِذْ وَرَدَتْ رُقْعَةٌ
إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمْرِيِّ مِنْ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْأَمْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَمَعَهَا دَرَجٌ مِثْلُ
الدَّرَجِ الَّذِي كَانَ مَعِي فِيهِ ذِكْرُ الْمَالِ وَالتِّيَابِ وَ أَمَرَ أَنْ يُسَلَّمَ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي
جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ الْقُمِّيِّ فَلَبَسَ أَبُو جَعْفَرٍ الْعَمْرِيُّ شِيَابَهُ وَ قَالَ
لِي اجْمَلْ مَا مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ الْقُمِّيِّ قَالَ فَحَمَلْتُ
الْمَالَ وَ التِّيَابَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ وَ سَلَّمْتُهَا إِلَيْهِ وَ خَرَجْتُ
إِلَى الْحَجِّ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى دِينَوَرٍ اجْتَمَعَ عِنْدِي النَّاسُ فَأَخْرَجْتُ الدَّرَجَ الَّذِي أَخْرَجَهُ
وَ كَيْلَ مَوْلَانَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَيَّ وَ قَرَأْتُهُ عَلَى الْقَوْمِ فَلَمَّا سَمِعَ بِذِكْرِ الصُّرَّةِ بِاسْمِ
الدَّرَاعِ سَقَطَ مَغْشِيًا عَلَيْهِ وَ مَا زِلْنَا نَعْلِلُهُ حَتَّى أَفَاقَ فَلَمَّا أَفَاقَ سَجَدَ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِالْهُدَايَةِ الْإِنِّ عَلِمْتُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ

حُجَّةٌ هَذِهِ الصُّرَةُ دَفَعَهَا وَ اللَّهُ إِلَيَّ هَذَا الدَّرَاعُ لَمْ يَقِفْ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَخَرَجْتُ وَ لَقِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَا الْحَسَنِ الْمَادَرَائِيَّ وَ عَرَفْتُهُ الْخَبَرَ وَ قَرَأْتُ عَلَيْهِ الدَّنَجَ فَقَالَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا شَكَكْتُ فِي شَيْءٍ فَلَا تَشْكُ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّتِهِ»^۱

«ابی عباس می گوید: «از نزد او (ابوجعفر عمری) بیرون آمدم و راه سامرا را پیش گرفتم. به خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و سراغ آن نماینده را گرفتم. دربان گفت: هم اکنون مشغول کاری است و به زودی بیرون خواهد آمد. کنار در به انتظار نشستیم. پس از لحظه ای بیرون آمد. برخاستم و به او سلام گفتم. دست مرا گرفت و به خانه اش برد و دلیل آمدنم را پرسید. به او گفتم: مالی را از ناحیه جبل با خود آورده و می خواهم آن را به حجت تقدیم کنم. گفت: باشد. سپس طعامی برایم آورد و به من گفت: از این غذا بخور و استراحت کن که خسته هستی و تا وقت نماز فرصتی است. من آنچه را می خواهی برایت خواهم آورد.

ابی عباس می گوید: غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم. سپس به حمام رفتم و غسل کردم. به خانه آن مرد بازگشتم و صبر کردم تا آنکه بخشی از شب سپری شد. در آن هنگام، او در حالی که همراه خود تویق مبارکی داشت، نزد من آمد. در آن نوشته بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. احمد بن محمد دینوری رسیده و شانزده هزار دینار در فلان و فلان کیسه ها با خود دارد. از آن جمله، کیسه ای است از فلان شخص دارای فلان قدر دینار و کیسه ای از دیگری [با ذکر نام] دارای فلان قدر دینار است. [تا آنکه تمام کیسه ها به آخر رسید] و کیسه ای

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (چاپ بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

از فلان ذراع که محتوی شانزده دینار است.»

ابی عباس این گونه ادامه داد: شیطان مرا وسوسه کرد که آقايم از من به این [اموال] آگاه تر بودند! آن اسامی را تا پايانش خواندم. سپس فرموده بودند: و در میان آن ها از قرمیسین، از برادر پشم فروشم، احمد بن حسن مادرایی، کیسه ای است که در آن هزار دینار و فلان تعداد لباس است. از آن جمله فلان لباس و لباسی دیگر به فلان رنگ... تا آنکه تمام لباس ها را با ذکر صاحب و رنگ های آن برشمردند. خداوند را سپاس گفتم و او را به سبب متتی که بر من نهاد و شك مرا برطرف کرد، شکر کردم. آنگاه وکیل امام دستور داد تا همه آنچه را آورده بودم را با خود ببرم^۱ و مطابق فرمایش اباجعفر

۱. مرحوم مجلسی این روایت را در باب معجزات امام زمان علیه السلام می آورد. پیرامون معجزات و کرامات آن حضرت کمتر بحث می شود. درباره این روایت تأکید می کنم که نه تنها پول ها به کسی داده نشده بود که بداند چقدر است، حتی خود احمد بن محمد نیز نمی دانسته است. سپس نامه به تفصیل و جزئیات می آید. البته شأن امام خیلی از این ها بالاتر است. این ها چیزهای عادی است. همانند قصه میرزای شیرازی که آن را از آیت الله حسین کرمانی شنیده ام: شخصی که پولش در مکه تمام شده بود متوسل به امام زمان علیه السلام می شود. آقا در طواف پول را که بیست تومان بوده به او می دهد و می فرماید: نزد میرزای شیرازی برو و تنمه را از او بگیر و به وی بگو: به این علامت که از مکه که به سوریه برگشتید برای زیارت عمه ام زینب رفتید. صبح زود به آنجا رسیدید. تو بودی و [ظاهراً] آخوند خراسانی که دیدید آنجا نیاز به جارو کردن دارد. آخوند خراسانی عبایش را پهن کرد و جارو کرد و آشغال ها را در عبایش گذاشت و بیرون ریخت. می گوید: من نزد مرحوم میرزای شیرازی رفته و جریان را برای ایشان گفتم. اما به او نگفتم که چقدر پول در جیبم هست. ایشان به من گفت: این مقدار را بگیر و بیست تومان نیز در جیبت هست. این ها را نوکران امام زمان علیه السلام انجام می دهند. امام زمان علیه السلام روحی فداه خیلی بالاتر از این ها هستند.

۲. ایشان نیز پول ها را نگرفتند. این ها انسان های خودساخته ای بودند. خداوند آیت الله سید احمد خوانساری را رحمت کند! از ایشان چه بگویم که واقعا هاله ای از نور بود. نگاهش که می کردی گویا آقا امام کاظم روحی فداه است. من با پدرم نزد ایشان رفتیم. پدرم

عمری عمل کنم. به نزد اباجعفر در بغداد رفتم. رفت و آمد من سه روز به طول انجامید. همین که نگاه اباجعفر به من افتاد، گفت: چرا به سامرا نرفتی؟ عرض کردم: سرورم، از سامرا می آیم.

ابی عباس می گوید: مشغول گفت وگو با ابوجعفر بودم که توفیعی از جانب مولایمان به او رسید و درون آن مطالبی مانند آنچه همراه من بود درباره بیان صورت اموال و لباس ها درج شده بود. به او فرموده بودند که همه آن ها را به محمد بن قطان قمی تقدیم کند. لذا اباجعفر لباس پوشید و به من گفت: آنچه را همراه آورده ای بردار و به منزل محمد بن قطان بیاور. می گوید: اموال و لباس ها را به منزل محمد بن قطان بردم و تقدیم او کردم و به قصد حج بیرون آمدم.^۱

خم شد تا دست ایشان را ببوسد. فرمود: من یک روز درس ایشان شرکت کرده بودم. ایشان خودشان پول های وجوهات را تحویل نمی گرفتند. برای دایی ما تعریف کرده بودند. ایشان خانه نداشت. بازاری ها خانه ای خریده و بعد از نماز به ایشان گفتند: آقا بیایید خانه را متبرک کنید. آمدند خانه را دیدند و گفتند: مبارک باشد. گفتند: این خانه را برای شما خریدیم. فرمودند: نه من نمی خواهم. می خواهم عرض کنم این هایی که از این مکتب و شاگردان این مکتب هستند، روحیاتشان همین است. از همه چیز گذشته اند. پدرم می گفت: ما این هوای نفس را ریختیم در کذا. آن ها از این چیزها گذشتند و به یک مراحل دیگری رسیدند و چیزهای دیگری را می بینند. این ها کوچک است و شاید هم تعجب کنند.

روزی در درس آقای مکارم شیرازی بودم. خدا ایشان را حفظ کند! چهل سال قبل، شب های پنج شنبه، درس عقاید داشتند و پنج دقیقه آخر را اخلاق می فرمودند. این قصه را آنجا گفتند. مثل بچه ها که از گل برای خودشان خانه درست می کنند، بعد یکی می زند آن را خراب می کند و با همدیگر دعوایشان می شود. وقتی آن ها را می بینی، می گویی: این ها به چه خوش هستند و به چه فکر می کنند. بعد فرمودند: در این دنیا کسانی هستند که به ما این طوری نگاه کرده و می گویند این ها درگیر چه هستند و به چه دل خوشی دارند؟!

۱. سید ابوالحسن اصفهانی نمونه زهد بود. گاهی در خانه اش چیزی نبود که به زن و بچه اش بدهد. از همین رو خجالت می کشید به خانه برود و تا پاسی از شب بیرون می ماند. شخصی نزد

پس از آنکه به دینور بازگشتم، مردم گرد من جمع شدند و من توقیعی را که وکیل مولایمان به من داده بود بیرون آورده برای آنان خواندم. همینکه به ذکر کیسه منسوب به ذراع رسید، او غش کرد و افتاد. مراقب او بودیم تا به هوش آید. هنگامی که به هوش آمد به سجده افتاد و خداوند را شکر کرد. سپس گفت: سپاس خداوندی را که بر ما به هدایت منت نهاد. اکنون دانستم که زمین از حجت حق خالی نمی ماند. به خدا این کیسه را آن ذراع به من داد و هیچ کس جز خداوند از آن آگاه نبود.

ابی عباس می گوید: بیرون آمدم و روزی از روزها ابوالحسن مادرایی را دیدم و آن ماجرا را برایش بازگفتم و آن توقیع را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در چیزی شك نکردم. هرگز تردید مکن که خداوند عزوجل، زمین را از حجت خالی نمی گرداند.»

از این شواهد حُسن احمد بن محمد دینوری استفاده می شود.

آیت الله بروجردی آمد و وجوهاتی را تحویل ایشان داد. سپس هنگام رفتن عقب عقب رفته و به سید نگاه می کرد. ایشان سؤال می کند که این چه کاری است؟ می گوید: می خواهم خوب چهره ات در ذهنم بماند تا در قیامت بگویم خدایا من پول را به ایشان دادم. این کار او باعث گریه آیت الله بروجردی شد. اعتقادات این ها از من طلبه بهتر است. بعضی با هزار حيله، حلال و حرام را قاطی می کنند، اما به این متدین ها تا گفته می شود وجوهات را پرداخت کنید با اینکه به سختی نان درمی آورند، حرفی ندارند. به قول آقای وحید پایشان تا زانو برای کشاورزی در گل است. بعد می آیند وجوهاتش را پرداخت می کنند تا دین را حفظ کنند. آقای وحید این جمله را فرمود: این خاکی که به کفش او است بر عمامه من شرافت دارد. اعتقادات این ها محکم است و بعضی از ما تلاش می کنیم آن را خراب کنیم.

جلسه هشتم

ادامه بررسی سند روایت دوم

روایت دوم را از میان روایات پیرامون آذربایجان (روایت کعب الاحبار) نقل کردیم. پس از بررسی روایت گفتیم که متن روایت به جز دو فقره آن دارای شواهد است. البته معلوم شد که روایت مزبور هیچ ربطی به وضع فعلی ارمنستان و آذربایجان ندارد. سپس به بررسی سند آن پرداختیم و معلوم شد که این روایت از نظر سند مشکل دارد. مرحوم نعمانی از ابن عقده و وی از احمد بن محمد دینوری نقل می‌کند. نظر ما در مورد احمد بن محمد دینوری بر این شد که از روایتی که نقل کردیم می‌توان حُسن او را استفاده کرد. طبق توقیعی که از امام عصر علیه السلام رسید، سفیر دوم، محمد بن عثمان، مأموریت یافت وجوهات را به همراه دینوری نزد محمد بن قطان قمی ببرند. بحث را با بررسی محمد بن قطان قمی ادامه می‌دهیم.

محمد بن قطان قمی

مرحوم خویی درباره محمد بن قطان بحثی مختصر دارد. می‌فرماید: شیخ گفته است: ایشان وکیل امام است و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز درک

کرده است. ابوحامد مراغی^۱ درباره محمد بن قطان می‌گوید: ایشان ثالثی بر روی زمین ندارد. وی مطالبی را در این باره نقل کرده و مرحوم خوبی نیز به آن‌ها اشکال وارد می‌کند.^۲ حاصل اشکال مرحوم خوبی، همان دور است. در ادامه پیرامون دوری که مرحوم خوبی مطرح می‌کند، توضیح می‌دهیم. اگرچه اگر از آن نیز بحث نشود چیزی از بحث کاسته نمی‌شود؛ ولی چون در بحث اشکال دور را مطرح کردیم، می‌خواهیم هم مظان این بحث و هم حرف مرحوم خوبی را تبیین کنیم.

ایشان در ترجمه احمد بن ابراهیم مراغی می‌فرماید: «أحمد بن إبراهيم: يكنى أبا حامد المراغي: من أصحاب العسكري عليه السلام، رجال الشيخ. اعتمد العلامة في رجاله على روايته بناء منه على أصله، وهو لزوم العمل برواية كل إمامي لم يرد فيه قدح، أو لما ذكره من ورود المدح فيه في رواية الكشي. وقال ابن داود: «إنه ممدوح، عظيم الشأن». وقال الكشي: «علي بن محمد بن قتيبة. قال: حدثني أبو حامد أحمد بن إبراهيم المراغي، قال: كتب أبو جعفر محمد بن أحمد بن جعفر القمي العطار، وليس له ثالث في الأرض في القرب من الأصل يصفنا لصاحب الناحية عليه السلام، فخرج، ووقفت على ما وصفت به أبا حامد أعزه الله بطاعته، وفهمت ما هو عليه، ثم الله ذلك له بأحسنه، ولا أخلاه من تفضله عليه، وكان الله وليه، أكثر السلام وأخصه. قال أبو حامد: وهذا في رقعة طويلة، وفيها أمر ونهي إلى ابن أخي كثير [كبيرة]، فأمسكت الرقعة أريدها، فقال أبو جعفر: اكتب ما خرج فيك، ففيها معان تحتاج إلى أحكامها، قال: وفي الرقعة أمر ونهي عنه ع إلى

۱. پیرامون شرح حال احمد بن ابراهیم، ابوحامد مراغی، پیش از این بحث شده است.

۲. خوبی، ابولقاسم، «معجم رجال الحديث»، ج ۲، ص ۱۶.

کابل و غیرها.^۱

«احمد بن ابراهیم، کنیه او ابو حامد مراغی از اصحاب امام عسکری علیه السلام است (رجال شیخ). علامه در رجالش بنا بر اصلی که دارند، بر روایت او اعتماد کرده است. آن اصل عبارت است از لزوم عمل به روایت هر امامی که قدح و مذمتی در مورد او وارد نشده است. یا به جهت آنچه ذکر کرده که در روایت کثی در مورد او مدحی وارد شده است. ابن داوود گفته است: او ممدوح و عظیم الشان است. کثی گفته است: علی بن محمد بن قتیبه از ابو حامد، احمد بن ابراهیم مراغی و او نیز از ابو جعفر، محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار نقل کرده است که ثالثی برای او در زمین نیست. نامه ای برای امام زمان علیه السلام در مورد من نوشت. سپس توقیعی چنین آمد: «بر آنچه ابو محمد که خداوند او را به طاعتش عزت دهد، اطلاع یافتیم و آنچه بر آن است را درک کردم. خداوند عاقبت او را نیکو بگرداند و او را از تفضلاتش دور نگرداند! خدا یار او است. بسیار از طرف من به او سلام برسان و او را به آن اختصاص بده.» ابو حامد گفت: این در نامه ای طولانی بود و در آن نامه امر و نهی زیادی بود. پس آن نامه را خواستم. ابو جعفر گفت: آنچه در مورد تو بود را بنویس. در این نامه معانی ای است که نیاز به محکم کاری دارد. ابو حامد گفت: در نامه امر و نهی از امام برای اهل کابل و غیر آن بود.»

مرحوم خوبی می فرماید: «أقول: بما أن راوي المدح هو نفس أحمد فلا يعتنى بروايته، علی أن في السند علي بن محمد بن قتيبة، و هو لم يوثق، و ذكر المشايخ هذه الرواية لا دلالة فيه على اعتمادهم عليها مع أنك قد

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۶.

عرفت في ترجمة إبراهيم بن حمويه أن الاعتماد لا يكشف عن التوثيق؛ یعنی از آنجا که راوی مدح، خود احمد بوده پس به روایت او اعتنا نمی‌شود. اضافه بر اینکه در سند آن علی بن محمد بن قتیبه است که توثیق نشده است. اما اینکه این روایت را مشایخ ذکر کرده‌اند، دلالت بر اعتماد آن‌ها به این روایت نیست. ما در ترجمه ابراهیم بن حمويه بیان کردیم که اعتماد، کشف از توثیق نمی‌کند.»

درباره این مطلب عرض می‌کنیم: اولاً: نقل، کاشف از اعتماد است، وگرنه اشاره می‌کردند؛ ثانیاً: بر فرض که اعتماد، کاشف از وثاقت نباشد، لااقل کاشف از حُسن مترجم که هست.

هدف ما از نقل مطالب فوق بررسی شخصیت محمد بن قطان قمی بود که نام او در نامه امام عصر علیه السلام آمده است، اگرچه ربطی به توثیق احمد بن محمد دینوری ندارد. دینوری به نظر ما موثق یا حسن است؛ ولی چون در آن روایت آمده بود که سفیر دوم، محمد بن عثمان، به همراه دینوری وجوهات را نزد محمد بن قطان قمی می‌برند، شخصیت او را مورد بررسی قرار دادیم. معلوم شد که ایشان از شخصیت‌های نادری بوده که به گفته احمد مراغی، سومی ندارد. البته احمد مراغی به نظر مرحوم خوبی مورد وثوق نیست. اما وثاقت یا عدم وثاقت دینوری لطمه‌ای به بحث ما نمی‌زند، چون ما در مورد شخصیتی که در متن روایت آمده، بحث می‌کنیم. از همین رو چه کلام مراغی درست باشد و چه نادرست، لطمه‌ای به اصل اعتبار دینوری نمی‌زند. قصد ما از بیان این مطالب فقط بیان مبنای مرحوم خوبی بود.

پرسش از استاد

نسبت به نکته‌ای که فرمودید، طبق مبنای مرحوم خوئی، نقل، علامت اعتماد نیست. در حالی که شما فرمودید: نقل، علامت اعتماد است.

پاسخ استاد

مقصود بنده نقل مشایخ است. اینکه چندین نفر نقل کرده باشند.

ادامه پرسش

شما فرمودید: نقل، علامت اعتماد است. مرحوم خوئی فرمودند: نقل، علامت اعتماد نیست. ایشان پیش از این درباره زعفرانی گفته بود که او از ثقات نقل می‌کند. شما فرمودید: نقل از ثقه که برای او گفته شده، اعم از این است که همه نقل‌های او از ثقه باشد. پس نقل نیز اعم از اعتماد و غیراعتماد است. اگر در آنجا اعم است، اینجا به طریق اولی اعم است.

پاسخ استاد

آنجا که می‌گویند شخصی از ثقات نقل می‌کند و ثقات از او نقل می‌کنند، گویا یک کبرای کلی در اختیار شما قرار می‌دهد. پس الان که ما شک داریم ایشان ثقه هست یا نه، مصداق آن کلی می‌شود. وقتی ایشان از آقایی نقل می‌کند و کلی آن این است که این آقا هر که از او نقل کرد، ثقه می‌شود و خودش از ثقه نقل می‌کند، وقتی چنین قاعده‌ای داشته باشیم، این، مصداق آن کلی می‌شود. مرحوم خوئی می‌فرماید: این روایت را مشایخ نقل کرده‌اند.

ادامه پرسش

نقل اعم از اعتماد و عدم اعتماد است؟

پاسخ استاد

ما می‌گوییم بالاخره گاهی ممکن است یکی دو نفر نقل کنند؛ ولی نمی‌توان پذیرفت روایتی که مورد اعتماد نیست را همه نقل کنند. آیا این چنین روایتی با روایت ضعیف مساوی است؟ بی‌شک فرق می‌کند. پس به نظر ما دینوری مشکلی ندارد. اما اینکه بگوییم روایت او صحیح اعلائی است یا اینکه بگوییم عادل و یا موثق است، نه این‌گونه نیست. اما روایت او ضعیف نیز نیست؛ بلکه حسن است.

علی بن حسن کوفی

عده‌ای تلاش می‌کنند بگویند ایشان همان علی بن حسن بن فضال تیملی است. اگر تیملی باشد، ثقه است؛ اما واقفی متعصب است. از او در کتب اربعه پانصد روایت نقل شده است.^۱ اما معلوم نیست علی بن حسن کوفی همان تیملی باشد. مرحوم خوبی در جلد پنجم معجم رجال الحدیث نیز در مورد ایشان بحث و از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند. او می‌فرماید: «الظاهر امامیته.»^۲ ایشان امامی است و بیش از این توثیقی ندارد مگر اینکه مبنای علامه حلی را بپذیریم که اصل بر امامی عدالت است. به هر حال ما نتوانستیم علی بن حسن کوفی را توثیق کنیم. به جز روایت او

۱. همان، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

۲. خوبی، ابوالقاسم، «معجم رجال الحدیث»، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

از امام صادق عليه السلام که ظاهر آن این است که وی شیعه بوده است. طبق مبنای علامه حلی اصل بر قبول روایات شیعه است؛ مگر اینکه ضعف راوی ثابت بشود. ضعف ایشان نیز ثابت نشده است.

عمیره بنت اوس

نام عمیره بنت اوس به سه عنوان نقل شده است: عمیره، عمرة و خمرة. هر کدام که باشد، اصلاً چنین عناوینی در کتب رجالی ما نیست؛ پس ایشان مهمل است.

حصین بن عبد الرحمن

حصین بن عبد الرحمن را فقط در کتاب مرحوم نمازی که از معاصران است، یافتیم. ایشان دو نفر را به نام حصین بن عبد الرحمن ذکر می‌کند: حصین بن عبد الرحمن الجعفی الکوفی. درباره او می‌فرماید: «من أصحاب الصادق عليه السلام. قاله الشيخ في رجاله. و هو وجه في أصحابنا كما قاله النجاشي في ترجمة ابنه بسطام. قب: كتاب ابن عقدة قال الصادق عليه السلام للحصين بن عبد الرحمن: يا حصين لا تستصغر مؤدّتنا فإنّها من الباقيات الصالحات. قال: يا بن رسول الله ما أستصغرها ولكن أحمد الله عليها. ختص: عن محمّد بن إسماعيل بن عبد الرحمن الجعفي قال: دخلت أنا و عمي الحصين بن عبد الرحمن على أبي عبد الله عليه السلام فأدناه و قال: من هذا معك؟ قال: ابن أخي إسماعيل. فقال: رحم الله إسماعيل و تجاوز عنه سيّء عمله. كيف خلّفتموه؟ قال: بخير ما أبقى الله لنا مؤدّتكم. فقال: يا حصين لا تستصغروا مؤدّتنا- الخ. كنز: يأسناده عنه قال: دخلت أنا و عمّي. و روى الصدوق في التوحيد يأسناده عن أبي معاوية، عن الحصين

بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق عليه السلام؛ و بسند آخر عن عمرة بنت اويس (اوس)، عن جدها الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق عليه السلام خطبة أمير المؤمنين في جوامع التوحيد.^۱

«شیخ طوسی ایشان را در رجالش از اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده است. نجاشی در ترجمه بسطام، فرزند او، گفته است: او شخصیتی در بین اصحاب ما بود. ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب ابن عقده نقل کرده است که امام صادق عليه السلام به او فرمود: ای حصین، مودّت ما را کوچک نشمار که از باقیات صالحات است. گفت: ای فرزند رسول خدا، هرگز آن را کوچک نمی شمارم؛ بلکه حمد خداوند را بر آن به جا می آورم.^۲ محمد بن اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی گفت: من و عمویم، حصین بن عبد الرحمن، محضر امام صادق عليه السلام شرفیاب شدیم و بر او سلام کرد. پس امام او را به نزد خود فراخواند و فرمود: فرزند چه کسی همراه تو است؟ گفت: فرزند برادرم، اسماعیل. امام فرمود: خداوند اسماعیل را رحمت کند و از سیئات عمل او بگذرد. بعد از او چه کار می کنید؟ گفت: به خیر هستیم مادامی که خداوند مودّت شما را برای ما مستدام بدارد. پس امام عليه السلام فرمود: ای حصین، مودّت ما را کوچک نشمار... مرحوم صدوق از حصین بن عبد الرحمن از پدرش خطبه امیرالمؤمنین عليه السلام را در توحید نقل می کند.»

به نظر ما اگر از مطالب فوق، وثاقت حصین بن عبد الرحمن استفاده نشود، لااقل حُسن او ثابت است.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲. «من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم، از امام سؤال شد اول نعم چیست؟ ایشان فرمود: طیب الولادة.»

عبدالله بن ضمیره

مرحوم نمازی درباره عبدالله بن ضمیره می‌فرماید: «لم يذكره. جعله يزيد بن أنس أميراً على جند مختار.»^۱ او یکی از فرماندهان لشکر مختار بوده است. یکی از امرای مختار، یزید بن انس بود که او عبدالله بن ضمیره را جزو فرماندهان لشکر مختار قرار داد. آیا می‌توان شرکت در لشکر مختار را دلیل بر حُسن مترجم قرار دهیم؟ آیا همه فرماندهان مختار خوب بوده و عاقبت به خیر شدند؟ بلکه امثال شبت ربعی در بین آن‌ها دیده می‌شود که می‌گویند شخصی متقلب و متلون بود. او برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و جزو لشکر ابن زیاد شد. سپس به خون خواهان و مختار پیوست و در نهایت، ضد مختار شد.

مرحوم نمازی این مطلب را از بحارالانوار^۲ نقل می‌کند و علامه از کتاب اخذ الثأر فی احوال المختار ابن نما نقل کرده است. ابن نما از بزرگان ما بوده و آثار متعددی دارد. مرحوم مجلسی تمام اخذ الثأر را در آخر جلد ۴۵ نقل می‌کند. کتاب دیگر او مثیر الاحزان است که کتابی ارزشی پیرامون امام حسین علیه السلام است.

نظرات عامه پیرامون عبدالله بن ضمیره

عامه عبدالله بن ضمیره را توثیق می‌کنند. در تقریب التهذیب^۳ چنین آمده

۱. همان، ج ۵، ص ۳۹.

۲. چاپ قدیم ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ چاپ جدید ج ۴۵، ص ۳۷۱.

۳. مقدسی کتابی به نام الکمال نوشت. مزی آن را تلخیص کرد به نام تهذیب الکمال. ذهبی مجدداً تلخیص کرد به نام تذهیب التهذیب. ابن حجر نیز تهذیب الکمال را خلاصه کرد و

است: «ثقة ثقة ثقة»^۱ یعنی وی صحیح اعلائی است. از عجلی نیز همین گونه نقل شده است. البته باید بگوییم که توثیقات عامه برای ما حجت نیست. پس نمی‌توان گفت عبدالله بن ضمیره معتبر است؛ چون دلیلی بر اعتبار او نداریم.

کعب الأحبار

مشکل اصلی سند این روایت این است که به کعب الاحبار برمی‌گردد. در مورد ایشان یک توثیق در کتب عامه وجود دارد. در تقریب التهذیب آمده است که او ثقة است. حرف‌ها درباره وی زیاد است. ایشان از نظر ما توثیق ندارد؛ بلکه تضعیف نیز دارد. یکی از اقسام توثیق و تضعیف، نص است؛ مانند اینکه یکی از معصومین علیهم‌السلام بفرماید «فلانی مأمون علی الدین و الدنیا» یا «فلانی ثقة» یا اینکه بفرماید «خداوند فلانی را لعنت کند» یا «فلانی را خداوند بکشد». امام علیه‌السلام نسبت به کعب الاحبار فرموده است: «دروغ گفته است.» همین جمله برای تضعیف او کفایت می‌کند.

علاوه بر آن، چیزی در کتب عامه درباره وثاقت کعب الاحبار وجود ندارد؛ بلکه به عکس، در مقام لفظ و تعبیر، کنایاتی به ضرر او است. اما در مقام عمل متأسفانه حکومت به او خیلی بها داده است. از جمله اینکه در زمان خلیفه دوم و همچنین تا دو سال قبل از اتمام خلافت عثمان نیز بوده است؛ اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ اعتنایی به او نمی‌کرد. ابوذر نیز با چوب به

به نام تهذیب التهذیب نامید. وی آن را دوباره خلاصه کرد و نام آن را تقریب التهذیب گذاشت.

۱. ابن حجر، التقریب التهذیب، ج ۵، ص ۲۳۴.

سر او می‌زد و گفت: ای یهودی زاده، تو چه کار به مسائل اسلامی داری. بنابراین کعب از نظر ما توثیق ندارد. هرچند بعضی از روایاتی که نقل می‌کند از نظر ما مقبول است؛ اما نقل مطالبی که حق است با عدم التزام خودش به آنچه نقل می‌کند، منافات ندارد.

جلسه نهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

کعب الأحبار

در ادامه بررسی سندی روایت دوم مربوط به جریانات آذربایجان گفتیم که اگر از همه رجالی که در سند روایت هستند اغماض کنیم، از اشکال کعب الاحبار نمی توان گذشت. او در بعضی از کتب شیعه و بسیاری از کتب اهل سنت روایات زیادی دارد که درباره علائم و حوادث ظهور است. بنابراین ناچاریم در مورد وی بازخوانی داشته باشیم. گویا در کتب ما در مورد او مدحی وجود ندارد؛ بلکه هرچه هست ذم بوده و باید هم باشد؛ چون امام باقر علیه السلام او را تکذیب کرد. مواضع کعبه مواره در مقابل ابوذر بود. ابوذر نیز بدون هیچ ملاحظه و احتیاطی او را یهودی زاده می خواند. به او پرخاش می کرد و گاهی با چوب بر سرش و گاهی بر سینه اش می زد و او را تحقیر می کرد. یکی از جهاتی که سبب تبعید ابوذر شد، همین موضع صریحش در برابر این یهودی زاده بود.

اشاره خواهیم کرد که از الازهر مصر و آلوسی و دیگران عجیب است که حاضرند ابوذری که «ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر» در حق او گفته شده را محکوم کرده و برای حفظ

حاکمیت خلیفه سوم بگویند عقاید انحرافی داشته است. اگر واقعا ابوذر که یک صحابی است، عقیده انحرافی داشته، چه تضمینی برای سایر صحابه است که عقیده انحرافی نداشته باشند. آن وقت مسئله خلافت و خلفا زیر سؤال می‌رود.

«کعب» یعنی مجد و شرف. عبارت «اعلی الله کعبک» دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است؛ یعنی خداوند مجد و شرف تو را بالا ببرد. کعب الاحبار، به این نام گفته می‌شده، زیرا کعب یعنی محور؛ کعب الاحبار یعنی محور علما.

علیاری تبریزی (م ۱۳۲۷ق) در بهجة الآمال،^۱ استرآبادی (م ۱۰۲۸ق) در منهج المقال^۲ و مازندرانی حائری (م ۱۲۱۵ق) در منتهی المقال^۳ همه می‌گویند: «مضی ذمه.» او مذموم بوده و کسی نگفته که ایشان ممدوح است. همچنین استرآبادی درباره او می‌گوید: «مرّ فی عاصم بن عمر عن الباقر عَلَيْهِ السَّلَام ذمه»^۴ چیزی در مدح کعب وجود ندارد.

در منتهی المقال مطلبی از ابن ابی الحدید نقل شده است: «و روی جماعة من أهل السير أن علياً عَلَيْهِ السَّلَام كان يقول عن كعب الأخبار إنه لكذاب و كان كعب منحرفاً عن علي عَلَيْهِ السَّلَام؛ جماعتی از اهل تاریخ روایت کرده‌اند که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام درباره کعب الاحبار می‌فرمود: کعب کذاب است و

۱. علیاری تبریزی، علی بن عبدالله، بهجة الآمال، ج ۶، ص ۱۰۴.

۲. استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال، ج ۶، ص ۲۶۰ و ج ۸، ص ۴۱۸.

۳. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۵۴.

۴. استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال، ج ۸، ص ۴۱۸.

۵. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۵۴.

منحرف از علی علیه السلام بود.»

علیاری مطلبی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «و فی الکافی فی الصحیح عن علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان جمیعا عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینة عن زرارة قال كنت قاعدا الی جنب ابی جعفر علیه السلام و هو مجیب مستقبل القبلة، فقال اما ان النظر الیها عبادة، فجاءه رجل من بجيلة یقال له عاصم بن عمر فقال لابی جعفر علیه السلام: ان کعب الاحبار کان یقول ان الکعبة تسجد لبیت المقدس فی کل غداة، فقال ابو جعفر علیه السلام: فما تقول فیما قال کعب؟ فقال صدق القول ما قال کعب فقال له أبو جعفر علیه السلام: کذبت و کذب کعب الاحبار معک، و غضب، قال زرارة ما رأیته علیه السلام استقبل أحدا بقوله کذبت غیره، الحدیث.»^۱

«زراره گفت: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم و ایشان در حال پاسخ‌گویی به سؤالات و روبه قبله بود. پس امام علیه السلام فرمود: نظر به قبله عبادت است. عاصم بن عمر از قبیله بجیله نزد امام باقر علیه السلام آمد و به ایشان عرض کرد: کعب الاحبار می‌گوید: کعبه هر صبح به طرف بیت المقدس سجده می‌کند. امام باقر علیه السلام فرمود: چه می‌گویید درباره آنچه کعب می‌گوید؟ گفت: راست گفت آنچه کعب گفت. امام باقر علیه السلام فرمود: تو دروغ می‌گویی و کعب الاحبار نیز دروغ می‌گوید. در حالی که عصبانی شد. زراره می‌گوید: ندیده بودم امام علیه السلام کسی غیر از کعب را این چنین تکذیب کند.»

در علم رجال بیان شده است که یکی از موارد جرح و تعدیل نص بوده که از همه مراتب جرح و تعدیل بالاتر است. از همین رو نباید عده‌ای کعب را تطهیر کنند. تعدادی از مفسران معاصر در بعضی از کتاب‌های خود،

۱. علیاری تبریزی، علی بن عبدالله، بهجة الآمال، ج ۵، ص ۸۷.

عکرمه و حسن بصری را تبرئه و تقدیس کرده‌اند. این کار برخلاف مسلمات شیعه است. گمان ما این است که درباره کعب نیز وجود دارد. نویسنده بهجة الآمال تأکید می‌کند که این عاصم بن عمر فرزند خلیفه نیست؛ بلکه ممکن است شخص دیگری باشد. سپس ایشان حرف ابن ابی الحدید را نیز می‌آورد که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «او کذاب است.»^۱

کعب واعظ السلاطین بود و نان به نرخ روز می‌خورد. او تنها دو سال آخر حکومت عثمان به شام رفت. وی معمولاً مقرب دستگاه حاکم و بیشتر، توجیه‌گر کارهای آن‌ها بود. خلیفه سوم نیاز به فتوا دهنده داشت و کسی را برای این کار نداشت. کعب به نفع او فتوا می‌داد و ابوذر نیز خوب در برابر او می‌ایستاد و او را می‌زد. مرحوم امینی در چند جای کتاب الغدیر مواضع ابوذر را نسبت به کعب بیان می‌کند.

مرحوم تستری ابتدا از تنقیح المقال، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می‌کند که امام علیه السلام نسبت به کعب فرمودند: او کذاب است. سپس می‌فرماید: «وله فی مجلس عثمان مع ابي ذر مخاصمة، فقال له أبو ذر: «يا بن اليهودية تعلمنا ديننا». و مرّ - فی عاصم بن عمر - خبر عن ابي جعفر علیه السلام: کذب کعب الأخبار؛ او با ابوذر در مجلس عثمان مخاصمه‌ای داشت. ابوذر به او گفت: «ای یهودی زاده، آیا تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟!» در [بخش مربوط به] عاصم بن عمر روایت امام باقر علیه السلام گذشت که فرمودند: «کعب الاحبار دروغ‌گو است.»

ایشان پس از نقل این روایت جریانی را به عنوان استدراك نقل می‌کند: «و لكن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إنَّ عمر قال لكعب: حدّثنا عن

شیء من التوراة في هذه الامة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من امة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي عليه السلام: ويحك يا كعب! أتدرى ما قلت؟ قال: نعم، قال ولم لا يدخلون الجنة وهم يشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا صلى الله عليه وسلم رسوله و يصومون و يصلّون؟ فقال يا علي! إنك لتعلم ذلك و هو أنهم سيظلمون صديق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفة نبيّه من بعده حقّه - و ركب حماره منطلقا إلى قبا- فقال عمر: عهد الله على إن لم يخرج مما قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلما جىء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت على أن أكتمه و لا أذكره و ان أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و بچ به بيني و بينك فقال: هو و الله على بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيته.»^۱

«روزی عمر بن خطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی که پس از ایشان آمدند کسی به بهشت وارد نمی شود حضرت علی عليه السلام فرمود: ای کعب، می دانی چه می گویی؟! چرا وارد بهشت نمی شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می کنند و اهل نماز و روزه هستند؟ در پاسخ گفت: ای علی، تو خود می دانی چرا؟! و می دانی که اینان در حق صديق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شد و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند! اگر از این حرف ها دست برندارد گردن او را می زخم. فوراً او را احضار کنید. چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آن را مخفی کنم حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم، منظورم

علی بن ابی طالب علیه السلام است. عمر گفت: آری چنین است. امت محمد صلی الله علیه و آله پس از او در اثر بی اعتنایی به وصیت پیامبر گمراه شدند.»

اهل سنت از ولایت و مذهب گمراه هستند. اگر هم در مورد آن‌ها گفته شده است که کافر هستند، منظور کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام. اهل سنت کافر نیستند؛ بلکه موحد هستند. از استادمان آیت الله وحید سؤال کردم که وهابی‌ها کافر هستند؟ فرمود: شهادتین می‌گویند؟ گفتم: بله. فرمود: نماز به طرف قبله مسلمانان می‌خوانند؟ گفتم: بله. فرمودند: مسلمان هستند. گفتم: این‌ها نسبت به ائمه علیهم السلام نظر دیگری دارند. فرمود: اگر ناصبی باشند، بحث دیگری است. به هر حال کفری اگر برای آنان گفته شده، کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام. مقصود از بازار مسلمانان که ائمه علیهم السلام روی آن تأکید داشته‌اند، بازار اهل سنت بوده است؛ چون اکثریت در آن زمان اهل سنت بودند. از همین رو اینکه در برخی شبکه‌ها برای فتنه‌انگیزی گفته می‌شود همه علمای شیعه قائل به کفر اهل سنت هستند، صحیح نیست.

مرحوم تستری بعد از نقل این قضیه می‌فرماید: «اقول: علی فرض صحة الخبر، لیس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لأنّ نطقه فی موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد کون قوله و عمله فی سایر المواضع علی خلافه و إنّما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله علی الناس؛ بر فرض صحت این خبر، هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند؛ چون گفتار در موضع حق - همچنان که عمر نیز به سخن حق نطق کرد - ثمری ندارد؛ بعد از اینکه گفتار و کردار او در دیگر مواضع برخلاف حق بوده است. آری

صادرشدن این گونه اقرارها از مانند این دو، از اتمام حجت خداوند بر مردم است.»

بنابراین، مرحوم تستری کعب را تأیید نکرده است.

ابوذر موضع سختی در برابر خلیفه و تصرفات او داشت. از بلاذری چنین نقل شده است: «إِنَّ عُثْمَانَ لَمَّا أُعْطِيَ مَرْوَانَ بِنَ الْحَكَمِ مَا أَعْطَاهُ، وَأَعْطَى الْحَارِثَ بِنَ الْحَكَمِ بِنَ أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَأَعْطَى زَيْدَ بِنَ ثَابِتٍ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، جَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَقُولُ: بَشِيرَ الْكَافِرِينَ بَعْدَ أَبِي عَلِيٍّ، وَيَتْلُو قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، فَأَرْفَعَ ذَلِكَ مَرْوَانَ إِلَى عُثْمَانَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ تَائِبًا مَوْلَاهُ: أَنْ ائْتَهُ عَمَّا يَبْلُغُنِي عَنْكَ، فَقَالَ: أَيُّهَا بِنِي عُثْمَانَ عَنْ قِرَاءَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَ عَيْبِ مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ، فَوَ اللَّهِ لَأَنْ أُرْضِيَ اللَّهَ بِسَخَطِ عُثْمَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ خَيْرٌ لِي مِنْ أَنْ أُرْضِيَ عُثْمَانَ بِسَخَطِ اللَّهِ! فَأَغْضَبَ عُثْمَانَ ذَلِكَ، فَأَحْفَظُهُ وَ تَصَابِرُ، وَقَالَ عُثْمَانُ يَوْمًا: أَلَمْ يَجُوزْ لِلْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْمَالِ فَإِذَا أَيْسَرَ قَضَاءَهُ؟! فَقَالَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّينَ، أَلَمْ تَعْلَمْنَا دِينَنَا؟! فَقَالَ عُثْمَانُ: قَدْ كَثُرَ أَذَاكَ لِي وَ تَوَلُّعَكَ بِأَصْحَابِي، الْحَقُّ بِالسَّامِ، فَأَخْرَجَهُ إِلَيْهَا.»^۲

«هنگامی که عثمان عطا کرد به مروان بن حکم آنچه عطا کرد و به حارث بن حکم بن ابی العاص سیصد هزار درهم و به زید بن ثابت^۳ صد هزار درهم، خبر به ابوذر رسید. پس او گفت: کافران را به عذاب دردناک بشارت بده. او سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلَا

۱. توبه (۹): ۳۴.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (چاپ بیروت)، ج ۳۱، ص ۱۷۴.

۳. مسعودی درباره زید بن ثابت می گوید: او یک یهودی بود.

يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» پس مروان خبر آن را برای عثمان برد و او غلامش را به دنبال ابوذر فرستاد و گفت: شنیدم چنین و چنان می‌گویی؟ گفت: عثمان، آیا مرا از قرائت کتاب خدا و گفتن عیب کسی که امر خدا را ترک کرده، نهی می‌کنی؟ به خدا قسم رضایت خداوند به سخط عثمان برای من محبوب‌تر و بهتر است از رضایت عثمان به سخط خداوند! عثمان عصبانی شد اما خویشتن‌داری کرد. روزی عثمان گفت: آیا برای امام جایز است که از بیت‌المال بردارد و هرگاه برایش میسر بود برگرداند؟! کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای کسی که پدر و مادر او یهودی است، آیا تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟! عثمان گفت: چقدر ما را اذیت می‌کنی و متعرض اصحاب من می‌شوی، به شام ملحق شو. سپس او را به شام تبعید کرد.

هرگاه عثمان استفتایی می‌کرد، فوراً کعب فتوا به نفع او و حکومت صادر می‌کرد. ابوذر نیز در برابر او موضع می‌گرفت. وی می‌گفت: «فکان أبوذر یقول: و الله لقد حدثت أعمالا ما أعرفها و الله ما هی فی کتاب الله و لافی سنّة نبیّه.»

ما در بین شیعه کسی را نیافتیم که کعب را قبول داشته باشد. البته از بین فرمایشات مرحوم نمازی (نقل فضایل به زبان ایشان) چیزهایی در این باره استفاده می‌شود. البته شاید همان نظر مرحوم تستری باشد که نقل حق به این معنا نیست که خود ناقل نیز تابع حق باشد. اما موضع عامه نسبت به کعب تندتر است. در نتیجه، اجماعی بر عدم قبول کعب وجود دارد. به تبع آن روایات او مقبول نیست، مگر اینکه قوّت متن و شواهد داشته باشد.

جلسه دهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

روایت دوم جریانات آذربایجان را نقل کردیم و اکنون در حال بررسی سند آن هستیم. آخرین راوی مورد بررسی در این روایت، کعب الاحبار است. عرض کردیم که اگر از همه راویان سند اغماض کنیم، نسبت به کعب، حرف و تأمل داریم. همچنین بیان کردیم که در کتب رجال ما به جز یک کلام از مرحوم ابن طاووس چیزی که دال بر مدح کعب و اعتبار او باشد، ندیدیم.

ابن طاووس می‌فرماید:

«الباب ۲۴ فیما نذکره من حال عبد الله بن سلام و کعب الأخبار: أتھما من خواص مولانا علي عليه السلام. اعلم أنني وجدت من أدركته من المنسوبين إلى العلم من شيعة أهل البيت عليهم السلام يعتقدون أنّ عبد الله بن سلام و کعب الأخبار من المخالفين لأهل بيت النبوة، و ربما توقّفوا عن أخبارهما لأجل هذا الاعتقاد، فرأيت أنني أذكر في هذا الكتاب بعض ما عرفته في تحقيق هذا الباب، و أنّ عبد الله بن سلام و کعب الأخبار كانا من خواص مولانا علي عليه أفضل السلام. و أمّا أنّ کعب الأخبار كان من خواص مولانا علي عليه السلام فإنّني وجدت ذلك في مجلّد عتيق اسمه مناقب الإمام الهاشمي أبي الحسن علي بن أبي طالب عليه السلام رواية أبي عمر محمد بن عبد

الواحد اللغوي صاحب ثعلب، و ربما كانت النسخة في حياة أبي عمر الزاهد الراوي لها.^۱

«بدان که من هرکس از منسوبان به علم از شیعه اهل بیت علیهم السلام را یافتم، اعتقاد داشت که عبدالله بن سلام و کعب الاحبار از مخالفان اهل بیت علیهم السلام بودند. چه بسا به خاطر همین اعتقاد در نقل روایات این دو توقف کردند. پس دیدم که در این کتاب ذکر کنم بخشی آنچه که در تحقیق این باب شناختم و اینکه عبدالله بن سلام و کعب الاحبار از خواص مولای ما علی علیهم السلام بودند. اما اینکه کعب الاحبار از خواص مولای ما علی علیهم السلام بود، من این مطلب را در کتابی قدیمی به نام مناقب امام هاشمی ابوالحسن، علی بن ابی طالب علیه السلام یافتم. روایت ابو عمر، محمد بن عبدالواحد، لغوی صاحب ثعلب، و چه بسا این نسخه در زمان حیات ابو عمر زاهدی بوده است.»

ایشان در تأیید کعب به کتابی استناد می‌کند که ذهبی درباره مؤلف آن می‌نویسد: «ولازم ثعلبا فی العربية، فأكثر عنه إلى الغاية، و هو فی عداد الشيوخ فی الحديث لا الحفاظ و انما ذكرته لسعة حفظه للسان العرب و صدقه و علو اسناده. و من الرواة الذين لم يرقط أحفظ منهم ابو عمر غلام ثعلب أملى من حفظه ثلاثين ألف ورقة لغة فيما بلغنى و جميع كتبه انما املاها بغير تصنيف. قال الخطيب: سمعت غير واحد يحكى عن ابى عمر أن الأشرف و الكتاب كانوا يحضرون عنده لیسمعوا منه كتب ثعلب و غيرها، و له جزء قد جمع فيه فضائل معاوية، فكان لا يترك واحدا منهم يقرأ

۱. سید بن طاووس، رضی‌الدین، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۸۰.

علیه شیئا حتی بیتدیء بقراءة ذلک الجزء.»^۱

«او ملازم ثعلب در عربیت بود. وی جزو شیوخ حدیث بود، نه حفاظ. من او را به جهت سعه حفظ لسان عرب و راست‌گویی و عالی بودن سندش ذکر کردم. خیلی مطالب را حفظ بود. گاهی ایشان در درسش سی هزار ورقه را از حفظ املا می‌کرد و همه کتاب‌هایش سخنرانی‌های وی بوده و تألیفی ندارد. خطیب گفت: از بیشتر از یک نفر شنیدم که از ابو عمر حکایت شده: اشراف و نویسندگان در درس او شرکت می‌کردند تا کتب ثعلب را بشنوند. از تألیفات او یک جلد کتاب در فضایل معاویه است. احدی از آنان را اجازه شروع درس نمی‌داد تا از آن کتاب خوانده شود.»

در حالی که بخاری جرئت نکرده حتی یک حدیث در فضیلت معاویه بیاورد و برای همین گفته است [باب ذکر معاویه]، ایشان یک جلد کتاب در مورد فضایل معاویه دارد. از آن بدتر اینکه شروع درسش باید از این کتاب خوانده شود. شروع درس او با فضایل معاویه بود نه با قرائت قرآن کریم.

مرحوم ابن طاووس از چنین مؤلفی می‌خواهند در تأیید کعب الاحبار مطلبی را نقل کنند! ایشان نقل می‌کند: «فقال ما هذا لفظه: ومنه عبد خیر، قال: أخبرني كعب، قال: كنت عند علي صلوات الله عليه ذات يوم، فقام زائرا لعمر رحمه الله، قال: وكنت بعد ما أسلمت، قال: فقال لي علي عليه السلام: «أسلم تسلم» قال: فأسلمت، قال: فرفع عمر الدرّة عليّ، قال: فقال له علي عليه السلام: «ما تريد منه أليس قد أسلم؟» قال: فقال له عمر: وأنت يا سيدي عليّ معه؟! قال: فقال: «ما فعل حتى تعلوه بالدرّة؟» قال: نعم هذا رأي المصطفى صلى الله عليه وآله، ولو كان موسى في أيام محمد صلى الله عليه وآله، لما وسعه أن يتخلف

عنه حتى يعينه على الكفّار، و من جحد التوحيد ثم أدرك بعد النبي ﷺ خليفة رسول الله فما أسلم على يده، ثم أسلم على يدي أنا، قال: فقال: صدقت... على كعب، فقال: قد قطعك، فقال كعب، إنما تربّصت حتى أتيتن... التوراة، قال: قرأت في التوراة... ذكر محمد ﷺ و ذكر من معه... فقال: نعم قرأت في التوراة أنّ أمة محمد ﷺ... يكونون صفوفاً في الحروب و صفوفاً في الصلاة، يذكرون الجبار عزّ و جلّ في كلّ وقت، و رأيت في التوراة— و إلاّ فعميتا، يعني عينيه— سطرًا مكتوبًا محمد ميد، و بعده علوانا علوانا، و بعده فطم فطم، و بعده شبر شبر، و بعده شبيرا شبيرا، فأسلمت.»^۱

«عبد خیر گفت: کعب به من گفت: روزی در محضر علی علیه السلام بودم، پس برخواست که به زیارت عمر برود و این بعد از آن بود که اسلام آورده بودم. سپس علی علیه السلام به من فرمود: مسلمان بشو تا در امان باشی. گفت: پس اسلام آوردم. گفت: عمر عصایش را برداشت تا مرا بزند. علی علیه السلام به او گفت: چه اراده کرده‌ای؟ آیا اسلام نیاورد؟ عمر گفت: و تو ای سرورم، با او هستی؟ فرمود: چه کرده که برای او چوب برداشتی؟ عمر گفت: بله، این مصطفی صلی الله علیه و آله را دیده و اگر موسی علیه السلام در ایام محمد صلی الله علیه و آله بود حق نداشت تخلف کند و باید در کنار پیامبر بر ضد کفار می بود. کسی است که توحید

۱. همان

۲. در مجمع الزوائد شش روایت نقل شده است مبنی بر اینکه عمر تعلق و ولع خیلی زیادی به تورات داشت و آن را تکثیر می کرد. او جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله تورات می خواند و رنگ چهره آن حضرت تغییر می کرد. یکی از اصحاب کتاب را به کنار انداخت و گفت: چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی بینی؟ ایشان از خواندن این کتاب اذیت می شوند. سپس آن حضرت این جمله را فرمود: موظب باشید به خدا قسم اگر امروز موسی علیه السلام بود باید از من تبعیت می کرد (مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۴).

را انکار کرده سپس بعد از پیامبر خلیفه رسول خدا را درک کرده و اسلام نیاورده و سپس به دست من مسلمان شده است. فرمود: عذر تو را قطع کرد. کعب گفت: من انتظار کشیدم تا تورات را مطالعه کنم و در تورات ذکر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کسانی که با او هستند را قرائت کردم. پس گفت: بله در تورات خواندم که امت محمد صفوفی در جنگ‌ها و صفوفی در نماز هستند و خداوند را در همه وقت یاد می‌کنند. در تورات دیدم - اگر این را ندیده باشم چشمم کور شود - سطری مکتوب: محمد مید و بعد از آن علوان علوان، و بعد از آن فطم فطم و بعد از آن شبر شبر و بعد از آن شبیر شبیر؛ پس اسلام آوردم.»

مرحوم ابن طاووس این روایت را نقل می‌کند. عجیب است که عامه گلیه‌مند هستند و می‌گویند: چرا یهود بعد از مسلمان شدن، شیعه می‌شوند؟ چون این مطلب در کتابشان وارد شده است.

اشکال به بیان ابن طاووس

این روایت دلالتی بر توثیق کعب ندارد. همراه شدن کعب با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و اینکه به همراه امام به نزد عمر رفتند، دلالتی بر اینکه او جزو خواص امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام باشد، ندارد. معلق نیز در پاورقی می‌گوید: «لایحقی انه لاقیمة لهذه الاخبار بأزاء ما ورد فی ذم کعب الاخبار و یدل علی انحرافه عن امیرالمؤمنین و العجب من السید کیف اخذ بخبر و ترک الاخبار؛ مخفی نماند که این اخبار در مقابل روایاتی که در ذم کعب الاخبار وارد شده و دلالت بر انحراف او از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دارد، ارزشی ندارد. جای

تعجب است از سید که چگونه این خبر را اخذ و اخبار دیگر را ترک کرده است.»

نمازی در مستدرکات از علامه مجلسی نقل می‌کند:

«کان منحرفا عن مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام» سپس ایشان می‌فرماید: «سأل رجل عن عمر: أين كان الله قبل أن يخلق عرشه؟ و ممّ خلق الماء الذي جعل عليه عرشه؟ فراجع عمر إلى كعب، فقال كعب: إنّ الله تعالى كان قديماً قبل خلق العرش، و كان على صخرة بيت المقدس في الهواء. فلما أراد أن يخلق عرشه تفلتتة كانت منها البحار الغامرة. فهناك خلق عرشه من بعض الصخرة التي كانت تحته، و آخر ما بقي منها لمسجد قدّسه. و كان مولانا أمير المؤمنين علیه السلام حاضراً، فغضب عليه و ردّ قوله و بيّن قول الحق. و تقدّم في عاصم بن عمر تكذيب الباقر علیه السلام قول كعب. اعترافه بإمامة أمير المؤمنين و أحد عشر من ولده صلوات الله عليهم. و بيانه عدد الانبياء الذين لعنوا قاتل الحسين علیه السلام. و بيانه مقتل الحسين صلوات الله عليه.»^۱

«شخصی از عمر سؤال کرد: خداوند قبل از اینکه عرش را خلق کند کجا بود؟ از چه چیزی آب را خلق کرد تا عرشش را بر آن قرار داد؟ پس عمر به کعب مراجعه کرد. کعب گفت: خداوند قبل از خلق عرش، قدیم بود و بر صخره بیت المقدس در هوا بود.^۲ پس هنگامی که اراده کرد عرش را خلق کند، آب دهان انداخت که از آن دریاهاى فرورفته پدید آمد. پس آنجا عرش را از بعضی صخره‌ای که زیر آن بود خلق کرد و با بقیه، بیت المقدس را ساخت. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود. پس بر او غضب و قول او را با تبیین و

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۰۶.

۲. کعب با این حرف هدفی را دنبال می‌کند.

بیان قول حق رد کرد. در بیان شخصیت عاصم بن عمر گذشت که امام باقر علیه السلام قول کعب را تکذیب کرد. اعتراف او به امامت امیرالمؤمنین و یازده فرزند ایشان علیهم السلام. او تعداد انبیایی که قاتل امام حسین علیه السلام را لعن کردند و همچنین مقتل امام حسین علیه السلام را بیان می کند.»

گویا ایشان از روایات اخیری که نقل کردند می خواهند استفاده کنند که کعب سلیم العقیده بوده. ولی نه، همان اول نظر را بیان کردند.

این خلاصه مطالبی است که ما از کتب شیعه در مورد کعب نقل کردیم. کعب الاحبار تئوریسین و نظریه پرداز حکومت خلفا بود. در حالی که به ابوذر اجازه سخن گفتن نمی دادند.

علامه عسکری می فرماید:

«انّ مدرسة الخلفاء حين أغلقت على المسلمين باب التحديث عن رسول الله صلی الله علیه و آله كما أشرنا إليه في ما مضى، فتحت لهم باب الأحاديث الإسرائيلية على مصراعيه. و ذلك بالسماح لأمثال تميم الداري الراهب النصراني، و كعب أحبار اليهود و كانا قد أظهرتا الإسلام بعد انتشاره، و تقرّبا إلى الخلفاء بعد الرسول صلی الله علیه و آله. ففسحت مدرسة الخلفاء لهما و لأمثالهما المجال أن يبيثوا الأحاديث الإسرائيلية بين المسلمين كما يشاءون، و قد خصّص الخليفة عمر للأول ساعة في كل أسبوع يتحدّث فيها قبل صلاة الجمعة بمسجد الرسول، و جعلها عثمان على عهده ساعتين في يومين. أمّا كعب أحبار اليهود فكان الخلفاء عمر و عثمان و معاوية يسألونه عن مبدأ الخلق و قضايا المعاد، و تفسير القرآن، إلى غير ذلك. و روى عنهما صحابة أمثال أنس بن مالك و أبي هريرة و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبير و معاوية و نظرائهم من الصحابة و التابعين.»^۱

۱. عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۱.

«مکتب خلفا هنگامی که باب نقل حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر مسلمانان بستند، باب احادیث اسرائیلی را بر آنان باز کردند. این کار برای امثال تمیم داری (راهب نصرانی) و کعب الاحبار یهودی بود. این دو پس از انتشار اسلام اظهار اسلام کردند و به خلفای بعد از پیامبر تقرب جستند. پس مدرسه خلفا برای آن دو و امثال آن دو مجالی را به وجود آورد تا اینکه احادیث اسرائیلی را بین مسلمانان همانگونه که می خواهند ثابت کنند. ^۱عمریک ساعت در هفته را به اولی اختصاص داد تا قبل از نماز جمعه در مسجد پیامبر سخنرانی کند. عثمان در زمانش مدت سخنرانی را دو ساعت در دو روز قرار داد. اما کعب الاحبار، عمر و عثمان و معاویه از او درباره مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن و غیر آن سؤال می کردند. صحابه ای مانند انس بن مالک، ابوهریره، عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن زبیر و معاویه و مانند این ها از صحابه و تابعین از این دو روایت می کردند.»

عده ای شیعه را متهم می کنند که اکثر روایات آن از اسرائیلیات است. در حالی که این حرف متوجه آن هایی است که جلوی انتشار احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفته و زمینه را برای امثال کعب الاحبار فراهم کردند. بنابراین، کعب الاحبار از نظر علمای شیعه هیچ توثیقی ندارد.

۱. ذهبی می گوید: کعب عقیده داشت که تورات اصلی نزد من است؛ یعنی حرف های او از تورات بوده است (ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰).

جلسه یازدهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت دوم جریانات آذربایجان بود. دیدگاه علمای رجال شیعه درباره کعب الاحبار را بحث کردیم. گویا کسی از شیعه او را توثیق نکرده است؛ فقط مرحوم ابن طاووس مطلبی را نقل کرده‌اند که ظاهراً اجنبی از توثیق کعب بود. بر فرض اینکه ابن طاووس او را توثیق کرده باشد، با توجه به این همه تضعیفات نمی‌توان فرمایش ابن طاووس را پذیرفت. البته روایات خوبی در ارتباط با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان نقل شده است. اما نطق به حق، غیر از این است که عمل او نیز این‌گونه باشد. مطلبی در بحارالانوار پیرامون اعتراف کعب به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. ما در نقل فرمایشات مرحوم تستری گفتیم که ایشان قضیه‌ای را درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب مناقب نقل می‌کند. مرحوم تستری این روایت را کامل نیاورده است. اگر مقصود از مناقب، مناقب ابن شهر آشوب باشد، این روایت در این کتاب نیست. از همین رو بعضی از فضلا احتمال داده‌اند که منظور از مناقب، کتاب غلام ثعلب باشد.

مرحوم مجلسی روایت مزبور را به صورت مفصل از کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می کند:

«تَفْسِيرُ الْفُرَاتِ، عَنْ عُمَيْدِ بْنِ كَثِيرٍ مُعْتَمِناً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: شَهِدْتُ أَبِي عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعِنْدَهُ كَعْبُ الْأَخْبَارِ وَكَانَ رَجُلًا قَدْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَكُتِبَ الْإِنْبِيَاءَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ عُمَرُ يَا كَعْبُ مَنْ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام قَالَ كَانَ أَعْلَمُ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يُوَسِّعُ بَنَ نُونٍ وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بَعْدَهُ وَكَذَلِكَ كُلُّ نَبِيٍّ خَلَا مِنْ بَعْدِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ كَانَ لَهُ وَصِيٌّ يَتُومُ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَنَ وَصِيَّ نَبِيِّنَا وَعَالِمِنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ وَعَلِيٌّ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَالَ كَعْبٌ مَهْلًا فَإِنَّ الشُّكُوتَ عَنْ هَذَا أَفْضَلُ كَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا خَطَا بِالصَّلَاحِ فَقَدَّمَهُ الْمُسْلِمُونَ لِصَلَاحِهِ وَ لَمْ يَكُنْ بِوَصِيٍّ فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا تُوُفِّيَ أَوْصَى إِلَى يُوَسِّعَ بْنِ نُونٍ فَفَقِبَلَهُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْكَرَتْ فَضْلَهُ طَائِفَةٌ وَ هِيَ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ فَأَمَنْتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَ كَذَلِكَ الْإِنْبِيَاءُ السَّالِفَةُ وَ الْأُمَّمُ الْحَالِيَةُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَقَدْ كَانَ لَهُ وَصِيٌّ يَحْسُدُهُ قَوْمُهُ وَ يَدْفَعُونَ فَضْلَهُ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا كَعْبُ فَنَ تَرَى وَصِيَّ نَبِيِّنَا قَالَ كَعْبٌ مَعْرُوفٌ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْبِيَاءِ وَ الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيَّ أَخُو النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ عليه السلام يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ يُوَارِزُهُ عَلَى مَنْ نَاوَاهُ وَ لَهُ زَوْجَةٌ مَبَارَكَةٌ وَ لَهُ مِنْهَا ابْنَانِ يَتَمَثَّلُهُمَا أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَحْسُدُونَ وَ وَصِيَّهُ كَمَا حَسَدَتْ الْأُمَّمُ أَوْصِيَاءَ أَنْبِيَائِهَا فَيَدْفَعُونَهُ عَنْ حَقِّهِ وَ يَقْتُلُونَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ كَحَسَدِ الْأُمَّمِ الْمَاضِيَةِ وَ قَالَ

۱. درباره فرات یا کتاب او مطلبی نداریم؛ ولی مرحوم مجلسی می فرماید: از کتابش معلوم می شود که وی شخصیتی ثقه و معتبر بوده است. کتابش نیز همین طور. فرات، زیدی مسلک بوده است.

فَأُفْجِمَ عِنْدَهَا وَقَالَ: يَا كَعْبُ لَيْتَ لَيْتَ صَدَقْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَلِيلًا فَقَدْ كَذَّبْتَ كَثِيرًا فَقَالَ كَعْبٌ وَاللَّهِ مَا كَذَّبْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَطُّ وَلَكِنْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَمْ يَكُنْ لِي بَدٌّ مِنْ تَفْسِيرِهِ وَالْجَوَابُ فِيهِ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ أَعْلَمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لِأَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَدْتُ عِنْدَهُ كَلِمًا [عِلْمًا] تُصَدِّقُهُ بِهِ التَّوْرَةَ وَجَمِيعَ كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اسْكُتْ يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَكَثِيرُ التَّخَرُّصِ بِكَذِبٍ فَقَالَ كَعْبٌ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنِّي كَذَّبْتُ فِي شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.»^۱

بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

«در تفسیر فرات از عبید بن کثیر به سندی از حسن بن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پدرم را نزد عمر بن خطاب دیدم که کعب الاحبار نزد او بود. او مردی بود که تورات و کتب پیامبران را خوانده بود. عمر به او گفت: ای کعب، داناترین بنی اسرائیل پس از موسی بن عمران چه کسی بود؟ او گفت: یوشع بن نون بود که پس از موسی بن عمران وصی او بود. همچنین هر پیامبری که پس از موسی بن عمران درگذشت يك وصی داشت که پس از او کارگزار امتش بود. پس عمر به او گفت: پس وصی پیامبر ما و دانای آنان که بود: ابوبکر بود؟ گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خاموش بود و سخن نمی گفت.

کعب گفت: آرام باش که خاموشی در اینجا بهتر است. ابوبکر مردی بهره‌ور از صلاح بود و مسلمان‌ها برای صلاحش او را پیش داشتند و وصی نبود؛ زیرا چون [موسی بن عمران] درگذشت به یوشع بن نون وصیت کرد. گروهی از بنی اسرائیل او را پذیرفتند و گروهی نیز فضل او را منکر شدند. این همان است که خدای تعالی در قرآن یاد کرده «پس باور کردند او را گروهی از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی دیگر؛ و به آن گروهی که باور داشتند در

برابر دشمنشان كمك دادیم و پیروز گردیدند.»^۱ پیامبران گذشته و امت های پیشین چنین بودند. هیچ پیامبری نبود جز اینکه يك وصی داشت و قومش بر او حسد برد و فضل او را منکر شدند. عمر گفت: وای بر تو ای کعب! پس به نظر تو وصی پیامبر ما کیست؟

کعب گفت: او در همه کتب پیامبران معروف است و در همه کتبی که از آسمان نازل شده اند. او علی است برادر پیامبر عربی. یاورش در کار و پشتیبانش در برابر دشمنانش بود. همسری مبارك دارد و از او دو پسر دارد که امتش پس از او هر دو را می کشند. به وصی حسد برند چنانچه امت های گذشته به اوصیای پیامبران خود حسد بردند. او را از حقش دور کنند و پس از او فرزندانش را بکشند، همانند حسد امت های گذشته. گوید: عمر دم درکشید و گفت: ای کعب، اگر در بیان کتاب منزل خدا راست گفתי البته بسیار دروغ نیز گفתי.

کعب گفت: من هرگز درباره کتاب خدا دروغ نگفتم؛ ولی از من چیزی پرسیدی که ناچار بودم شرح آن را برایت بدهم. راستش من می دانم که داناترین این امت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، پس از پیامبرشان است؛ زیرا من چیزی از او نپرسیدم جز اینکه در او یافتم هر آنچه را تورات و همه کتب پیامبران آن را تصدیق دارند. عمر به او گفت: ای یهودی زاده، خاموش باش. به خدا تو دروغ های بسیار داری. کعب گفت: به خدا نمی دانم که در هیچ چیز از کتاب خدا دروغ گفته باشم.

اگر فرمایش امام باقر علیه السلام در تکذیب کعب و فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او نبود ما این سنخ روایات را که مطابق با اعتقادات ما است اماره بر

حُسن او می دانستیم. نقل چنین روایاتی در نزد خلیفه ای که قابل تحمل نیست و در دوران خلافت خلیفه، اماره بر حُسن است. ولی این روایات معارض دارد. اینها اصل هستند و آنها دلیل و «الاصل دلیل حیث لادلایل». ما نمی توانیم آن نصوص را کنار بگذاریم. دیدیم که مرحوم مجلسی که شخصی نقاد بوده و به راحتی سندی از دست ایشان صادر نمی شود، درباره روایت امام باقر علیه السلام می فرماید: «حسن كالصحيح». نص بر عدم مقبولیت کعب الاحبار وجود دارد.

علامه امینی درباره کعب می فرماید: «اگر او در اینکه علم به کتب آسمانی قبل و اینکه این مطالب و جانشینی امام را در کتب قبل دیده صادق است، چرا همان زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده است؟»^۱

روایات کعب در باب مهدویت به ده روایت نمی رسد. می توان از آن ده روایت اغماض کرد و هیچ مشکلی نیز پیش نمی آید. ولی اغماض نمی کنیم؛ چون شواهد بسیاری بر صدق آنها وجود دارد. البته ممکن است ایشان این حرف های راست را می گفته تا دروغ های او را قبول کنند. به هر حال کعب حتی نزد اهل سنت نیز وجهه خوبی ندارد.

نظر عامه نسبت به کعب الاحبار

ابن کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبأ با حضرت سلیمان علیه السلام را نقل می کند، می گوید: «و الأقرب فی مثل هذه السياقات أنها متلقاة عن أهل الكتاب ممّا وجد فی صحفهم، کروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالی فیما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بنی

۱. علامه امینی، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، ج ۷، ص ۳۷۵.

اسرائیل من الأوابد و الغرائب و العجائب، ممّا كان و ممّالِم یکن و ممّا حَرَف و بَدَل و نسخ و قد أغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المنة؛ به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتاب‌های اهل کتاب است، از آنچه در صحف آن‌ها یافت می‌شود؛ همانند روایات کعب و وهب که خدا آنان را بیخشد. این دو، مطالب شگفت‌آوری را از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده‌اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.»

ذهبی نام او را که می‌آورد جلوی اسم او می‌نویسد «د-ت-س»؛ یعنی صحاح ابوداوود و ترمذی و نسائی از او روایت نقل می‌کنند. این مسئله مهمی است که از کسی که ابن‌کثیر در مورد او می‌گوید حرف‌های او تحریف شده و از اسرائیلیات است، در سه کتاب از صحاح شش‌گانه از او روایت نقل شده باشد.

ذهبی می‌گوید:

«العلامة الحبر، الذي كان يهوديا فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان يحدّثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة و كان حسن الإسلام متين الديانة، من نبلاء العلماء، حدث عنه ابوهريرة و معاوية و ابن عباس و ذلك من قبيل رواية الصحابي عن التابعي و هو نادر عزيز و حدث عنه أيضا اسلم مولى عمر و تبيع الحميري ابن امرأة كعب و ابو سلام الاسود و روى عنه عدة من التابعين كعطاء بن يسار و غيره مرسلا و كان خبيرا بكتب اليهود، له ذوق في

۱. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن‌کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹؛ ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰. ر. ک: الغدير.

معرفة صحيحها من باطلها في الجملة، وقع له رواية في سنن أبي داود و الترمذی و النسائی، سكن بالشام بأخرة. ثم قال همام: و حدثني بسطام بن مسلم حدثنا معاوية بن قرة: أنهم تذاكروا ذلك الكتاب فمر بهم شهر بن حوشب فقال على الخبير سقطتم، إن كعبا لما احتضر قال: ألا رجل أأمنه على أمانة؟ فقال رجل: أنا. فذفع إليه ذلك الكتاب و قال: اركب البهيرة فاذا بلغت مكان كذا و كذا فاقذفه. فخرج من عند كعب فقال: كتاب فيه علم، و يموت كعب لا أفرط به. فأتى كعبا و قال: فعلت ما أمرتني به. قال: فما رأيت؟ قال: لم أر شيئا. فعلم كذبه فلم يزل يناشده و يطلب إليه حتى رده عليه فقال: ألا من يؤدي أمانة؟ قال: رجل: أنا. فركب سفينة فلما أتى ذلك المكان ذهب ليقذفه فانفرج له البحر حتى رأى الأرض فحذفه و أتاه فأخبره. فقال كعب: أنها التوراة كما أنزلها الله على موسى ما غيرت و لا بدلت و لكن خشيت أن يتكل على ما فيها، و لكن قولوا لا إله الا الله و لقنوها موتاكم. و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غيرت و لا بدلت. و إية ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئا على وجه الاحتجاج معتقدا أنها التوراة المنزلة؟ كلا و الله.»^۱

«علامه دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ اسلام آورد. در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتاب های اسرائیلیات سخن می گفت. مطالب شگفتی را حفظ بود. او حسن الاسلام و دین خوبی داشت. ابوهریره و معاویه و ابن عباس از او حدیث کردند و این از قبیل روایت صحابی از تابعی است و این چیز نادری است. همچنین اسلم غلام عمر و تبع پسر زن کعب و ابوسلام اسود از او حدیث می کنند. عده ای از

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

تابعین مانند عطاء بن یسار از او به صورت مرسل روایت می‌کنند. او از کتاب‌های یهود آگاهی داشت. وی صحیح کتب یهودی را از غیر صحیح آن فی الجمله تشخیص می‌داد. همچنین از او روایاتی در سنن ابی داوود و ترمذی و نسائی وجود دارد. وی اواخر حکومت عثمان در شام ساکن شد.

شهر بن حوشب گفت: قضیه کعب نزد من است. هنگامی که کعب به حالت احتضار رسید، گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: آری من. پس آن کتاب را به او داد و گفت: به دریا برو و هنگامی که به فلان مکان رسیدی، آن را ببنداز. پس از نزد کعب خارج شد و گفت: کتابی علمی است آن را از دست نمی‌دهم. سپس نزد کعب آمد. کعب گفت: آنچه گفتم انجام دادی؟ پس چه دیدی؟ گفت: چیزی ندیدم. پس دانست که دروغ می‌گوید. از او خواست کتاب را بیاورد. به او گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: من. پس آن شخص سوار بر کشتی شد و هنگامی که به آن مکان رسید تا خواست آن را ببندازد دریا شکافته شد تا جایی که زمین را دید. پس آن را انداخت. نزد کعب آمد و او را خبر کرد. کعب گفت: این کتاب همان تورات به همانگونه که خداوند بر موسی نازل کرد بدون تغییر و تبدیل بود؛

ولکن می‌ترسم که اگر آن را ترویج کنم، قرآن کنار رود و به آن عمل نشود. این سخن کعب حاکی از این است که در این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده و نسخه‌های دیگر دستخوش تغییر شده‌اند. چه کسی امروز می‌تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.»

نتیجه

کعب از نظر فریقین، عامه و خاصه، مردود است. بنابراین روایت دوم را به اعتبار سند رد می‌کنیم؛ اگرچه به اعتبار متن و شواهد مقبول است.

جلسه دوازدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان در آخرالزمان از منظر روایات و بررسی ارتباط حوادث اخیر میان دو کشور آذربایجان و ارمنستان با روایات مرتبط با آذربایجان است. تاکنون دو روایت در این زمینه مطرح کردیم که روایت دوم به نقل از کعب الاحبار بود. بیان کردیم که کعب نزد ما اعتباری ندارد. کعب تابعی است و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندیده و این روایت را نیز به ایشان اسناد نداده است؛ بلکه مطلبی است که او از خودش می‌گوید. به همین جهت اگر روایت او شواهد داشته باشد، می‌پذیریم، که بیشتر آن شواهد داشت. اگر شواهد نداشته باشد، نمی‌پذیریم. در ادامه، روایت سوم را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهیم.

روایت سوم

روایت سوم روایتی است که ابن شهر آشوب آن را در مناقب بدون سند و بدون ذکر منبع نقل می‌کند. طبق ظاهر این روایت جنگی در آخرالزمان رخ خواهد داد که یک طرف آن ارمنیه است. در این روایت اشاره نشده است که طرف دوم جنگ چه کسانی هستند؛ بلکه در آن تنها غلبه ارمنیه بیان شده است.

«وَقَوْلُهُ وَ يُنَادِي مُنَادِي الْجُرْحَى عَلَى الْقَثَلَى وَ دَفَنِ الرَّجَالِ وَ غَلَبَةِ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلَبَةِ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبَةِ الْقُبْطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَةِ أَنْدَلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيْقِيَّةِ وَ غَلَبَةِ الْحَبَشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَةِ التُّرْكِ عَلَى خُرَّاسَانَ وَ غَلَبَةِ الرُّومِ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَةِ أَهْلِ إِرْمِينِيَّةِ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتَيْكَ الْحِجَابِ وَ انْفُصَّتِ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عِلْمُ اللَّعِينِ الدَّجَالِ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ.»^۱

«امام علی علیه السلام فرمودند: پیروزی هند برسند و پیروزی قفص^۲ (سلسله جبال کرمان) بر سعیر و پیروزی قبط بر اطراف مصر و پیروزی اندلس بر اطراف آفریقا و پیروزی حبشه بر یمن و پیروزی ترک^۳ بر خراسان و پیروزی رومیان بر شام^۴ و پیروزی مردم ارمنستان. شخصی در عراق فریاد می زند که پرده ها دریده شد و عقّت زنان هتک شد و پرچم دجال ملعون ظاهر شد. سپس خروج قائم علیه السلام را ذکر کرد.»

مرحوم مجلسی این روایت را در بحار الانوار از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند. در آن روایت این گونه آمده است: «غلبه اهل ارمینیه علی ارمینیه.» از این روایت معلوم می شود که این حوادث و خود دجال مربوط به قبل از ظهور امام زمان علیه السلام هستند؛ از همین رو عده ای می خواهند بگویند سفیانی

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹.

۲. الْقُفْصُ: بالضم ثم السكون، الجبال المذكورة بکرمان جبال القفص و البلوص و القارن و معدن الفضة، و جبال القفص شمالي البحر من خلفها جروم جیرفت و الروذبار و شرقیها الاخواس و مفازة بين القفص و مکران و غربیها البلوص و نواحي هرمز (حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۱).

۳. ممکن است اشاره به حمله مغول ها باشد.

۴. شام، اختصاص به سوریه ندارد؛ بلکه شامل لبنان، فلسطین و اردن نیز می شود.

با دجال یکی است که البته درست نیست. آن مقدار که ما پیرامون دجال مطالعه کرده‌ایم، دجال کاری به مذهب مردم ندارد. دجال ادعای خدایی می‌کند (أنا ربکم الاعلیٰ)، اما سفیانی یک جریان ناصبی بوده و آن را مخفی نیز نمی‌کند. وی می‌گوید: فقط انتقام بگیرم و به جهنم بروم. او در عراق با شیعه درگیر می‌شود. بر طبق روایات، او حتی به بچه‌های صغیر نیز رحم نمی‌کند. ملاک او در کشتن، نام افراد (محمد، حسن، حسین و...) است. او به مدینه - در حالی که اکثر اهل آن سنی هستند - برای نبش قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام می‌آید.^۱

مشهور است که امام عصر علیه السلام «ینبش عن قبرهما» قبر آن دو نفر را می‌شکافد. ما روایت آن را بررسی سندی نکرده‌ایم. این مطلب در شیعه به عنوان یک اعتقاد ضروری نیست؛ بلکه در روایات به آن اشاره شده است. با این وجود ببینید که دشمنان شیعه چه می‌کنند. از سفیانی می‌گذرند در حالی که سفیانی در کتب خودشان (البدء و التاریخ) آمده است. بلخی نقل می‌کند که سفیانی به قصد نبش قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام به مدینه می‌آید؛ ولی نسبت به روایت شیعه که می‌گوید امام مهدی علیه السلام قبر آن دو نفر را نبش می‌کند، موضع‌گیری می‌کنند. به هر حال در اینکه سفیانی آدم شرّی است و جنایاتش را از حد می‌گذراند، شکی نیست؛ اما اینجا اشاره به سفیانی ندارد، بلکه فقط می‌گوید به داد برسید که پرده‌داری و تجاوزهای ناموسی شد.

شاهد بحث ما در این روایت عبارت «غلبت اهل ارمینیه» است. البته در آن بیان نشده است که بر چه کسانی غلبه می‌کنند. از حیث منبع و مدک

۱. البدء و التاریخ، ج ۱، ص ۱۷۹.

نیز هیچ مدرکی جز کتاب شریف مناقب ندارد. بعد از آن نیز احدی این روایت را نقل نکرده است؛ تا زمان علامه مجلسی^۱ که این روایت را در مغیبات حضرت علی علیه السلام از ابن شهر آشوب^۲ آورده است. از قرن دوازده تا امروز تا کتاب موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کسی این روایت را نقل نکرده است. ما نیز در جلد چهارم معجم امام مهدی علیه السلام از ابن شهر آشوب نقل کرده ایم. یعنی در واقع این روایت یک منبع دارد و آن نیز کتاب مناقب ابن شهر آشوب است.^۳ ایشان نیز مدرکی برای آن بیان نکرده است. در واقع این روایت، مرسل است. هیچ دلالت روشنی نیز بر قضیه آذربایجان و درگیری آن با ارمنستان ندارد.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳. همان، ص ۱۴.

جلسه سیزدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخرالزمان بود. به سه روایت در این زمینه اشاره کردیم. روایتی را از مناقب نقل کردیم کهچون سند نداشت و دلالت آن نیز خیلی روشن نبود، پیرامون آن به صورت مختصر صحبت کردیم.

روایت چهارم

روایت چهارم از علی بن مهزیار است. وی امام عصر علیه السلام را در دوران غیبت ملاقات کرده و سؤالاتی را از آن حضرت پرسیده است. از جمله سؤالها، سؤال از زمان ظهور است. حضرت ولی عصر علیه السلام نیز علائمی را می فرماید که یکی از آنها قیام سروسى از ارمنستان و آذربایجان است. ما ابتدا شاهد بحث را بیان می کنیم.

«فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكُفَّةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلْقَ لَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءً وَظَهَرَتِ الْخُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمَدَةٌ كَأَعْمَدَةِ الدُّجَيْنِ تَتَلَأَلُ نُورًا وَتَخْرُجُ السَّرُوسِيُّ مِنْ أَرْضِ مِثْبَةِ وَ آذْرَبِيْجَانِ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلِ الْأَسْوَدِ الْمُتَلَاحِمِ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرِ لَرِيْقِ جَبَلِ طَالِقَانَ

فَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُرُوزِيِّ وَقَعَةً صَبْلَمَانِيَّةً يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ»^۱

«عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، این معنا چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسیرت که خدا و رسولش از آن‌ها بیزارند راه خانه خدا را بر شما ببندند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند.^۲ سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خط‌های سفیدی مانند نقره سفید و درخشانده باشد. [وقتی] سروسی از ارمنستان و آذربایجان به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است، خروج کند. میان سروسی و مروزی جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیرو اشخاص بزرگ را فرسوده کند (فاجعه به حدی است که قابل تحمل نیست یا اینکه بسیار طولانی است).»

متن روایت

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ يَقُولُ:

كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرْقَدِي - إِذْ رَأَيْتُ فِي مَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُجَّ فَاتَكَ تَلَقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ - قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَانْتَبَهْتُ وَأَنَا فَرِحَ مَسْرُورًا فَمَا زِلْتُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَفَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْحَاجِّ

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. ممکن است تطبیق آن بر قرامطه یا وهابی‌ها باشد.

فَوَجَدْتُ فِرْقَةً تُرِيدُ الْحُرُوجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ حَتَّى خَرَجُوا وَ
 خَرَجْتُ بِحُرُوجِهِمْ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْتُهَا نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ مَتَاعِي إِلَى
 ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ فَلَمْ أَجِدْ أَثَرًا وَلَا
 سَمِعْتُ خَبْرًا وَ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَمَّاكَ أَنْ نَزَلْتُ
 عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ رَحِلي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْخَبْرِ وَ أَقْفُو الْأَثَرَ
 فَلَا خَبْرًا سَمِعْتُ وَلَا أَثَرًا وَجَدْتُ فَلَمْ أزلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ وَ
 خَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّى وَافَيْتُ مَكَّةَ وَ نَزَلْتُ فَاسْتَوْتَمَّتْ مِنْ رَحِلي وَ خَرَجْتُ
 أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمْ أَسْمَعْ خَبْرًا وَلَا وَجَدْتُ أَثَرًا فَمَا زِلْتُ بَيْنَ الْإِيَّاسِ وَ
 الرَّجَاءِ مُتَّفَكِّرًا فِي أَمْرِي وَ عَائِبًا عَلَى نَفْسِي وَ قَدْ جَنَّ اللَّيْلُ فَقُلْتُ أَزُوقُ إِلَى أَنْ يَخْلُوَ
 لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ لِأَطُوفَ بِهَا وَ أَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَرِّفَنِي أَمَلِي فِيهَا فَبَيَّنَمَا أَنَا
 كَذَلِكَ وَ قَدْ خَلَا لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ إِذْ قُتُّ إِلَى الظُّوْفِ فَإِذَا أَنَا بِفَتَى مَلِيحِ الْوَجْهِ
 طَيِّبِ الرَّائِحَةِ مُتَزَرِّ بِبُرْدَةٍ مُشْبَعٍ بِأُخْرَى وَ قَدْ عَطَفَ بِرِدَائِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَرَعْتُهُ
 فَالْتَمَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ مِمَّنَ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنَ الْأَهْوَاذِ فَقَالَ أَتَعْرِفُ بِهَا ابْنَ الْحَنْصَبِ
 فَقُلْتُ رَحِمَهُ اللَّهُ دُعِي فَأَجَابَ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا وَ بِاللَّيْلِ قَائِمًا وَ
 لِلْفُقْرَانِ تَالِيًا وَ لَنَا مَوَالِيًا فَقَالَ أَتَعْرِفُ بِهَا عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَّارٍ فَقُلْتُ أَنَا عَلِيٌّ
 فَقَالَ أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَعْرِفُ الصَّرِيحَيْنِ [الصَّرِيحَيْنِ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ
 وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى»^١

«ابوجعفر، محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن مهزیار گوید: از پدرم شنیدم که گفت: از جدّم علی بن ابراهیم مهزیار شنیدم که می گفت: در بستم خوابیده بودم که در خواب دیدم گوینده ای به من می گوید: به حج برو که صاحب الزمان را خواهی دید. علی بن ابراهیم گوید: من خوشحال و

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.

خندان از خواب بیدار شدم. در نماز بودم تا آنکه سپیده صبح دمید و از نماز فارغ شدم. از خانه در جست و جوی کاروان حاجیان بیرون آمدم. گروهی را دیدم که می خواهند به حج بروند. به نزد اولین آن‌ها شتافتم و چنین بود تا آنکه بیرون رفتند. من در این سفر می خواستم به کوفه بروم. چون به آنجا رسیدم از مرکب خود پیاده شده، متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از آل ابومحمد علیه السلام جویا شوم. جست و جو کردم، اما هیچ اثر و خبری نشنیدم. با اولین گروه خارج شدم. در این سفر می خواستم به مدینه بروم. چون به آنجا درآمدم بی صبرانه از مرکب پیاده شده، متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از اخبار و آثار پرسش کنم؛ اما نه خبری شنیدم و نه اثری مشاهده کردم. پیوسته چنین بودم تا آنکه مردم به سمت مکه حرکت کردند. من نیز با آن‌ها آمدم. به مکه رسیدم و فرود آمدم. وسایل خود را به شخص امینی سپردم و در جست و جوی آل ابومحمد علیه السلام بودم؛ اما خبری نشنیدم و اثری به دست نیاوردم. پیوسته بین ناامیدی و امید بودم. در کار خود اندیشه و خود را سرزنش می کردم تا آنکه شب دامن گسترده.

با خود گفتم: انتظار می کشم تا گرد کعبه خالی شود تا بتوانم طواف کنم و از خدای تعالی بخواهم که مرا به آرزوی خود برساند. چون گرد خانه خدا خلوت شد برای طواف برخاستم که به ناگاه جوانی خوش سیما و خوش بورا دیدم که بردی را به کمر بسته و برد دیگر را حمایل کرده و نیز ردای خود را به گردنش برگردانیده بود. من خود را کنار کشیدم و او به من التفات کرد و گفت: این مرد اهل کجا است؟ گفتم: از اهواز. گفت: آیا ابن الخصیب را می شناسی؟ گفتم آری. خدای تعالی او را رحمت کند! دعوت حق را لبیک گفته است. سپس گفت: خدا رحمتش کند که روزها روزه می گرفت،

شب‌ها به نماز می پرداخت، به قرائت قرآن مشغول و از دوستان ما بود.^۱ آنگاه گفت: آیا علی بن ابراهیم بن مهزیار را می شناسی؟ گفتیم: من علی هستم. گفت: ای ابوالحسن، أهلا و سهلا، آیا صریحین را می شناسی؟ گفتیم: آری. گفت: آنان چه کسانی هستند؟ گفتیم: محمد و موسی.^۲

امام علیه السلام در هیچ روایتی وقت ظهور را مشخص نکردند. به نظر ما خود امام عصر علیه السلام و حتی نبی مکرم صلی الله علیه و آله نیز زمان ظهور را نمی دانند. این علم از علومی است که خداوند آن را به خودش اختصاص داده است. اگر امام عصر علیه السلام به یقین می دانستند که ظهور چه زمانی است، دیگر دعای برای تعجیل برای چه است. اخیرا دوباره باب شده که به بعضی از علما یا مراجع، توقیت را نسبت می دهند تا افراد باور کنند. یا از بعضی در این زمینه نقل می شود که خواب دیده‌است امام به او گفته من انشاء الله فلان زمان می آیم. حال آنکه ما نقل تعیین وقت در بیداری را نیز قبول نمی کنیم. لذا بر روی همه این‌ها قلم بطلان کشیده می شود. یا اینکه باید توجیه کنیم؛ چون به علامه مجلسی نیز در کتاب رجعت نسبت داده شده است که

۱. این مطلب مهم است. شمر بعد از قتل امام حسین علیه السلام در صف اول نماز می ایستاد. به او گفته شد: از خداوند نمی ترسی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته‌ای و در صف اول نماز می ایستی؟ گفت: ما از امرای خود دستور داشتیم و اگر چنین نمی کردیم از حمار بدتر بودیم.

۲. یکی از دلایل رد این روایت نزد مرحوم تستری و بعضی دیگر همین است که این روایت مشتمل بر مطلبی شاذ است. البته مشکلی به نظر نمی رسد اگر به استناد همین روایت گفته شود که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش نیز به نام موسی دارد. یا اینکه می توانیم در قبول و رد بعضی از بندهای یک روایت تفکیک کنیم. هم در اصول و هم در فقه به بحث تفکیک در روایات اشاره شده است. نهایت مطلب اینکه بگوییم ما متوجه معنای این فقره نمی شویم.

ایشان توقیت کرده‌اند. ما دقیقاً کتاب شریف ایشان را خواندیم. این مورد در سه جا بیان شده است که درباره هر سه در درس‌های قبل مطرح کردیم که همگی، ترقب است نه قطعیت. شأن علامه مجلسی بالاتر از این است که برخلاف روایاتی که خودشان در نهی از توقیت نقل فرموده‌اند، عمل کنند. توقیت قطعی معنا ندارد و با خواب یا نسبت دادن به بعضی از بزرگان ثابت نمی‌شود. به خصوص اینکه روایت صحیح‌ه‌ای از امام رضا علیه السلام در عدم جواز توقیت نقل شده است.

منابع روایت

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲. الغیبة طوسی، ص ۲۶۳، ح ۲۲۸.

۳. دلائل الإمامة، ص ۲۹۶.

محور بحث ما فقط روایت کمال الدین است. البته نه به جهت اشکال سندی و نه به جهت داشتن بعضی از شذوذ؛ بلکه به خاطر فقره‌ای است که مورد بحث ما است. یعنی جریان آذربایجان تنها در نقل کمال الدین وجود دارد.

سند روایت

شیخ صدوق روایت مزبور را از شخصی نقل می‌کند که به پنج واسطه فرزند امام کاظم علیه السلام است. ایشان می‌فرماید: در کتاب پدرم یافتیم؛ یعنی وجاده است.

در مورد وجاده بحث خواهیم کرد که چقدر اعتبار دارد. یک روایت گاهی اخبرنی، گاهی حدثنی، گاهی اخبرنا، گاهی حدثنا، گاهی مناوله (یعنی این

مطالب من است، بگیر و مطالعه کن)، گاهی اجازه و گاهی وجاده است. می‌گویند: اضعف انواع تحمل، وجاده است. این مطالب مقدمه چینی است؛ زیرا ممکن است نظر ما در این دوره با نظر سابق ما یا نظر ما در کتاب تا ظهور فرق کند. ما این روایت را در کتاب تا ظهور، به تبع آیت الله صافی و در مقابل مرحوم خوبی و مرحوم تستری - که نسبت به این روایت، مناقشات سندی و دلالتی دارند - صد درصد تقویت کردیم.

در این روایت آمده است که در کنار امام شخصی بود که امام درباره او فرمود: برادر من موسی است. این بحث مطرح می‌شود که آیا امام عسکری علیه السلام غیر از امام عصر علیه السلام فرزند دیگری و امام زمان علیه السلام برادری به نام موسی داشته‌اند؟! البته این گونه نیست که بگوییم از اعتقادات شیعه این است که امام زمان علیه السلام برادر نداشته باشد؛ بلکه این‌ها مسائل تاریخی است که اگر ثابت شد می‌پذیریم و اگر ثابت نشد نمی‌پذیریم. بنابراین این مسائل ربطی به اعتقادات ندارد. مرحوم مدرس، صاحب جنات الخلود می‌فرماید: امام دو خواهر و برادر داشته‌اند. در همین قم بعد از جمکران بر روی مزاری نوشته‌اند: عایشه دختر امام عسکری علیه السلام. به هر حال ما در کتاب تا ظهور نظر مثبتی نسبت به قضیه ابن مهزیار داشتیم؛ ولی ممکن است در این بحث نظر ما تغییر کند.

جلسه چهاردهم

مقدمه

بحث ما پیرامون آذربایجان و روایاتی بود که در ارتباط با حوادث آن وارد شده است. روایت چهارم، روایت علی بن مهزیار بود که اشاره به خروج شخصی از آذربایجان دارد. ما این روایت را از کتاب شریف کمال الدین نقل می‌کنیم؛ هرچند در دو کتاب دیگر از قدما نیز آمده است. منتها بر نقل از کتاب کمال الدین تأکید داریم؛ چون عبارتی که مورد بحث ما است فقط در این کتاب آمده است.

ادامه روایت چهارم

«ثُمَّ قَالَ مَا فَعَلْتَ الْعَلَامَةَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ مَعِيَ فَقَالَ أَخْرَجَهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ خَاتماً حَسَناً عَلَى فَصِّهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَكَى مَلِيئاً وَرَنَّ شَجِيحاً فَأَقْبَلَ يَبْكِي بُكَاءً طَوِيلًا وَهُوَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَقَدْ كُنْتُ إِمَاماً عَادِلاً ابْنَ أُمَّتِهِ وَابَا إِمَامٍ أَسْكَنَكَ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَكُنْ عَلَى أَهْبَةِ مَنْ كَفَاتِكَ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ الثُّلُثُ مِنَ اللَّيْلِ وَبَقِيَ الثُّلُثَانِ فَالْحَقْ بِبَنَاتِكَ تَرَى مُنَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ ابْنُ مَهْزِيَارٍ فَصِرْتُ إِلَى رَحْلِي أُطِيلُ التَّفَكُّرَ حَتَّى إِذَا هَجَمَ الْوَقْتُ فَمَمْتُ إِلَى رَحْلِي وَأَصْلَحْتُهُ وَ قَدَّمْتُ رَاحِلَتِي وَحَمَلْتُهَا وَصِرْتُ فِي مَنَمِهَا حَتَّى لَحِقْتُ الشَّعْبَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ

يَقُولُ أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُذِنَ لَكَ فَسَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ
 حَتَّى جَارَيْ عِرْفَاتٍ وَ مَنَى وَ صِرْتُ فِي أَسْفَلِ ذِرْوَةِ جَبَلِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا
 الْحَسَنِ انزِلْ وَ خُذْ فِي أُهْبَةِ الصَّلَاةِ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى فَرَعٌ وَ فَرَعْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ
 فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ أَوْجِزْ فَأَوْجِزْتُ فِيهَا وَ سَلَّمَ وَ عَفَّرَ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ ثُمَّ رَكِبَ وَ
 أَمَرَنِي بِالرُّكُوبِ فَرَكِبْتُ ثُمَّ سَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى عَلَا الذِّرْوَةَ فَقَالَ الْمُنْحُ هَلْ تَرَى
 شَيْئًا فَلَمَحْتُ فَرَأَيْتُ بُغْعَةً نَزْهَةً كَثِيرَةَ الْعُشْبِ وَ الْكَلَاةَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَرَى بُغْعَةً
 نَزْهَةً كَثِيرَةَ الْعُشْبِ وَ الْكَلَاةَ فَقَالَ لِي هَلْ تَرَى فِي أَعْلَاهَا شَيْئًا فَلَمَحْتُ فَإِذَا أَنَا
 بِكَيْثِبٍ مِنْ رَمْلِ فَوْقَ [فَوْقَهُ] بَيْتٍ مِنْ شَعْرٍ يَتَوَقَّدُ نُورًا فَقَالَ لِي هَلْ رَأَيْتَ شَيْئًا
 فَقُلْتُ أَرَى كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارِ طِبَّ نَفْسًا وَ قَرَّ عَيْنًا فَإِنَّ هُنَاكَ أَمَلَ
 كُلِّ مُؤْمِلٍ ثُمَّ قَالَ لِي انْطَلِقْ بِنَا فَسَارَ وَ سِرْتُ حَتَّى صَارَ فِي أَسْفَلِ الذِّرْوَةِ ثُمَّ قَالَ
 انزِلْ فَهَاهُنَا يَدِلُّ لَكَ كُلُّ صَعْبٍ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى قَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارِ خَلِّ
 عَن زَمَامِ الرَّاحِلَةِ فَقُلْتُ عَلَى مَنْ أَخْلَفُهَا وَ لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَرَمٌ لَا
 يَدْخُلُهُ إِلَّا وَبِيٍّ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَبِيٍّ فَخَلَيْتُ عَنِ الرَّاحِلَةِ فَسَارَ وَ سِرْتُ فَلَمَّا دَنَا
 مِنَ الْحَبَاءِ سَبَقَنِي وَ قَالَ لِي قِفْ هُنَاكَ إِلَى أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً فَخَرَجَ إِلَيَّ
 وَ هُوَ يَقُولُ طُوبَى لَكَ قَدْ أُعْطِيتَ سُؤْلَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ
 هُوَ جَالِسٌ عَلَى نَمَطٍ عَلَيْهِ نَطْعُ أُدِيمٍ أَحْمَرٌ مَتَكِيٌّ عَلَى مِسْوَرَةٍ أُدِيمٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ
 رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ لَمَحْتُهُ فَرَأَيْتُ وَجْهَهُ مِثْلَ فَلَقَةٍ قَمْرٍ لَا بِالْحَرِيقِ وَ لَا بِالْبَزِقِ [بِالْتَّرِيقِ]
 وَ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ تَمْدُودَ الْقَامَةِ صَلَّتَ الْجَبِينِ أَرْجَحُ
 الْحَاجِبِينَ أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ أَقْنَى الْإِنْفِ سَهْلَ الْحَدِيدِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ فَلَمَّا أَنْ
 بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارِ كَيْفَ خَلَّفْتَ
 إِخْوَانَكَ فِي الْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عَيْشٍ وَ هِنَاةٍ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سَيُوفُ بَنِي
 الشَّيْبِ بَانَ فَقَالَ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ أَخَذَهُمْ
 أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ

بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءً وَظَهَرَتْ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ فَلَانَا فِيهَا أَعْمَدَةٌ كَأَعْمَدَةِ اللَّجَيْنِ تَتَلَأَلُ نُورًا وَيَخْرُجُ السَّرُوسِيُّ مِنْ أُرْمِينِيَّةٍ وَآذْرِيْبِجَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلِ الْأَسْوَدِ الْمُتَلَاحِمِ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرَ لَزِيْقِ جَبَلِ طَالِقَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُرُوزِيِّ وَقَعَةٌ صَيْلَمَانِيَّةٌ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَبِهِمْ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَيُظْهَرُ الْقَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا خُرُوجَهُ إِلَى الرَّوْرَاءِ فَلَا يَلْبَثُ بِهَا حَتَّى يُوَافِيَ بَاهَاتٍ ثُمَّ يُوَافِيَ وَاسِطَ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دَوْمَهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كُوفَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقَعَةٌ مِنَ النَّجَفِ إِلَى الْحَيْزَةِ إِلَى الْعَرِيِّ وَقَعَةٌ شَدِيدَةٌ تَذْهَلُ مِنْهَا الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارِ الْفِتْنَيْنِ وَعَلَى اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِيْنَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَعْنُ بِالْأَمْسِ فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ مَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَجُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ»^۱

«آنگاه گفت: آن علامتی که بین تو و ابومحمد علیه السلام بود چه کردی؟ گفتم: همراهم است. گفت: نشانم بده. آن را بیرون آوردم. انگشتری زیبا بود که بر نگین آن نوشته شده بود «محمد و علی».^۲ هنگامی که آن را دید گریه‌ای

برسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲. سید جعفر مرتضی پیرامون مکتوباتی که روی نگین انگشتری معصومین علیهم السلام بوده تحقیقی انجام داده‌اند. مکتوبات روی نگین‌های معصومین بدون دلیل نبوده است؛ مثلاً امام زین العابدین روحی فداه وقتی که وارد بر یزید شدند روی نگین خاتم حضرت نوشته شده بود: «لعنة الله على قاتل الحسين». این عبارت معنا دارد. همچنین، روایتی که مرحوم والد نقل می‌کند که خاتمی را جبرئیل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: روینگین آن «لا إله الا الله» نوشته شود. حضرت علی علیه السلام آن را برای حکاک‌ی نزد حکاک برده و فرمودند: بنویس «لا إله الا الله محمد رسول الله» انگشتر را که تحویل گرفتند، دیدند بر آن نوشته شده «لا إله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من گفتم «لا إله الا الله» نوشته شود! جبرئیل از جانب خداوند آمد و گفت: یا رسول الله، تو چیزی

طولانی کرد و در همان حال گریستن می‌گفت: ای ابامحمد، خدا تو را رحمت کند که امامی عادل و فرزند امامان و پدر امام بودی! خداوند تو را با پدرانت علیهم‌السلام در بهشت اعلیٰ سکنی دهد!

سپس گفت: ای ابوالحسن، به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی. چون ثلثی از شب گذشته و دوثلث آن باقی بود به نزد ما بیاتا این شاء الله به آرزویت برسی. ابن مهزیار گوید: من به نزد وسایل خود برگشتم و در اندیشه بودم تا پاسی از شب گذشت. برخاستم و وسایل خود را فراهم آوردم. آن را نزدیک مرکب خود آورده و بار آن کردم و روی آن سوار شدم. خود را به آن دژه رسانیدم. ناگهان دیدم آن جوان ایستاده است و می‌گوید: أهلا و سهلا بك ای ابو الحسن. خوشا بر تو که اجازه یافتی. او به راه افتاد و من نیز به دنبال او. مرا از بیابان عرفات و منا گذرانید و به پای کوه طائف رسیدیم. گفت: ای ابوالحسن، پیاده شو و آماده نماز باش.

او پیاده شد و من نیز پیاده شدم. او از نماز فارغ شد و من نیز فارغ شدم. آنگاه گفت: نماز صبح را مختصر بخوان و من نیز مختصر کردم. سلام داد و روی بر خاک سایید. آنگاه سوار شد و به من دستور داد سوار شوم؛ من نیز سوار شدم. به راه افتاد و من نیز به دنبالش روان شدم تا آنکه به قلّه‌ای برآمد و گفت: ببین آیا چیزی می‌بینی؟ نگریستم و مکانی خرم و سرسبز و پردرخت را دیدم. گفتم: ای آقای من، مکانی خرم و سرسبز و پردرخت می‌بینم. گفت: آیا در بالای آن چیزی نمی‌بینی؟ نگریستم و ناگهان خود را

را دوست داشتی که نوشته شد. علی نیز چیزی را که دوست داشت نوشت. من نیز چیزی را نوشتم که دوست داشتم (مروجی طیبی، محمدرضا، الدر الثمین فی التختم بالیمین، ص ۱۱۳؛ مرحوم رازی این کتاب را به نام «گوهر وزین» ترجمه کرده است).

در مقابل تپه‌ای دیدم که خیمه‌ای پشمین و نورانی بر روی آن بود. گفت: آیا چیزی دیدی؟ گفتم: چنین و چنان می‌بینم. گفت: ای پسر مهزیار، جانت خوش و چشمت روشن باد که آرزوی هر آرزومندی آنجا است!

سپس گفت: با من بیا. او رفت و من نیز به دنبالش رفتم تا به پایه آن بلندی رسیدیم. سپس گفت: پیاده شو که اینجا هر گردن‌کشی خوار شود. او پیاده شد و من نیز پیاده شدم. گفت: ای پسر مهزیار، زمام مرکب را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم که کسی اینجا نیست؟ گفت: اینجا حرمی است که در آن جز دوست آمدوشد نمی‌کند. افسار مرکب را رها کردم. سپس به دنبال او رفتم. چون به نزدیک خیمه رسیدم از من سبقت گرفت و گفت: همین جا بایست تا تو را اجازه دهند. چیزی نگذشت که نزد من برگشت و گفت: خوشا بر تو که به آرزویت رسیدی! گوید: نزد آن حضرت صلوات‌الله‌علیه‌رغمتم. او بر بساطی که بر آن پوست گوسفند سرخی گسترده شده بود، نشست و بر بالشی پوستین تکیه کرده بود. بر او سلام کردم و مرا پاسخ داد. در او نگریستم، چهره‌اش مانند پاره ماه بود. نه مدهوش و بطيء‌العمل و نه سریع‌العمل بود. قامتش معتدل بود؛ نه بلند و نه کوتاه. پیشانی‌اش صاف و ابروانش پیوسته بود. چشمانش درشت و بینی‌اش کشیده. گونه‌هایش هموار و خالی بر گونه راستش بود. چون چشمم به او افتاد در وصف او حیران شدم.

آنگاه به من فرمود: ای پسر مهزیار، برادرانت در عراق چگونه‌اند؟ گفتم: تنگدست و گرفتار و شمشیر بنی‌شیصبان (بنی‌عباس) پیاپی بر آن‌ها فرود می‌آید. فرمود: خدا آن‌ها را بکشد تا کی نیزنگ می‌ورزند. گویا آن‌ها را می‌بینم که در خانه‌های خود کشته افتاده‌اند و امر پروردگارشان شب و روز آن‌ها را

فرا گرفته است.^۱

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، این معنای و چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسیرت که خدا و رسول خدا ﷺ از آن‌ها بیزارند راه خانه خدا را بر شما ببندند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند.^۲ سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خط‌های سفیدی مانند نقره سفید و درخشان باشد. سروسی از ارمنستان و آذربایجان به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است خروج کند.^۳ میان سروسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیرو اشخاص بزرگ را فرسوده کند. از دو طرف جمعی کشته شوند و کشته‌ها در میان آن دو زیاد شود.

سپس فرمود: در آن موقع منتظر او (سروسی) باشید که به طرف زوراء (بغداد) خروج کند. در آنجا درنگ نکرده و به باهات (ماهان) می‌رود. سپس رهسپار واسط عراق می‌گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند. آنگاه به سوی کوفه می‌رود. میان آن‌ها جنگ بسیار سخت و شدیدی از نجف تا حیره و از آنجا تا غری^۴ واقع می‌شود که عقل‌ها را مبهوت و حیران

۱. ممکن است به قضیه هلاک‌اشاره داشته باشد. در تاریخ است که تا چهل روز شمشیر بر آن‌ها بود و همین‌طور از آن‌ها می‌کشتند. همچنین ممکن است اشاره به حکومت بنی عباس در آینده باشد. البته احتمال دوم با سیاق روایت نمی‌خواند؛ زیرا امام علیه السلام حکومت فعلی را نفرین کرده و خیر از آخر کارشان دادند.

۲. ممکن است تطبیق آن بر قرامطه یا وهابی‌ها باشد.

۳. این روایت با وضعیت فعلی کشور آذربایجان انطباق ندارد؛ بلکه بیان می‌کند در آینده شخصی جلاد از آن مناطق خروج می‌کند.

۴. غری، نام سرزمین اطراف کوفه است.

می‌کند. آنگاه هر دو طرف به هلاکت می‌رسند و خداوند باقی مانده آن‌ها را نیز درو خواهد کرد.

سپس حضرت این آیه شریفه را قرائت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ؛^۱ امر ما در شب یا روز به آن دهکده رسید و سپس طوری آن را از میان بردیم که گویی دیروز نبوده است.» علی بن مهزیار: می‌گوید: عرض کردم: سرور من، مقصود از امر خدا در این آیه چیست؟ فرمود: امر خدای عزوجل و لشکر او ما هستیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آیا وقت آمدن شما (در آن وقت) نزدیک است؟ فرمود: «اُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ؛^۲ قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.»

امام علیه السلام با خواندن این آیه ظهور را به قیامت ربط دادند. قیامت را کسی غیر از خداوند نمی‌داند؛ یعنی من نیز زمان ظهور را نمی‌دانم. البته علامت‌هایی در این باره وجود دارد.

در نتیجه، این روایت هیچ ارتباطی با اوضاع فعلی آذربایجان ندارد.

۱. یونس (۱۰): ۲۵.

۲. قمر (۵۴): ۱.

جلسه پانزدهم

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان و حوادث و اتفاقات آن به استناد بعضی از روایات بود. درباره روایت چهارم (روایت علی بن مهزیار) عرض کردیم که اصل این روایت را مرحوم صدوق و مرحوم طوسی و مرحوم طبری (ابن رستم شیعی) نقل می‌کنند. لکن آن فقره‌ای که مورد بحث ما است تنها در نقل دوم مرحوم صدوق آمده است.

منابع روایت چهارم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.
۲. تبصرة الولی، ص ۱۰۹، ح ۴۹؛ با اندکی تفاوت.
۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۴۲؛ از کمال الدین با اندکی تفاوت نقل شده است.
۴. نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۹۹؛ از کمال الدین به اختصار بیان شده است.
۵. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۸۶.
۶. معجم الاحادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۶، ص ۳۴۸.

بررسی سند روایت چهارم

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ يَقُولُ...»

مرحوم صدوق این روایت را از ابوالحسن، علی بن موسی، از نوادگان امام کاظم عليه السلام، نقل می‌کند. او می‌گوید: در کتاب پدرم یافتیم؛ یعنی دریافت روایت از سوی ایشان به شیوه وجاده بوده است.

بررسی میزان اعتبار وجاده

بحث وجاده در حوزه مباحث مربوط به درایه مطرح است. تحمل روایت گاهی قرائت است؛ گاهی سماع است (استاد درس می‌گوید و تقریر می‌کند و شاگرد می‌شنود. در این صورت از عباراتی نظیر سمعت، أخبرنی، حدثنی، أخبرنا و حدثنا بهره گرفته می‌شود)؛ گاهی استاد به شاگرد اجازه می‌دهد که از کتابی بخواند و نقل کند؛ گاهی مناووله و گاهی نیز وجاده است. گفته شده است که وجاده ضعیف‌ترین مراتب تحمل حدیث است. موضوع محوری بحث این است که آیا صرف وجاده بدون اجازه نقل کفایت می‌کند؟

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه بحثی پیرامون راه‌های تحمل حدیث دارد. ایشان می‌فرماید: «ثم إنَّ هذا الضرب من أخذ الحدیث و تحمله هو: أن یجد إنسان کتاباً أو حدیثاً بخط راویه غیر معاصر له کان، أو معاصرالم یلقه، أو لقیه و لکن لم یسمع منه هذا الواجد و لاله منه إجازة و لانحوها، فله أن یقول: وجدت أو قرأت بخط فلان... أو فی کتاب فلان بخطه حدثنا فلان... و یسوق باقی الإسناد و المتن، أو یقول: وجدت بخط فلان عن فلان... إلى آخره.

قالوا: وهذا الذى استمر عليه العمل قديما و حديثا، و هو منقطع مرسل و لكن فيه شوب اتصال، لقوله: وجدت بخط فلان. و ربما دلّس بعضهم فذكر الذى وجد بخطه، و قال فيه: عن (فلان)... أو قال: فلان... و ذلك تدليس قبيح إن أوهم سماعه (منه). و جازف بعضهم فأطلق فى هذا (حدثنا) و (أخبرنا)... و هو غلط منكر لم يجوزه أحد ممن يعتمد عليه، كما صرح بذلك كله فى البداية و غيرها. ثم ذكروا أن هذا كله إذا وثق بأنه خط المذكور أو كتابه، و أمّا إذا لم يتحقق الواجد الخط فيقول: بلغنى عن فلان... أو وجدت فى كتاب أخبرنى فلان... أنّه بخط فلان... إن كان أخبره به أحد، أو فى كتاب ظننت أنّه بخط فلان... أو فى كتاب ذكر كتابه أنّه فلان... أو قيل بخط فلان... و نحو ذلك. وقع الخلاف بين المحدثين و الاصوليين فى جواز العمل بالوجادة الموثوق بها من دون إجازة على قولين:

أحدها: الجواز؛ و هو المنقول عن جمع منهم الشافعى و نظار أصحابه، و عن بعض المحققين التعبير ب: وجوب العمل بها. و ثانيهما: المنع؛ و هو المعزى إلى معظم المحدثين و الفقهاء المالكيين. أن عدم اعتماد القدماء -بل و كذا المتأخرين- على الرواية و جادة إنما كان فيما لا يطمئنون بكون الرواية من نسبت إليه، فاعتبروا إجازة الشيخ لتحصيل الوثوق بذلك لا لتوقف الرواية على الإجازة على وجه الموضوعية و إذا كان اعتبار الإجازة من باب الطريقية إلى تحصيل الاطّوئنان بالخبر جاز العمل لكل خبر يطمأن به و إن كان من الوجادة بغير إجازة.^١

«وجاده؛ يكي از انواع اخذ و تحمل حديث اين است كه شخصى كتاب يا حديثى را به خط راوى بيباد كه يا آن راوى، غير معاصر با او است يا اينكه اگر معاصر بوده، او را ملاقات نكرده و يا اينكه ملاقات کرده لكن آنچه يافته را از

۱. مامقانى، عبدالله، مقباس الهداية فى علم الدراية، ج ۳، ص ۱۶۴.

او نشنیده است و از او اجازه یا مانند آن را نیز ندارد. پس می‌تواند بگوید: یافتم، یا قرائت کردم به خط فلان، یا در کتاب فلان به خط او خواندم که فلانی برای ما حدیث کرد... و یا بگوید: یافتم به خط فلان از فلان.

گفته‌اند: عمل علما از قدیم تا الان بر همین شیوه استمرار داشته که منقطع و مرسل است؛ اما در این شیوه شمه‌ای از اتصال است؛ چون می‌گوید: یافتم به خط فلان.

گاهی عده‌ای تدلیس کرده و چیزی را که به خط راوی یافته، ذکر کرده و می‌گویند: از فلانی یا می‌گویند: فلانی گفت. با این کار اگر شنونده متوهم شود، تدلیس قبیحی است. بعضی از این هم فراتر رفته و حدثنا و اخبرنا اطلاق کرده‌اند؛ این کار نیز غلط منکری است که احدی آن را اجازه نداده است. همچنان که شهید ثانی در بدایه به این مطلب تصریح کرده است. سپس ذکر کرده‌اند که این در زمانی است که یقین به خط یا کتاب مؤلف حاصل باشد. همچنین هنگامی که واجد به خط اطمینان پیدا نکند و بگوید: از فلانی به من رسیده است یا یافتم در کتابی که فلانی به من خبر داد... که به خط فلان... نیز قبیح است.

بین محدثان و اصولی‌ها در جواز عمل به وجاده‌ای که وثوق به آن داشته، اما اجازه نقل از آن را نداشته باشیم، اختلاف نظر است. برخی قائل به جواز و برخی قائل به عدم جواز هستند. عدم اعتماد قدما بلکه متأخرین بر روایت وجاده در اطمینان به اینکه این روایت از کسی نباشد که به او نسبت داده می‌شود، پس اجازه شیخ را برای حاصل شدن اطمینان معتبر کردند؛ نه اینکه توقف روایت بر اجازه بر وجه موضوعیت باشد. همچنین هنگامی که اعتبار اجازه از باب طریقیّت برای به دست آوردن اطمینان به خبر بود، عمل به هر خبری که به آن اطمینان حاصل شود، جایز است؛ اگرچه آن خبر از

وجاده بدون اجازه باشد.»

بنابراین این عبارت علی بن موسی که می‌گوید: «در کتاب پدرم یافتم» اینکه آیا اطمینان حاصل کرده یا اجازه داشته و یا اینکه خط را می‌شناخته است، معلوم نیست. اگر ما اجازه را طریق نیز بگیریم، اولاً: احراز اینکه ایشان اطمینان داشته، مشکل است. ثانیاً: نام علی بن موسی در کتب رجالی ذکر نشده است. مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی ایشان مهمل است. این در حالی است که صدوق در کمال الدین از او تعبیر به «الشریف» کرده است که به معنای سید و از خاندان اهل بیت است، لکن اعتباربخشیدن به ایشان با این تعبیر کفایت نمی‌کند؛ زیرا معمولاً به سادات، شریف گفته می‌شد.

جلسه شانزدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت چهارم در ارتباط با جریانات آذربایجان در آخرالزمان بود. عرض کردیم که این متن را سه نفر از بزرگان نقل می‌کنند. در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

ابوالحسن، علی بن موسی

در مورد ایشان مطلبی در کتب رجالی نقل نشده است؛ پس ایشان مهمل است. تنها شیخ صدوق درباره او گفته: «الشریف» و از وی روایتی رادر کمال الدین از امام زین العابدین علیه السلام در بحث وقوع غیبت امام زمان علیه السلام نقل کرده است. مرحوم مجلسی نیز در جلد ۵۲ بحارالانوار روایتی را از ایشان آورده است. نقل این سنخ روایات و نقل مرحوم صدوق از ایشان ممکن است اماره‌ای بر حُسن او باشد؛ یعنی اگر از چارچوب مدح و قدح قدما خارج شده و خودمان وارد این بحث بشویم، ممکن است استفاده حُسن او بشود.

موسی بن احمد

مرحوم نمازیمی فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی از ایشان هیچ نشان و وصف و

علامت و اماره‌ای بر مدح و توثیق وجود ندارد. مضاف بر اینکه وجاده است (علی بن موسی می‌گوید: در کتاب پدرم یافتیم). حال به چه عنوان در کتاب نقل شده، آیا به قصد رد بر آن بوده یا واقعا کلام پدرش بوده، مشخص نیست.

علی بن ابراهیم بن مهزیار یا علی بن مهزیار

بر فرض اغماض از سند، روایت دارای اشکالات دیگری است. صاحب قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار است یا ابراهیم بن مهزیار؟ مرحوم تستری و مرحوم خوبی نسبت به این قضیه اشکالاتی را مطرح می‌کنند. مرحوم صدوق نقل اولش از ابراهیم بن مهزیار و نقل دومش از علی بن ابراهیم بن مهزیار است. شیخ طوسی و طبری نیز قصه را برای علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کنند. معلوم است که این قصه دو بار برای دو نفر به یک شکل اتفاق نیفتاده است. پس برای کدام یک از این دو اتفاق افتاده است؟

اگر صاحب قصه ابراهیم بن مهزیار باشد، در وثاقت او بحثی نیست؛ اما ایشان از اصحاب امام جواد علیه السلام است و زمان امام عصر علیه السلام را درک نکرده است. اگر علی بن ابراهیم بن مهزیار باشد، وی توثیق ندارد و در کتب رجال مطرح نشده است.

ده اشکال به این رویداد گرفته شده است که تعدادی را مرحوم خوبی و تعدادی را نیز مرحوم تستری وارد می‌کنند. اگر بتوانیم این اشکالات را دفع کنیم روایت را از نظر فنی و علمی قبول می‌کنیم. عده‌ای به خصوص مرحوم تستری تأکید بر موضوع و جعلی بودن روایت دارند. اگر صاحب قصه، ابراهیم بن مهزیار باشد، مرحوم خوبی و جوهری را برای توثیق او ذکر می‌کند که

بیشتر آن ها همان فرمایشات مرحوم مامقانی است.^۱

مرحوم خویی این ادله را بیان و رد می کند: «و قد اختلف في حال الرجل، فقيل: إنه من الثقات، أو الحسان و استدل على ذلك بوجوه كلها ضعيفة: الأول: ما ذكره الفاضل المجلسي في الوجيزة: «أنه ثقة من السفراء». و يرده: أن هذا اجتهاد منه، استنبطه من كلام من تقدم عليه، و سيجيء الكلام على ذلك. الثاني: إن العلامة عده من المعتمدين (۱۷)، و صحح طريق الصدوق إلى بحر السقاء، و فيه إبراهيم بن مهزيار. و يرده: أن العلامة يعتمد على من لم يرد فيه قدح، و يصححه. صرح بذلك في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن سمكة (۲۱)، فكأنه - قدس سره - بنى على أصالة العدالة، و عليه لا يكون قوله حجة علينا. الثالث: ما ذكره الميرزا في المنهج و الوسيط: «أنه من سفراء صاحب عجل الله تعالى فرجه، و الأبواب المعروفين الذين لا تختلف الاثنا عشرية فيهم، قاله ابن طاووس في ربيع الشيعة». و يرده: أن هذا اجتهاد من ابن طاووس استنبطه من الرواية التي سندكرها، إذ لو كان الأمر كما ذكر، فلما ذالم يذكره النجاشي؟، و لا الشيخ و لا غيرهما، ممن تقدم على ابن طاووس، مع شدة اهتمامهم بذكر السفراء و الأبواب». الرابع: ما رواه الكشي (۴۰۶ - ۴۰۸) عن أحمد بن علي بن كلثوم السرخسي: «و كان من الفقهاء، و كان مأمونا على الحديث، قال:

حدثني إسحاق بن محمد البصري، قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن مهزيار، قال: إن أبي لما حضرته الوفاة دفع إلي مالا، و أعطاني علامة، و لم يعلم بتلك العلامة أحد، إلا الله عز و جل، و قال: من أتاك بهذه العلامة فادفع

إليه المال، قال: فخرجت إلى بغداد، ونزلت في خان، فلما كان في اليوم الثاني إذ جاء شيخ و دق الباب، فقلت للغلام: انظر من هذا؟ فقال: شيخ بالباب، فقلت: ادخل، فدخل و جلس، فقال: أنا العمري هات المال الذي عندك، و هو كذا و كذا، و معه العلامة، قال: فدفعت إليه المال، و حفص بن عمرو كان وكيل أبي محمد ع، و أما أبو جعفر محمد بن حفص بن عمرو، فهو ابن العمري، و كان وكيل الناحية، و كان الأمر يدور عليه.

و وجه الاستدلال: أنه يستفاد من هذه الرواية أن إبراهيم كان من وكلاء الإمام ع، و أنه كان يجتمع عنده المال. و يردّه: أولاً: أن الرواية ضعيفة السند بإسحاق بن محمد البصري، بل بمحمد بن إبراهيم أيضاً. و ثانياً: أنه لا يستفاد من الرواية أنه كان وكيلاً، فلعل المال كان لنفسه، فأراد إيصاله إلى الإمام ع، أو أن المال كان سهمه ع في مال إبراهيم، أو أن شخصاً آخر أعطاه إبراهيم ليوصله إلى الإمام ع، أو غير ذلك، فلا إشعار في الرواية بالوكالة. نعم روى محمد بن يعقوب في الكافي: الجزء ١، الكتاب ٤، باب مولد الصاحب عجل الله فرجه ١٢٥، الحديث ٥، عن علي بن محمد، عن محمد بن حمويه السويدي، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار: القصة على وجه آخر، و في آخرها: «فخرج إلي قد أقمنك مقام [مكان] أبيك فاحمد الله»، و فيها دلالة على وكالة إبراهيم، لكنها ضعيفة، فإن محمد بن إبراهيم لم يوثق، و محمد بن حمويه مجهول. و ثالثاً: أنه على تقدير تسليم الوكالة فلا دلالة فيها على السفارة التي هي أخص من الوكالة. و قد بينا في المدخل (المقدمة الرابعة) أن الوكالة لا تلازم الوثاقة و لا الحسن.

الخامس: ما رواه الصدوق في كمال الدين: باب من شاهد القائم عجل الله فرجه ٤٧، الحديث ٢٥: «قال: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رحمه الله - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار

«.. ثم ذكر الحديث و هو طويل، يشتمل على وصول إبراهيم إلى خدمة الإمام الحجة عجل الله فرجه، و ما جرى بينه و بينه ع و فيه دلالة على علو مقام إبراهيم، و عظم خطره عند الإمام عجل الله فرجه. و يرده: أولاً: أن راوي الرواية هو إبراهيم نفسه، و الاستدلال على وثاقة شخص، و عظم رتبته بقول نفسه من الغرائب، بل من المضحكات. و ثانياً: أن في الرواية ما هو مقطوع البطلان، و أن إبراهيم لو صحت الرواية كذب في روايته، و هو إخباره عن وجود أخ للحجة - عجل الله تعالى فرجه - مسمى بموسى و قد رآه إبراهيم.»^۱

«در بیان حال این راوی اختلاف نظر است. برخی او را ثقه یا حسن می دانند و برای آن دلایلی ذکر کرده اند:

۱. آنچه مرحوم مجلسی در وجیزه گفته است: «ایشان ثقه و از جمله نمایندگان امام بود» بر پایه اجتهاد ایشان بوده^۲ و ما توثیقات اجتهادی را نمی پذیریم.

۲. علامه حلی او را از راویان مورد اعتماد شمرده است. طریق شیخ صدوق به بحر سقاء طریق صحیحی بوده و ابراهیم بن مهزیار در آن طریق است. این مطلب، خود دلیلی بر رد تلقی می شود؛ زیرا این گونه فهمیده می شود که علامه بر کسانی که مدحی درباره آنها وارد نشده اعتماد و آن را تصحیح کرده است. به این مطلب در ترجمه احمد بن اسماعیل بن سمکه نیز تصریح کرده است. گویا بنای ایشان بر اصل عدالت است. بنابراین قول وی بر ما حجت نیست.

۳. آنچه میرزا در منهج و الوسیط ذکر کرده که ایشان از سفرای

۱. خویی، ابوالقاسم، «معجم رجال الحديث»، ج ۱، ۲۷۸.

۲. مرحوم مجلسی از متأخر متأخرین محسوب می شود.

صاحب‌الزمان علیه السلام و از ابواب معروفی است که در بین شیعه هیچ اختلافی در مورد او نیست. این مطلب را ابن طاووس در ربیع الشیعه گفته است. این دلیل نیز رد می‌شود؛ زیرا این مطلب نیز اجتهاد ابن طاووس است. از این جهت که ایشان آن را از روایتی که ذکر می‌کنیم استنباط کرده است. اگر امر این چنین بود، چرا نجاشی و شیخ و دیگران با وجود شدت اهتمام آن‌ها به ذکر سفراء و ابواب، این مطلب را ذکر نکرده‌اند.

۴. آنچه کثی از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی روایت کرده که او از فقها و مورد اعتماد در حدیث بوده است. وی می‌گوید: اسحاق بن محمد بصری گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفت: پدرم هنگام وفات اموال و علامتی را به من داد. آن علامت را احدی نمی‌داند مگر خداوند. وی همچنین گفت: پس کسی که به این علامت نزد تو بیاید، آن اموال را به او بده.

وجه استدلال: از این روایت استفاده می‌شود که ابراهیم از وکلای امام بوده و نزد او اموال جمع می‌شده است. این استدلال رد می‌شود به اینکه: اولاً: این روایت به سبب اسحاق بن محمد بصری و محمد بن ابراهیم ضعیف است.

ثانیاً: از روایت استفاده نمی‌شود که او وکیل امام بوده است. شاید مال از خود او بوده که اراده کرده به امام برساند؛ یا اینکه مال مورد نظر سهم امام در اموال ابراهیم بوده؛ یا اینکه شخص دیگری آن را به ابراهیم داده تا به امام برساند؛ و یا احتمالات دیگری غیر از این‌ها. پس در روایت مزبور چیزی که دلالت بر وکالت ابراهیم از امام داشته باشد، نیست. بلکه محمد بن یعقوب در کافی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند که توقیعی صادر شد که «من شما را به جای پدرت قرار دادم.» این روایت دلالت بر وکالت ابراهیم دارد، لکن سند آن ضعیف است؛ زیرا محمد بن ابراهیم توثیق نشده و

محمد بن حمويه مجهول است.

ثالثاً: بر فرض پذیرش وکالت، دلالتی بر سفارت که اخص از وکالت است، ندارد. پیش از این در مقدمه تبیین کردیم که وکالت با وثاقت یا حُسن تلازم ندارد.

۵. آنچه صدوق در کمال الدین در باب کسانی که حضرت قائم علیه السلام را مشاهده کرده اند، روایت کرده است. مبنی بر اینکه محمد بن موسی بن متوکل گفت: عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار در قالب حدیثی طولانی که مشتمل بر وصول ابراهیم به خدمت امام عصر علیه السلام و آنچه بین او و امام اتفاق افتاده بوده، روایت کرده است. آن حدیث دلالت بر جایگاه بالای ابراهیم نزد امام دارد. این استدلال رد می شود به اینکه:

اولاً: راوی این روایت، خود ابراهیم است. استدلال بر وثاقت و عظمت مرتبه او بر قول خود شخص از عجایب بلکه خنده آور است.

ثانیاً: در روایت مطالبی است که بی شک باطل است. اینکه امام زمان علیه السلام برادری به نام موسی دارد که ابراهیم او را دیده است.»

اشکال به مرحوم خوئی

۱. مرحوم خوئی برای عدم تلازم وکالت با حسن شخص به لیستی که شیخ طوسی ارائه داده، استناد می کند. جای تعجب است که لیست شیخ، لیست وکلای فاسد نیست؛ بلکه لیست وکلایی است که بعدها فاسد و منحرف شده اند.

۲. جای تعجب است چگونه اثبات فرزند دیگری برای امام عسکری علیه السلام قطعی البطلان است؟! در کتب دیگر نیز نقل شده است که آن حضرت چند فرزند پسر و دختر داشته اند. چه کسی گفته که این مطلب تاریخی،

قطعاً البطلان است؟! بر فرض که این بخش از روایت بی تردید باطل باشد، آیا کل قصه جعلی می‌شود؟ اثبات فرزندان برای ائمه علیهم‌السلام از طریق تواریخ یا روایات است. اگر این روایت فرزندی را برای امام عسکری علیه‌السلام ثابت کند، چه اشکالی دارد؟

مرحوم خوبی تمام ادله برای اثبات وثاقت ابراهیم بن مهزیار را رد کرده و سپس در نهایت می‌فرماید: «هذا وقد وقع إبراهيم بن مهزيار في طريق علي بن إبراهيم بن هاشم في التفسير، وقد ذكر في أول كتابه أنه لم يذكر فيه إلا ما وقع له من طريق الثقات و عليه فالرجل يكون من الثقات. و طريق الصدوق إليه أبوه - رضي الله عنه - عن الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار، و الطريق صحيح؛ با وجود همه این مباحث، ابراهیم بن مهزیار در طریق علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر واقع شده و مرحوم قمی در اول کتاب ذکر کرده که جز از طریق ثقات ذکر نکرده است. بنابراین ایشان از ثقات است.^۲ همچنین طریق صدوق به او از حمیری از ابراهیم بن مهزیار بوده و طریق صحیح است.»

مرحوم تستری در الاخبار الدخيلة ده اشکال بر این چهار نقل وارد کرده و نتیجه می‌گیرد که این روایت (قضیه ابن مهزیار) ساختگی است. آیت الله صافی در کتاب منتخب الاثر همان اشکالات را مطرح کرده و از آن‌ها جواب می‌دهد.

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. این مطلب کفایت نمی‌کند؛ زیرا مرحوم خوبی نسبت به تفسیر قمی از مبنای خودشان برگشته‌اند.

اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال اول

چهار نقلی که در مورد ابن مهزیار نقل شده مربوط به یک محتوا بوده و یک نقل است؛ زیرا امکان ندارد که این قضیه به یک نحو واحد برای دو نفر اتفاق افتاده باشد (در سه نقل علی بن ابراهیم بن مهزیار و در یک نقل ابراهیم بن مهزیار است).

پاسخ

آیت الله صافی می فرماید: «ممکن است در اینجا سهوالقلمی رخ داده باشد. این واقعه برای علی بن ابراهیم بن مهزیار رخ داده است. در نقلی که ابراهیم بن مهزیار بوده یا به جهت سهوالقلم است - که این نگاه با مبنای مرحوم خوینیز می سازد - یا به جهت اختصار است. خیلی رسم است که به جای پسر نام پدر را می برند.» اما انصافاً اشکال در این جا قوی است. پاسخی که آقای صافی داده را به راحتی نمی توان پذیرفت؛ زیرا برای اطلاق اسم پدر بر فرزند باید نمونه های دیگری نیز ذکر کنند تا بتوان آن را پذیرفت. مسئله اشتباه نساخ را نیز نمی توان پذیرفت.

اشکال دوم

ابراهیم بن مهزیار «مات فی الحیرة» یعنی در سرگردانی به سر می برد و هنوز امام زمان علیه السلام را نشناخته بود که از دنیا رفت. در این زمینه، به نقل روایتی از کافی^۱ می پردازد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

پاسخ

با مراجعه به کتاب کافی خواهید دید که این گونه نیست. روایت کافی اگر دلالت بر وثاقت ابراهیم بن مهزیار نکند، بر تحیّر و سرگردانی وی نیز دلالت ندارد.

جلسه هفدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون جریان‌ات آذربایجان در آخرالزمان بود، تتمه بحث سندی مربوط به روایت چهارم، روایت علی بن مهزیار است که در آن به جریان آذربایجان اشاره شده است. گفته شد که دو نفر از اعلام طائفه اشکالاتی به این روایت وارد کرده‌اند: مرحوم خویی چهار اشکال و مرحوم تستری ده اشکال. اشکالات مرحوم خویی مطرح و جواب‌هایی داده شد. عمدتاً در جواب از اشکالات مرحوم خویی به فرمایشات آیت‌الله صافی در منتخب الاثر عنایت داشتیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال سوم

از قوی‌ترین اشکالاتی که بیانگر ساختگی بودن این دسته از روایات بوده، بیان نام برادری به نام موسی برای امام زمان علیه السلام است. این موضوع در دو روایت از آن چهار نقل، آمده که برخلاف مذهب و اجماع شیعه است.

پاسخ

جواب‌های متعددی به این اشکال داده شده است. این روایت چهار نقل دارد که دو نقل آن از صدوق و دو نقل از طبری و طوسی است. این مطلب در نقل طوسی و طبری وجود ندارد. پس اشکال بر نقل آن‌ها وارد نیست. بلکه این مطلب در دو نقل صدوق ذکر شده است. بنابراین بر فرض وارد بودن اشکال، این اشکال بر نقل صدوق وارد بوده و روایت مورد بحث ما نیز همان روایت صدوق است.

گاهی گفته می‌شود مشهور و شاذ و گاهی گفته می‌شود دو قول است. در اینکه امام عصر علیه السلام برادر یا خواهر و امام عسکری علیه السلام فرزند دیگری غیر از مهدی موعود علیه السلام داشته یا نداشته، گاهی گفته می‌شود که مشهور بین طائفه این است. گاهی نیز گفته می‌شود دو قول است: یک قول قوی و یک قول ضعیف یا یک قول اقوی و یک قول قوی. مرحوم مدرس نویسنده جنات الخلود که از معاصران علامه مجلسی است در تتمه جدول هجدهم در شناختن احوال امام حسن عسکری علیه السلام درباره اولاد ایشان می‌فرماید: زاد و ولد امام عسکری علیه السلام بنا بر قولی منحصر به حضرت صاحب الامر علیه السلام - که در جدول آتی ذکر می‌شود- و یک دختر - که نام و نشان او در کتاب‌ها دیده نشده- است. بنا بر قول اصح نسل امام عسکری علیه السلام منحصر به حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که از حضرت نرجس بانو متولد شده است.

آیا انحصار فرزندان امام عسکری علیه السلام در حضرت ولی عصر روحی فداه از عقاید شیعه است؟ آیا این موضوع مشهور بین شیعه است؟ یا اینکه دو قول است؟ از این فرمایش آقای مدرس معلوم می‌شود که در این مورد دو قول است: قول صحیح و قول اصح؛ البته ایشان مدرکی نیز ارائه نداده‌اند.

پس بیان تستری که می‌فرماید این مطلب خلاف مشهور است، درست به نظر نمی‌رسد. اینکه امام عسکری علیه السلام فرزند دیگری داشته باشد نه برخلاف معتقدات است و نه برخلاف مشهور. اعتقاد به انحصار نسل امام عسکری علیه السلام در حضرت مهدی علیه السلام جزو اعتقادات ما نیست؛ بلکه آنچه جزو اعتقادات ما است و به واسطه آن، شیعه از دیگر فرق متمایز شده، این است که امام عصر علیه السلام فرزند بلافصل امام عسکری علیه السلام بوده و ایشان امام دوازدهم و امام حجت است که در پرده غیبت به سر برده و هنگامی که خداوند عزوجل اراده کند، ظهور می‌کند.

اگر گفته شود که مرحوم مدرس از متأخرین است، می‌گوییم از قدما نیز حسین بن حمدان در کتاب الهدایه و ابن ابی الثلج در کتاب تاریخ الائمه به این مطلب را اشاره کرده‌اند که امام عسکری علیه السلام دارای تعدادی فرزند پسر و دختر بوده است.

علامه مجلسی در مورد این دو نقل می‌گوید: این مطلب، از امور شگفت‌آور است و تازگی دارد.^۱ اما شگفت‌آور بودن يك حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نیست. حتی دلیل بر ضعف روایت نیز نمی‌تواند باشد. آری، این دیدگاه، نظریه‌ای نادر و مخالف با مشهور بین شیعیان است. اما با اینهمه نمی‌توان نظریه مشهور را به شیخ صدوق نسبت داد؛ زیرا وی کتاب کمال الدین را به عنوان کتاب اعتقادی نگاشته است. اگر این مطلب، برخلاف اعتقاد وی می‌بود باید حاشیه‌ای بر آن زده و عقیده خویش را مطرح می‌کرد. از سویی، مشخص نیست که عدم وجود فرزندی دیگر به غیر از حضرت مهدی علیه السلام برای امام عسکری علیه السلام در زمره قضایای

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۷، ذیل حدیث ۳۲.

مشهور زمان شیخ صدوق بوده است؛ وگرنه ایشان به آن اشاره می‌کرد؛ حتی معاصران وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند.

نتیجه اینکه باید بگوییم ایشان و معاصران او به این حرف که مشهور است پایبند نبوده‌اند؛ بلکه کسانی بودند که به این نظر معتقد نبوده و این اعتقاد را داشتند که امام عسکری علیه السلام فرزندان دیگری نیز داشته است.

اشکال چهارم

این چهار نقل، همگی یک جریان را حکایت کرده و دارای یک محتوا هستند؛ زیرا امکان ندارد یک جریان، دقیقا برای دو تن یک بار برای علی بن ابراهیم بن مهزیار و بار دیگر برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده باشد. توجه دارید که سند سه نقل، به علی بن ابراهیم بن مهزیار و یک نقل به ابراهیم بن مهزیار بازمی‌گردد.

پاسخ

اگر قائل شدیم که این واقعه برای علی بن ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده، در مواردی که ابراهیم بن مهزیار آمده، می‌گوییم به جهت سهو و یا به خاطر اختصار، کلمه‌ای از عبارت افتاده است؛ زیرا موارد زیادی نام پدر، بر فرزند اطلاق می‌شود. اما اگر گفتیم ماجرا برای ابراهیم بن مهزیار رخ داده، در موارد دیگر جمله «علی بن» به اشتباه، یا به جهت اجتهاد نسخه برداران بر آن افزوده شده است.

اشکال پنجم

سند روایت ضعیف است. به ویژه که شخصی به نام علی بن ابراهیم بن

مهزیار در رجال نداریم.

پاسخ

آیت الله صافی ضمن پذیرفتن ضعف سند، پاسخ می دهد که بین ضعف سند و ساختگی بودن روایت تفاوت است. آری، سند روایت ضعیف است، ولی اگر همین روایت، با سند ضعیف به روایات دیگر ضمیمه شود و به حدّ تواتر برسد، اشکال آن برطرف می گردد.

بر فرض پذیرش ضعف سند، ضعف سند روایتی را که به ابراهیم بن مهزیار می رسد پذیرا نمی شویم؛ زیرا شیخ صدوق روایت را از شیخ القمیین، عبدالله حمیری، نقل می کند. حمیری نیز ماجرا را بدون واسطه از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده است. بنابراین، سند روایت تام است و به واسطه تام بودن آن، ضعف روایات دیگر از این دسته نیز جبران می شود.

اشکال به پاسخ آیت الله صافی

باید بگوییم مرحوم صدوق این روایت را به واسطه ابن متوکل نقل می کند. آری، حمیری بدون واسطه از ابراهیم بن مهزیار نقل می کند؛ اما مرحوم صدوق با واسطه محمد بن موسی متوکل نقل می کند و ایشان مهمل است. آیت الله صافی متوجه این اشکال بوده و می فرماید: این اشکال به اعتبار محمد بن موسی متوکل وارد نیست؛ زیرا ابن طاووس در کتاب فلاح السائل مدعی وثاقت او است.^۱ افزون بر اینکه صدوق در موارد متعددی از وی نقل روایت و با عبارت رضی الله عنه از او تجلیل می کند. استفاده از این گونه

۱. سید بن طاووس، رضی الدین، فلاح السائل، ص ۱۵۸.

عبارات نشانه اعتماد صدوق به او بوده است. البته وثاقت با کلمه ترّضی ثابت نمی‌شود، اما در زمره راویان مهم‌ل نیز قرار نمی‌گیرد.

اشکال ششم

محمد بن ابی‌عبدالله کوفی که خود یکی از شخصیت‌های برجسته و از جمله علمای بزرگ است نام اشخاص معروف و غیرمعروفی را که به شرف دیدار امام زمان علیه السلام نایل گشته‌اند گردآوری و بیان کرده، ولی نامی از ابراهیم بن مهزیار به میان نیاورده است.

پاسخ

اولاً: محمد بن ابی‌عبدالله مدّعی نیست که نام همه کسانی که با امام علیه السلام دیدار کرده‌اند را آورده است؛ بلکه وی تنها عده‌ای را که به نام آن‌ها دست یافته، یادآور شده است.

ثانیاً: اگر بگوییم وی نام تمام افراد را آورده، باید روایت هرکسی را که نام او در شمار این افراد نیامده، پذیرا نشوید؛ ولی چنین نیست. طبق قاعده نیز گفته‌اند: «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود.» شاید محمد بن ابی‌عبدالله به نام ابراهیم بن مهزیار برنخورده باشد. بدین ترتیب عدم وجود نام ابراهیم بن مهزیار دلیل بر عدم دیدار وی با امام علیه السلام نیست. ثالثاً: احتمال دارد نام وی به عللی از قلم افتاده باشد.

جلسه هجدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

مقدمه

بحث ما پیرامون بررسی روایات حوادث آذربایجان در آخرالزمان بود. روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار را نقل کردیم. در این روایت تفصیلی درباره حوادث آذربایجان بود اما اشکالات سندی و دلالتی داشت. از همین رو مرحوم خوبی در ضمن چهار اشکال و مرحوم تستری در ضمن ده اشکال، روایت را مجعول و ساختگی می دانند. ما به بعضی از اشکالات سندی و دلالتی آن اشاره کردیم. در ادامه نیز به پاره ای دیگر از اشکالات می پردازیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال هفتم

یکی از اشکال های اصلی مرحوم تستری به این روایت این بود که ابراهیم بن مهزیار در حیرت فوت شده و اصلاً امام زمان عجل الله فرجه را درک نکرده و نباید این قضیه را به ایشان نسبت داد. ایشان به روایتی از کافی شریف استناد کرده است.

مرحوم کلینی روایت مزبور را از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٍ جَلِيلٍ فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشْبِعاً فُوعِكَ وَعَكَأً شَدِيداً فَقَالَ يَا بَنِيَّ رُدِّي فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ لِي اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَأَوْصِيَ إِلَيَّ فَمَاتَ فَمَلْتُ فِي نَفْسِي. لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِي بِشَيْءٍ غَيْرِ صَاحِبِ أَجْمَلِ هَذَا الْمَالِ إِلَى الْعِرَاقِ وَكَثَّرِي دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَلَا أُخْبِرُ أَحَدًا بِشَيْءٍ وَإِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوَضُوحِهِ فِي أَيَّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَأْنَفْتُهُ وَإِلَّا قَصَمْتُ بِهِ فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَكَثَّرَيْتُ دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَبَقَيْتُ أَيَّاماً فَإِذَا أَنَا بِرُفْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا يَا مُحَمَّدَ مَعَكَ كَذَا وَكَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَكَذَا حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ أَحِظْ بِهِ عِلْماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقَيْتُ أَيَّاماً لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَاعْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْنَاكَ مَكَانَ أَيْبِكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ.»^۲

«محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری عليه السلام در خصوص امام پس از ایشان شک کردم. از طرفی مال زیادی [که مربوط به آن حضرت بود] در نزد پدرم جمع شده بود. پدرم اموال را حمل کرد و سوار کشتی شد. من نیز برای بدرقه پدرم بیرون رفتم که ناگهان تب شدیدی بر وی عارض شد. به من گفت: پسرم مرا برگردان که این مریضی مرگ است و در مورد این مال تقوا پیشه کن. آنگاه به من وصیت کرد و از دنیا رفت.

با خود گفتم: پدرم وصیت به امر غیر صحیح نمی‌کند. بنابراین مال را برداشتم و به عراق بردم. در کنار شط فرات خانه‌ای اجاره کردم و احدی را

۱. القصوف: الإقامة على الأكل والشرب.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۱۸.

نیز از موضوع مطلع نساختم. اگر امر امامت برایم واضح و آشکار شد، همچنانکه در ایام ابی محمد علیه السلام واضح شده بود، اموال را به آن امام تقدیم می‌کنم. در غیر این صورت همه مال را در لذت‌ها و شهوت‌ها مصرف می‌کنم و می‌خورم و می‌نوشم.

به عراق آمدم و خانه‌ای در کنار شط اجاره کردم و چند روزی در آنجا بودم. ناگهان پیک‌ی آمد و نامه‌ای به همراهش بود که در آن نوشته بود: ای محمد، فلان مبلغ مال نزد توست و فلان جا و مکان است. همه آن اموال که با من بود حتی اموری را که من خودم نمی‌دانستم را برایم بیان کرده بود. از همین رو اموال را به پیک واگذار کردم. ولی چند روزی در آنجا ماندم. کسی نیز به من سر نمی‌زد. به همین دلیل ناراحت و غمگین شدم تا اینکه توفیق شریف برایم آمد: ما تو را جانشین پدرت قرار دادیم، پس شکر خدا را به جا بیاور.»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت مجهول است.

اشکال به مرحوم تستری

مرحوم تستری روایت علی بن مهزیار را به جهت مجهول بودن راوی رد می‌کند. حال آنکه روایت مورد استناد ایشان نیز به خاطر محمد بن حموی مجهول بوده و فقط مرحوم خوبی اسم او را ذکر کرده است. مرحوم تستری بیان می‌دارد که ابراهیم بن مهزیار در حال حیرت و عدم اعتقاد به امام زمان علیه السلام از دنیا رفته است. استناد ایشان به روایتی است که خودش مجهول است.

ما این اشکال را در موارد دیگری نیز به مرحوم تستری داریم. وی روایات را به استناد روایاتی که خود آن روایات اشکال دارد، رد می‌کند؛ مانند جریان

حضرت نرجس علیها السلام که ایشان از روم و کنیز بود و امام هادی علیه السلام او را خریداری کرده و همسر امام عسکری علیه السلام شدند. مرحوم تستری این مطالب را به ادعای ضعف روایت رد کرده، مدعی می‌شود که ایشان ولیده و کنیز حضرت حکیمه بوده است. بنابراین از نظر ایشان آن قضایا درست نیست و ضعیف است. حال آنکه ایشان به روایتی استناد می‌کند که آن روایت نیز درست نیست. غیرمعتبر را که نمی‌توان دلیل معتبر قرار داد.

همچنین ایشان در تفسیر حروف مقطعه در ملاقات اشعری و احمد بن اسحاق با امام عصر علیه السلام که امام برای «کهیص» تفسیری بیان می‌کند (کاف: کربلا، هاء: هلاک، یاء: یزید، ع: عطش و صاد: صبر)، مرحوم تستری کل آن روایت را مجهول می‌داند و بر آن اشکال سندی و دلالی می‌گیرد. وی در اشکال دلالی خود این‌گونه بیان می‌کند که ما روایات دیگری داریم که برای «کهیص» تفاسیر دیگری بیان کرده‌اند. در حالی که اولاً: تفسیر امام با تفاسیر دیگر منافاتی ندارد و هر یک، تفسیری را برای این حروف مقطعه بیان کرده‌اند. ثانیاً: همان اشکال روایت اشعری به آن دسته از روایات مورد استناد تستری نیز وارد است.

علامه مجلسی بعد از اظهار نظر نسبت به مجهول بودن این روایت می‌فرماید: «و محمد بن ابراهیم هو و أبوه من وكلاء الناحية كما ذكره في ربيع الشيعة و أعلام الوری؛^۱ محمد بن ابراهیم و پدر او از وکلای امام عصر علیه السلام بودند، همان‌گونه که در ربيع الشيعة و اعلام الوری ذکر شده است.»

عبارات ربيع الشيعة همان عبارات اعلام الوری است. در حالی که

۱. صدوق، محمد بن علی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۱۸۰.

بعضی ها گفته اند ربیع الشیعه از ابن طاووس و اعلام الوری از طبرسی است. علامه مجلسی تعجب می کند که دو کتاب با عبارات واحد اما یکی از ابن طاووس و دیگری از طبرسی باشد. این دو کتاب فقط در خطبه اختلاف دارند. مرحوم آقای تهرانی در جلد دوم اعلام الوری می فرماید: این کتاب همان کتاب طبرسی است. ابن طاووس همان کتاب طبرسی را برای شاگردان می خوانده، ولی شروع خواندن ایشان با خطبه بوده است. در ادامه، خطبه ایشان جای خطبه مؤلف قرار گرفت. مقرر می نویسد: قال الاستاد؛ ولی بیان نکرده که ابن طاووس ربیع الشیعه را می گفته است.

سپس علامه می فرماید: «وقد مر في الباب السابق ما يناسب هذا المعنى، حيث قال في وصف جعفر الكذاب: قصاف، وفي الإرشاد: وإلا أنفقت في ملاذي و شهواتي، و كأنه نقل بالمعنى، و في غيبة الشيخ و إلا تصدقت به؛^۱ و در باب قبل آنچه مناسب با این معنا است گذشت آنجا که در وصف جعفر کذاب گفت: قصاف. در ارشاد که این گونه آمده است: در غیر این صورت آن را در لذات و شهوات خرج می کنم، گویا نقل به معنا شده است.^۲ در کتاب الغيبة شيخ «والاتصفت به» است.»

اگر گفته شود این روایت مشتمل بر مدح خود راوی است «فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَأَحْمَدِ اللَّهَ»، می گوییم این اشکال نسبت به پدر او وارد نیست.

پس اولاً: روایت «مات في الحيرة» در مورد ابن مهزیار، مجهول است و محمد بن حموی سویدایی مذکور در سند روایت در کتب رجالی ذکر نشده

۱. همان.

۲. یعنی شأن ابن مهزیار بالاتر از آن است که این گونه تعبیر کند.

است؛ پس استناد آقای تستری برای تضعیف روایت ابراهیم بن مهزیار به این روایت صحیح نیست؛ زیرا خود این روایت به دلیل وجود محمد بن حموی، مجهول است.

ثانیاً: اگر این روایت را بپذیریم، در آن آمده است: «فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَكَانَ أَبِيكَ» یعنی پدر او نماینده امام بوده و ایشان امام را درک کرده است؛ پس در دوران حیرت فوت نشده است.

اشکال هشتم

از جمله اشکالات دلالتی مرحوم تستری این است که برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه بوده که هم نام پیامبر است. با اینکه روایات فراوانی از پیامبر و ائمه عليهم السلام مبنی بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت بردن نام ایشان رسیده است.

پاسخ آیت الله صافی

در اخبار صحیح‌ه‌ای به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت بردن نام حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارده نیست.

ما درباره حرمت تسمیه بحث کرده‌ایم. این مسئله از قدیم بین علما مطرح بوده است. شیخ صدوق تسمیه حضرت به نام مخصوص را جایز نمی‌دانست. از متأخرین بین حرّ عاملی و محدث نوری در این مسئله اختلاف شدیدی وجود دارد. مرحوم حرّ عاملی قائل به جواز تسمیه و مرحوم نوری قائل به حرمت تسمیه هستند. آیت الله مکارم شیرازی تسمیه را جایز دانسته و آیت الله صافی حرمت تسمیه را مقید به قیودی می‌دانند. از

استادم، آیت الله وحید خراسانی شنیدم که قائل به حرمت تسمیه است. ما نیز ادله را بررسی کرده و قائل به حرمت تسمیه هستیم. پس اشکال مرحوم تستری این گونه جواب داده شد که غیر از این روایت، روایات صحیحه دیگری نیز وجود دارد که نام حضرت در آن‌ها برده شده است. از طرفی نیز روایاتی دال بر حرمت تسمیه وجود دارد. جمع بین دو دسته روایات به این است که حرمت تسمیه مقید به قیودی است.

اشکال نهم

در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان علیه السلام را درک می‌کند. امام نیز به وی دستور می‌دهد که هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. بطلان این مطلب بسیار روشن است.

جلسه نوزدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان و حوادثی بود که در ارتباط با آن در آخرالزمان به وقوع می‌پیوندد. روایت چهارم، روایت ابن مهزیار بود که مورد اشکالات سندی و دلالی دو نفر از اعلام طائفه، مرحوم خوبی و مرحوم تستری، قرار گرفته است. البته اکثر اشکالات از مرحوم تستری است.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال دهم

در این خبر آمده است که امام عصر علیه السلام در آرزوی دیدار با ابراهیم بن مهزیار بوده است. این در حالی است که برای آن حضرت امکان دیدار با مردم وجود دارد، ولی مردم از چنین امکانی برخوردار نیستند.

پاسخ آیت الله صافی

بین علاقه دیدار و اراده دیدار، تفاوت است. امکان دارد مانعی در میان باشد که از دیدار جلوگیری کند.

ادامه اشکال

سپس همان اشکال هشتم را مطرح می‌کنیم: برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان علیه السلام بوده که هم نام پیامبر است. با اینکه روایات فراوانی از پیامبر و ائمه علیهم السلام مبنی بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت بردن نام ایشان رسیده است.

پاسخ آیت‌الله صافی

آری، در اخبار صحیح‌ه‌ای به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت بردن نام حضرت نیز در روایاتی وارد شده است. ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد، روایت ابن مهزیار شامل نهی وارده نیست.

اشکال یازدهم

علی بن مهزیار در شهر یثرب در پی دیدار با امام زمان علیه السلام است، با اینکه وی در دوران غیبت امام به سر می‌برد و هر شیعه‌ای می‌داند امکان دیدار وجود ندارد.

پاسخ آیت‌الله صافی

باید توجه داشت که دو نوع دیدار وجود دارد: یکی دیدار آشکار (برای همه محقق شود) و یکی دیدار غیرآشکار. مسلم است که در دوران غیبت کبرا دیدار آشکار و عیان برای همه امکان ندارد، ولی ممکن است برای عده‌ای خاص اتفاق بیفتد؛ چنان‌که در کتاب غیبت، بابی تحت عنوان «من راه عیانا» به این مسأله پرداخته شده است.

ملاقات با امام زمان علیه السلام برای بعضی از خواص اتفاق افتاده است و ممکن است برای عده‌ای دیگر نیز اتفاق بیفتد. البته اثبات آن کار آسانی نیست. شیخ طوسی در مقدمه کتاب شریفشان در جواب اشکال اهل سنت که می‌گویند: امام زمان علیه السلام از خوف دشمنانش غایب شده، چرا برای اولیایش آشکار نیست؟ می‌فرماید: چه کسی گفته است که امام برای اولیایش مخفی است؟ ملاقات‌ها در دوران غیبت کبرا برقرار است؛ اما مأمور به گفتن نیستند.

داستان تشریف دخیل علی

جریانی را مرحوم والد در پشت جلد کتاب الاربعون من الاربعین به خط خودشان نوشته‌اند. اگرچه وجاده است، ولی بی‌شک به خط خودشان بوده و ما نیز از ایشان اجازه نقل داریم. البته یادداشت ایشان نخست با عنوان «الحکایة الاولى» است. معلوم می‌شود حکایات دیگری را نیز تدوین کرده بوده‌اند که متأسفانه مفقود شده است. ایشان در پشت جلد کتاب خطی یاد شده می‌نویسد:

«از جمله داستان‌هایی که به ظهور امام زمان علیه السلام مژده داده، جریانی است که در روز شنبه هفتم ذیقعد سال ۱۳۵۹ هجری قمری در نجف اشرف شنیدم. در آن روز داماد بزرگوار استادمان، آیت‌الله اصفهانی - دام‌ظله - از دنیا رفت. من و برادر گرامی‌ام، علامه شیخ محمدتقی بروجردی، برای شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم به خارج از شهر نجف رسیدیم. در آنجا از مردم کناره گرفته و در گوشه‌ای نشستیم. ناگهان چشمم به سیداسماعیل نوری - نورالله مرقده - افتاد. رو به برادرم کرده، گفتم: شنیده‌ام برای ایشان در صحن کاظمین جریانی شگفت رخ داده است؛ دوست دارم آن را از زبان

خودش بشنوم. اگر مایل هستی با یکدیگر به محضر وی برویم؟ او نیز پذیرفت. به اتفاق یکدیگر نزد سید نوری رفتیم و پس از سلام و عرض اخلاص، درخواست کردیم آن جریان را برای ما بازگو کند. سید نوری موافقت کرد و جریان را این گونه شرح داد:

«در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ قمری به حرم مطهر کاظمین علیهما السلام مشرف شدم. ناگهان حالت عجیبی پیدا کردم، به گونه ای که نتوانستم در حرم بمانم. لذا از آنجا بیرون آمده و با اندوه و ناراحتی در گوشه ای از صحن مطهر، نزدیک باب المراد، نشسته و در اندیشه فرورفتم. ناگهان عربی که عقالی (لباس مخصوص عرب ها) بر سر و کفشی عربی به پا داشت، نزد من آمد. پس از سلام، با کمال ادب و فروتنی در برابرم نشست و کفش خود را درآورد و پشت سرش نهاد. من از ادب و متانت او بسیار شگفت زده شدم. از وی پرسیدم: اهل کجایی؟ پاسخ داد: از اهالی نجد (حجاز) هستم.

نام او را پرسیدم. گفت: علی، اما در جمع خانواده، مرا «دخیل علی» می نامند. گفتم: به چه مناسبت؟ گفت: در اثر جریانی که برایم رخ داده است. سپس افزود: در نوجوانی، روزی پدرم به من گفت: فرزندم، آیا آمادگی داری به زیارت [قبر] امیرمؤمنان علیه السلام برویم؟ گفتم: هرچه دستور دهید، اجرا می کنم. به اتفاق پدرم به زیارت مرقد مطهر آن حضرت رفتیم. وقتی از زیارت فارغ شدیم، پدرم گفت: من در این شهر (نجف) دوستی دارم، خوب است به دیدار وی برویم. دوست او شیخ محمد طه نجف بود و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. به آنجا رفتیم. شیخ از ما به گرمی استقبال کرد و بسیار شادمان شد. از پدرم پرسید: آیا ایشان فرزند شما است؟ پدرم پاسخ داد: آری. فرمود: نامت چیست؟ گفتم: علی. به من مهربانی کرد و دست نوازش بر سرم کشید و به پدرم فرمود: نام او را «دخیل علی» بگذار.

این جریان گذشت و پدرم پس از مدتی از دنیا رفت.

روزی من در نهایت غم و اندوه، در گوشه‌ای نشسته بودم که ناگهان شخصی نزد من آمد و مرا به نام دخیل علی صدا زد و گفت: ای دخیل علی، امام زمان، تو را احضار کرده است... به اتفاق او از شهر خارج شدیم. ناگهان خود را در جایی ناآشنا یافتیم. از دور نگاهم به خیمه بزرگی افتاد. به سمت آن رفتیم و وارد آنجا شدیم. پله‌های زیادی را در آنجا دیدم. هنگامی که خواستم بالا بروم، کسی مرا صدا زد. وارد شدم و عده دیگری را نیز در آنجا دیدم.

حضرت ولی عصر علیه السلام در آن مکان جلوس فرموده بود. دو طرف ایشان افرادی حضور داشتند. به حضرت سلام کردم. ایشان سلام مرا پاسخ داد. خودم را روی دست و پای آن حضرت انداخته و آن‌ها را غرق بوسه کردم. حضرت به من فرمود: بنشین. اطاعت کردم و نشستم. یک بار دیگر به من فرمود: بنویس. من که پیش‌تر بی سواد بودم و توانایی خواندن و نوشتن را نداشتم. ناگهان دیدم در کنارم قلم و دوات و کاغذ آماده شد. قلم و کاغذ را به دست گرفتم تا فرمانش را اطاعت کنم. در شگفت بودم هرچه حضرت می‌فرمود، آن را به سرعت می‌نوشتم... نام چند تن را نوشتم و به راحتی می‌خواندم. چون از نوشتن فارغ شدم حضرت به من اجازه مرخصی داد. من از حضور آن بزرگوار رفتم.

پس از گذشت چند روز دوباره همان شخص نزد من آمد و گفت: ای دخیل علی، فرمان امام زمانت را اجابت کن. فوری از جای برخاستم و همراه او حرکت کردم. به آن مکان رسیدم. تعداد زیادی اسب را در آن منطقه بسته دیدم. وقتی وارد مجلس شدم، چشمم به حضرت افتاد. از افرادی که اطراف وی نشسته بودند دو شخصیت بزرگوار توجه مرا به خود

جلب کرد. درباره آن‌ها جويا شدم. گفتند: اولی حضرت خضر و دومی حضرت عیسی علیه السلام هستند. آنگاه حضرت ولی عصر علیه السلام با جمعیت حرکت کرد و به سوی من آمدند. من نیز به اتفاق آنان به راه افتادم. دوران جنگ جهانی بود. در آنجا نیروهای دشمن را دیدم که در یک سو صف بسته و آرایش نظامی گرفته بودند. امام زمان علیه السلام و یارانش را نیز در صف دیگر و روبه روی آنان دیدم که به آرایش نظامی پرداخته بودند. به حضرت عرض کردم: آیا به من اجازه جهاد و نبرد در رکابتان را می‌دهید؟ فرمودند: هنوز تعداد کامل نیست.^۱

سید نوری می‌گوید: به او گفتم: تعداد یارانش چند نفر بودند؟ گفت: بیش از سیصدتن بودند. سپس گفت: جناب نوری، من از سوی امام زمان علیه السلام مأموریت یافتم به تو مژده دهم که گشایش و فرج نزدیک است. سید نوری می‌گوید: او پس از بیان این جریان و ابلاغ پیام حضرت، ناگهان از نظر ناپدید شد.»

این قضیه شواهد صدق دارد و سند آن را نیز تا خود مرحوم سید اسماعیل نوری ذکر کرده‌اند. پس ملاقات با امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبرا برای افراد خالص بعید نیست.

پرسش از استاد:

تعبیری که در روایات در مورد امام عصر علیه السلام «و ما بثلاثین من وحشة» آمده، خود مؤید این است که همیشه افرادی همراه امام زمان علیه السلام هستند؟

۱. شایان ذکر است که عدد ۳۱۳، ظرف تحقق ظهور است؛ نه شرط تحقق آن.

پاسخ استاد:

این تعبیر دو تفسیر دارد: یکی اینکه کسی که در سن سی سالگی باشد، جوان است و نگرانی و ترس نداشته باشد. البته این تفسیر، تفسیری دور از ذهن است. اما تفسیر معروف و مقبول آن، این است که لااقل سی نفر همیشه همراه حضرت ولی عصر علیه السلام هستند. صاحب کشف الغمة عبارت زیبایی دارد: «یحل و یرتحل بالخدم و الحشم» تشکیلات و افرادی همراه امام هستند. جای تعجب است از بعضی که سعی دارند مکان امام عصر علیه السلام را جزیره خضراء بیان کنند. در حالی که این گونه نیست و قضیه ای نیز که در این زمینه مطرح شده اعتباری ندارد؛ بلکه امام در شهرها رفت و آمد دارند و همچنان نیز در دوران غیبت کبرا تنها نیستند.

ادامه پرسش:

پس روایت «ألا و من ادعی المشاهدة قبل الصیحة و خروج السفیانی فهو مفتر کذاب» مربوط به غیب کبرا است و قضیه علی بن مهزیار در زمان غیبت صغرا بوده است؟

پاسخ استاد:

این روایت را مرحوم نوری در آخر جلد ۵۳ بحار الانوار (جنة المأوی) آورده و پیرامون آن بحث و وجوهی را ذکر می کند. اجمال مطلب اینکه الف و لام در «المشاهدة» الف و لام عهد است؛ یعنی مشاهده ای که سمری داشت؛ یعنی مشاهده همراه با ادعای نیابت؛ یعنی هرکس که ادعای نیابت خاص بکند دروغ گو است.

ادامه پرسش:

متبادر از مشاهده، همان ادعای دیدن است، نه ادعای نیابت؟

پاسخ استاد:

گاهی از ظاهر، به استناد قرائن، رفع ید می‌کنیم. روایات مربوطه یکی دو تا نیست. شیخ طوسی ملاقات‌های زیادی را نقل می‌کند. شیخ صدوق و مرحوم مجلسی ملاقات‌های دیگری را نیز نقل می‌کنند. در نتیجه ما قطع داریم که در دوران غیبت کبرا مشاهدات و ملاقات‌هایی انجام شده است. روایات متواتر است و باید بگوییم تواتر معنوی بر این است که ملاقات‌هایی صورت گرفته است. لاقلاً می‌توان گفت که تواتر اجمالی بر این گونه ملاقات‌ها داریم؛ یعنی بعضی از آن ملاقات‌ها قطعی است. به همین دلیل از ظاهر این روایت رفع ید می‌کنیم؛ اگر آن را رد نکنیم. هرچند جای رد نیز دارد؛ چون مشخص نیست احمد بن مکتب در سند آن چه کسی است. البته ما این توقیع را قبول داریم؛ ولی آن را با توجه به تواتر معنوی یا اجمالی در ثبوت ملاقات‌ها توجیه می‌کنیم.

اشکال دوازدهم

در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان علیه السلام را درک کرده و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهور به همراه برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. بطلان این مطلب بسیار روشن است.

پاسخ

عبارتی که در روایت آمده و می‌گویید: «إذا بدت لك أمارات الظهور و التمكن فلا تبطى ياخوانك عثا و باهر المسارعة إلى منار اليقين و ضياء مصابيح الدين...»، دلالت بر این ندارد که مخاطب امام در آن زمان، زنده است. افزون بر اینکه نظایر این مطلب در دیگر احادیث نیز وارد شده است؛ مانند: «فان أدركت ذلك الزمان.» در چنین مواردی، مقصود اصلی بیان وظیفه کسی است که آن زمان را درك می‌کند. بنابراین، پاسخ ما در این روایت، همان پاسخی خواهد بود که شما در این موارد خواهید داد.

جلسه بیستم

بیان نتیجه پیرامون روایت چهارم

ما روایت علی بن مهزیار را رد نمی‌کنیم؛ زیرا اولاً: شواهد دارد. ملاقات‌های غیراختیاری با امام به تواتر ثابت شده و جای انکار آن‌ها نیست. این نیز یکی از ملاقات‌هایی بوده که اتفاق افتاده است. یعنی اصل این ملاقات را به تواتر ملاقات‌ها قبول داریم. ولی بحث در تفصیلات این ملاقات است. جدای از اینکه خود ملاقات‌ها به تواتر ثابت شده و این خود شاهد صدق است.

سه نفر از بزرگان ما که دو نفر از آن‌ها صاحب کتب اربعه هستند، شیخ صدوق، شیخ طوسی و مرحوم طبری این قضیه را نقل کرده و هیچ حاشیه یا تعلیقه‌ای بر آن ننوشته‌اند. در حالی که کمال الدین و الغیبة کتاب‌هایی اعتقادی هستند؛ لذا اگر این روایت ایرادی داشت، به آن اشاره می‌کردند. در حالی که آن بزرگواران گاهی روایاتی را نقل کرده و می‌فرمایند: این روایت از طریق ما نیست و ما تنها از باب اتمام حجت بر مخالفان نقل کرده‌ایم. بنابراین، از اینکه این بزرگان هیچ ایرادی به این روایت نگرفته و آن را تأیید کرده‌اند، اگر قطع پیدا نکنیم، لااقل ظن به وقوع این قضیه پیدا می‌کنیم.

اما در مورد تفصیلات، اگر شواهدی بر آن‌ها باشد قبول و چنانچه مطلبی

برخلاف معتقدات داشته باشد، تفکیک می‌کنیم (تفکیک در حجیت). البته در این روایت، مطلبی برخلاف معتقدات نیست؛ جز برادر داشتن امام عصر علیه السلام که آن نیز مغایر معتقدات نیست. لکن نسبت به همین مطلب نیز می‌توان تفکیک ایجاد کرد.

اما در مورد جریانات آذربایجان با نقل این چهار روایت، استفاضه‌ای درست می‌شود که در آذربایجان حوادثی رخ می‌دهد. اگر قبول کنیم که آذربایجان در این روایات آذربایجان ایران نیست، بلکه جمهوری آذربایجان منظور است، اصل اینکه آذربایجان جولانگاه حوادثی خواهد بود، از این روایات استفاده می‌شود. اصل قضیه را قبول داریم اما جزئیات آن بستگی به شواهد دارد.

روایت پنجم

«حدثنا عبد الخالق بن زید بن واقد عن أبيه عن مكحول عن النبي صلى الله عليه وآله قال: للترك خرجتان: خرجة يخربون أذربيجان، و الثانية يربطون خيوهم بالفرات، لا ترك بعدها.»^۱

«مکحول از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است: برای ترک‌ها^۲ دو خیزش است که در یکی از آن‌ها، آذربایجان ویران می‌شود. خیزش دوم آن‌ها به اشغال فرات می‌انجامد. بعد از آن حرکت نظامی دیگری نخواهند داشت.»
ظاهر این روایت این است که آذربایجان توسط کشور سومی ویران می‌شود.

۱. ابن حماد، فتن، ص ۱۴۵.

۲. ترک در روایات اشاره به مغول‌ها و چینی‌ها دارد.

بررسی سند روایت

«حدثنا عبد الخالق بن زيد بن نواد عن أبيه عن مكحول عن النبي ﷺ قال: ...»

عبد الخالق بن زيد بن واقد

ایشان در منابع ما ذکر نشده است. در مصادر اهل سنت فقط در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی - که تعلیقه‌ای بر میزان الاعتدال ذهبی است - گفته شده است: «لین»^۱ نسائی درباره او گفته است: «لیس بثقة». بخاری گفته است: «منکر الحدیث». ابوزرعه گفته است: «شیخ»^۲ ابی حاتم گفته است: «ضعیف الحدیث»^۳ ابن ابی حاتم گفته است: از پدرم در مورد او سؤال کردم، گفتم: «منکر الحدیث لیس بقوی». گفتم: حدیث او را بنویسم؟ گفت: «رجفا»^۴ عقیلی او را در زمره ضعفا ذکر کرده است. دارقطنی او را جزو کسانی که منکر نقل می‌کنند، آورده است. ابونعیم اصفهانی گفته است: او ارزشی ندارد.^۴

پس راوی این روایت، شخصی است که شیعه و سنی او را قبول ندارند. آری تعدد نقل موجب استفاضه است و چون روایات به حد استفاضه برسد دیگر نیازی به بررسی سندی نیست، ولی مورد استفاضه اصل وقوع حوادث در آذربایجان است؛ اما تفصیلات آن از زمان و اینکه از ناحیه چه کسانی مورد هجوم واقع می‌شوند، مشخص نیست.

۱. لین؛ یکی از مراتب تضعیف است.

۲. شیخ؛ یکی از الفاظ تضعیف است.

۳. کنایه از احتیاط است.

۴. اصفهانی، ابونعیم، لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۶۲.

زید بن واقد

یحیی بن معین و ابوحاتم از عامه او را توثیق کرده‌اند. البته توثیقات عامه برای ما ارزشی ندارد؛ چون مبنای توثیق آنان با ما فرق دارد.

مکحول

در کتب رجال سه فرد به نام مکحول ذکر شده است:

۱. یکی مکحول شامی است که جزو طبقه سه یا چهار است. اگر مقصود مکحول شامی باشد، ایشان نزد عامه خیلی معتبر است. او عرب نیست و روایاتش از پیامبر صلی الله علیه و آله به این دلیل که آن حضرت را ندیده، مرسل است.

۲. اگر مکحول ازدی باشد، او از انس نقل می‌کند و او نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است. پس روایات او نیز مرسل است.

۳. اگر مکحول مولی النبی باشد، ایشان طبق نقل مرحوم نمازی از اصحاب بوده و روایات خوبی را نیز نقل کرده است؛ اما توثیق ندارد. طبق نقل مرحوم تستری معلوم نیست از اصحاب باشد.

پس روایت مرسل است. بر فرض هم که ایشان مکحول از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابر نظر امامیه همه صحابه عادل نیستند؛ بلکه باید مورد سنجش و ارزیابی قرار بگیرند. پس این روایت از نظر سند مورد اشکال است.

پرسش از استاد:

ممکن نیست نعیم بن حماد با سه واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل کند. از همین رو آیا این گونه نیست که باید افرادی در سلسله سند حذف شده باشند؟

پاسخ استاد:

بله این اشکال وارد است. بخاری هم عصر وی است. از افتخارات او است که در کتابش ثلاثیات دارد؛ یعنی روایات که با سه واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. البته کم و معدود هستند. این اشکال در مورد ثلاثیات بخاری نیز مطرح است.

در تهذیب الکمال درباره مکحول چنین آمده است: «مکحول الشامی؛ م ۴»؛ میم، یعنی مسلم و چهار تا از کتب اربعه غیر از بخاری. او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت مرسل روایت نقل می‌کند. از ابی بن کعب نیز روایت نقل می‌کند، ولی او را ندیده است؛ یعنی مرسل نقل می‌کند. وی از انس و ابراهیم بن ابی حنیفه از او نقل می‌کند. می‌گوید: او اصالتاً اهل هرات بود. ابن سعد او را در طبقه سوم و تابعین اهل شام ذکر کرده است. به اعتقاد سعید، او فقیه دوران هشام بن عبدالملک بوده است. او فقیه اعلای آن‌ها بود. مکحول امام اهل شام بود. عجلی درباره او گفته است: «تابعی ثقة».

بخاری از او در کتاب القرائة روایت نقل می‌کند.

مکحول ازدی

مکحول ازدی از انس و عبدالله بن عمر نقل می‌کند. ابن معین گفته است: او ثقة است. ابوحاتم گفته است: مکحول ازدی نزد ما توثیق ندارند.

مکحول مولی النبی

مرحوم نمازی درباره مکحول زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «عدّ من الصحابة و من موالی رسول الله صلی الله علیه و آله. و فی الخصال باب السبعین عنه قال: قال أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: لقد علم المستحفظون من أصحاب

النبي محمد ﷺ أنه ليس فيهم رجل له منقبة إلا وقد شركته فيها وفضلته. ولي سبعون منقبة لم يشركني فيها أحد منهم. قلت: يا أمير المؤمنين فأخبرني بهنّ. فقال - الخ، و ذكر السبعين بتمامه. و روايته تفسير الأذن في قوله تعالى: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» بأذن أمير المؤمنين ﷺ. و قيل له: إن النبي ﷺ قال: يكون بعدي اثنا عشر خليفة؟ قال: نعم. و سائر رواياته في ذلك. ملاقاته لمولانا السجاد ﷺ في الشام و قوله له: كيف أمسيت. و الظاهر اتّحاده مع مكحول بن إبراهيم الراوي عن يحيى بن عبد الله بن الحسن المذكور في مدينة المعاجز. و لمكحول بن إبراهيم رواية كريمة تقدّمت الإشارة إليها في أحمد بن زيد. و لكن عدّه ابن أبي الحديد من المبغضين لعليّ ﷺ.^۱

«او را از اصحاب و موالی (آزادشدگان) پیامبر اکرم ﷺ شمرده اند. در خصال در باب سبعین روایتی از او از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است که گفت: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: همه اهل حفاظ و اهل علم از اصحاب پیامبر ﷺ می دانند که در بین آنها کسی نیست که برای او منقبتی باشد مگر اینکه من با او در آن شریک و برتر هستم. برای من هفتاد منقبت است که احدی از آنها در آن مناقب با من شراکت ندارد. گفتم: ای امیرالمؤمنین مرا به آنها خبر بده پس هفتاد منقبت را ذکر کرد.

از او در تفسیر «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» روایت شده است که مقصود از «أذن» امیرالمؤمنین ﷺ است. به او گفته شده است که آیا چنین حدیثی از پیامبر شنیده ای که فرموده باشند: بعد از من دوازده خلیفه هستند؟ گفت: بله. ملاقات او با امام سجاد ﷺ در شام و اینکه به امام گفت: حالتان

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۴۹۱.

چطور است؟ ظاهر، اتحاد او با مکحول بن ابراهیم است. مکحول بن ابراهیم روایت کریمه‌ای دارد که در احمد بن زید به آن اشاره شد. لکن ابن ابی الحدید او را از دشمنان علی علیه السلام شمرده است.^۱»

۱. البته این اشتباه است. مکحولی که مبغض علی علیه السلام بوده مکحول شامی است.

جلسه بیست و یکم

ادامه بررسی سند روایت پنجم

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان بود و روایت پنجم را از فتن ابن حماد نقل کرده و با اغماض از خود ابن حماد و کتابش، به بررسی سند آن پرداختیم. چند نفر در سند ذکر شده است که نامی از آن‌ها در کتب رجالی ما نیست. این روایت را مکحول به صورت مستقیم از پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند. عرض کردیم که سه مکحول وجود دارد. مکحول شامی و مکحول ازدی هرچند از نظر اهل سنت ثقه هستند اما توثیق آن‌ها برای ما ارزشی ندارد. بر فرض قبول وثاقت آن‌ها، این دو تابعی و از طبقه سوم و چهارم بوده و نمی‌توانند بدون واسطه از پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کنند. پس روایت مرسل می‌شود. اما اینکه اگر مقصود از مکحول همان مولی رسول الله باشد را در نظر داریم در ادامه بررسی کنیم.

مرحوم تستری درباره مکحول مولی رسول الله می‌گوید: «قال: عدّه أبو موسى في أصحاب الرسول سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قائلا: مولی النبی سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. و عدّه ابن أبي الحديد في المبعضين لأمير المؤمنين، و روی عن زهير بن معاوية، عن الحسن بن الحسن، قال: لقيت مكحولا فإذا هو مطبوع - يعني مملوء بغضا له فلم أزل به حتى لان و سكن. أقول: جعله من عدّه أبو موسى في أصحاب الرسول سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحدا مع من ذكره ابن أبي الحديد خطأ، فالأول صحابي و

الثاني تابعي. كما أنّ قول أبي موسى في من عدّه: «مولى النبي ﷺ» غلط، بل كان أولاً عبداً للنبي ﷺ ثمّ وهبه لآخر، و «مولى فلان» عبد أعتقه ذلك الفلان. بل أصل عدّه في أصحاب الرسول ﷺ لم يعلم صحّته، فالأصل فيه: أنّ الشيماء بنت حليمة اخته ﷺ من الرضاعة، سببت يوم حنين فوهب ﷺ لها جارية و غلاماً يقال له: مكحول. ذكر ذلك البلاذري^١ وغيره، وهل كان مكحول مسلماً حتّى يصحّ عدّه صحابياً؟ غير معلوم.

ثمّ إنّ معارف ابن قتيبة عدّ في التابعين مكحولين: الأول «مكحول الشامي» مولى امرأة من هذيل أو قيس، قائلاً: كان سندياً لا يفصح و كان يقول بالقدر، مات سنة ١١٣. والثاني «مكحول الأزدي» قائلاً: قال الأصمعي: هو وأبو العالية حميلان، و كان هذا فصيحاً يروي عن ابن عمر^٢ و في الصحاح: الحميل الذي يحمل من بلده صغيراً، و لم يولد في الإسلام. و الظاهر أنّ الثاني المراد؛ و يأتي صاحبه أبو العالية^٣.

«مامقاني می گوید: ابو موسی او را جزو اصحاب پیامبر ﷺ شمرده و گفته است که او آزاد شده پیامبر ﷺ بود. ابن ابی الحدید او را از مبغضین امیرالمؤمنین علیؑ دانسته است. زهیر بن معاویه از حسن بن حسن چنین روایت کرده است: مکحول را دیدم و او مملوّ از بغض امیرالمؤمنین علیؑ بود؛ پس او را رها نکرد تا آرام گرفت (نظرش را عوض کرد). گویم: اینکه مرحوم مامقانی کسی که ابو موسی از اصحاب پیامبر ﷺ شمرده را با کسی که ابن ابی الحدید ذکر کرده، متحد قرار داده، خطا است. مکحول اول،

١. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ١، ص ٩٣.

٢. ابن قتیبة، معارف، ص ٢٥٧.

٣. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ١٥، ص ٢٣٤.

صحابی است و مکحول دوم، تابعی است. همچنان که قول ابوموسی که او را مولی النبی شمرده، اشتباه است؛ بلکه او در اول عبد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله او را به شخص دیگری هبه کرد و او آزادش کرد. اینکه او را جزو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بشماریم، صحیح نیست. اصل قضیه این است که شیما، خواهر رضاعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ حنین اسیر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او غلامی به نام مکحول و کنیزی هدیه داد. این مطلب را بلاذری و غیر او گفته اند. حال اینکه مکحول در آن زمان آیامسلمان بوده که بخواهد صحابی شمرده شود، معلوم نیست.

ابن قتیبه در کتاب معارف دو مکحول را در تابعین ذکر کرده است: اول، مکحول شامی آزاد شده همسر هذیل یا قیس. او گفته است: وی اهل سند بود و فصیح نبود. اعتقاد به قدر داشت و در سال ۱۱۳ فوت کرد. دوم، مکحول ازدی. وی گفته است: اصمعی گفت: او و ابوعالیه هر دو کوچک بودند. او فصیح بود و از ابن عمر روایت می کرد. در صحاح درباره معنای حمیل چنین آمده است: او کسی است که در کوچکی از زادگاهش حمل شد و در اسلام متولد نشد.»

پس مکحول در این روایت، اگر مکحول زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که نه اسلام آوردن و نه صحابی بودن او ثابت نیست؛ و اگر ازدی یا شامی باشد، مضاف بر انحرافات اعتقادی، توثیق ندارد و روایتش از پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل است.

بنابراین ما نمی توانیم جزئیات این روایت را اخذ کنیم. البته می توان آن را جزو روایات مستفیض قرار داد.

روایت ششم

«وَأَخْبَرَ عَنِ خَرَابِ الْبُلْدَانِ - رَوَى قَتَادَةُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا فَقَالَ عليه السلام فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ انْتَخَبْنَا مِنْهُ مَخْرَبٌ سَمَرْقَنْدُ وَخَاخٌ وَخَوَارِزْمٌ وَ أَصْفَهَانٌ وَ الْكُوفَةُ مِنَ الثُّرُكِ وَ هَمْدَانٌ وَ الرَّيُّ وَ الدَّيْلَمُ وَ الطَّبْرِيَّةُ وَ الْمَدِينَةُ وَ فَارِسٌ بِالْقَحْطِ وَ الْجُوعِ وَ مَكَّةُ مِنَ الْحَبَشَةِ وَ الْبَصْرَةُ وَ الْبَلْخُ بِالْغَرْقِ وَ السِّنْدُ مِنَ الْهِنْدِ وَ الْهِنْدُ مِنَ تَبَّتْ وَ تَبَّتْ مِنَ الصِّينِ وَ يَدْشِجَانُ^٢ وَ صَاغَانِي وَ كِرْمَانَ وَ بَعْضُ الشَّامِ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَ الْقَتْلِ وَ الْيَمْنُ مِنَ الْجَرَادِ وَ السُّلْطَانِ وَ سِجِسْتَانَ وَ بَعْضُ الشَّامِ بِالرِّيْحِ^٣ وَ شَامَانُ بِالطَّاعُونَ وَ مَرُو بِالرَّمْلِ وَ هَرَاةُ بِالْحَيَاتِ وَ نَيْسَابُورُ مِنْ قَبْلِ انْقِطَاعِ التَّيْلِ وَ أَذْرَبِيْجَانُ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَ الصَّوَاعِقِ وَ مَجَارًا بِالْغَرْقِ وَ الْجُوعِ وَ حِلْمٌ وَ بَعْدَادُ يَصِيرُ عَالِيهَا سَافِلَهَا.»^٤

«سعید بن مسیب گفت: از امیرمؤمنان عليه السلام در مورد آیه «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا» سؤال شد، فرمود: سمرقند، خاخ، خوارزم، اصفهان و کوفه توسط ترک‌ها خراب می‌شود. همدان، ری، دیلم، طبریه، مدینه و فارس به علت قحطی و گرسنگی از بین رفته و مکه توسط حبشه و بصره و بلخ به سبب سیل خراب شوند. سند توسط هند و هند توسط تبت و تبت توسط چین و یدشجان، صاغانی، کرمان و بعضی شام به

١. بنی اسرائیل (٢٣): ٥٨.

٢. فی المصدر: بدشجان. و لعله مصحف «بدخشان»؛ ر. ک: المراض، ج ١، ص ١٧٢.

٣. فی المصدر: بالزنج.

٤. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٤١، ص ٣٢٥؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ١،

اشغال و کشتار خراب شوند. یمن به سبب هجوم ملخ و سلطان و سجستان و بخشی از شام توسط زنجی‌ها (یا توفان) خراب شوند. شامان به طاعون، مرو به شن، هرات به مارها، نیشابور از جانب انقطاع نیل و آذربایجان به اشغال و صاعقه‌ها ویران می‌شوند. بخارا به غرق و گرسنگی و حلم و بغداد زیرورو می‌گردند.»

این روایت اشاره دارد که آذربایجان در آخرالزمان حوادث سنگینی را متحمل می‌شود. اما آیا می‌توان آن را بر جنگ فعلی آذربایجان که اکنون تمام شده است، تطبیق داد؟ امام علیه السلام این وقایع را به عنوان حوادث قبل از قیامت و نه به عنوان علائم ظهور بیان کردند؛ مگر اینکه بگوییم این دو به هم نزدیک هستند.

چون این روایت در ذیل آیه شریفه نقل شده، خوب است به تفاسیر رجوع کرده، ببینیم پیرامون آن چه بیان کرده‌اند.

مرحوم عروسی حویزی ذیل این آیه، چند روایت نقل کرده است:

۱. «فِي مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» قَالَ: هُوَ الْفَنَاءُ بِالْمَوْتِ.»

۲. «فِي تَفْسِيرِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» قَالَ: إِنَّمَا أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأُمَّمِ، فَمَنْ مَاتَ فَقَدْ هَلَكَ.»

۳. «عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ

مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» قَالَ: بِالْقَتْلِ وَالْمَوْتِ وَغَيْرِهِ.^۱

ظاهراً تعارضی بین این روایات و روایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. در این آیه بعد از «مهلکوها»، «معذبوها» بیان شده است. امام علیه السلام درباره «معذبوها» می‌فرماید که عذاب این مردم به چه چیزهایی است. صاحب جواهر می‌گوید: ^۲ «خداوند عزوجل ما را ادب کرد. چندین شهر در عراق دچار طاعون بودند. عذاب یا ادب هرچه باشد، از خداوند عزوجل می‌خواهیم این بلا را از سر شیعه دور گرداند.»

۱. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۱، صفحه آخر کتاب.

جلسه بیست و دوم

ادامه بررسی روایت ششم

ابن شهر آشوب این روایت را با مرسله از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند. مجلسی نیز آن را در بحار الانوار (جلد ۴۱) آورده است. شاهد بحث ما در این روایت، آذربایجان است که مورد حمله نظامی و بلایای طبیعی (صاعقه) واقع می‌شود. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از صاعقه، حملات موشکی باشد.

بررسی سند روایت

سند این روایت ضعیف است؛ زیرا اولاً: مرسل و مقطوع است؛ چون بین ابن شهر آشوب مازندرانی که در قرن ششم می‌زیسته و قتاده که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده، فاصله زمانی زیاد است. ما نسبت به قتاده و سعید بن مسیب بحث داریم. البته سعید بن مسیب را قبول داریم، هر چند مورد بحث و اختلاف است.^۱ قتاده نیز مورد بحث است. ولی اگر هر دوی آنها نیز مورد تأیید ما باشند، باز مشکل سند حل نمی‌شود؛ چون سند مزبور مقطوعه است. البته ما متن این روایت را کنار نمی‌گذاریم. از این

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۳۱، ص ۳۰۷

جهت که اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام به مغیبات^۱ کم نیست. خداوند عزوجل به رسول خدا صلی الله علیه و آله علم اولین و آخرین را ارزانی فرمود (اودعه علم ما کان و ما یکون إلی انقضاء خلقه)^۲ و آن حضرت نیز این علم را به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کرد (اودعه علمه و حکمته).^۳

این روایت شواهد و مؤیدات زیاد و تواتر معنوی یا اجمالی دارد. پس ما این روایت را که اشاره به مغیبات امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، رد نمی‌کنیم. البته ممکن است نسبت به جزئیات آن بحث داشته باشیم.

عبارت مورد شاهد ما در این روایت دارای شواهد و پشتوانه روایتی بوده و مستفیض است؛ از همین رو آن را نیز رد نمی‌کنیم. اما بحث می‌کنیم که آیا این‌ها جزو علامات ظهور است؟ این مطلب در روایت نیست. اگر جزو علامات ظهور است، آیا جزو علائم حتمی است؟ اگر حتمی نیز باشد، آیا جزو علائم مقارن است یا نه مثل سقوط عباسیان فاصله زمانی دارد؟ و آیا مقصود از آذربایجان در این روایت جمهوری آذربایجان است یا شمال غربی ایران؟ همه این‌ها مورد بحث و احتمال است؛ بنابراین ما نمی‌توانیم به قطع بگوییم که حوادث فعلی آذربایجان بر این روایات تطبیق دارد. در نتیجه، بر فرض پذیرش روایات مزبور، هیچ ارتباطی با جمهوری آذربایجان ندارد؛ بلکه تنها در حد احتمال است.

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۳۱۲ تا ۳۳۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. دعای ندبه.

۳. همان.

جلسه بیست و سوم

ادامه بررسی سند روایت ششم

قتاده

قتاده در کتب رجالی ما مطرح نشده، از نظر عامه نیز مشکل دارد. ولی با توجه به اینکه در اسناد روایات مهدویت - هرچند که در طرق روایات عامه است - بیش از شصت بار نام او آمده است؛^۱ لذا نمی‌توان به راحتی از کنار او بگذریم. البته با این حرف نمی‌خواهیم او را تأیید کنیم؛ زیرا بعضی او را رومی به نصب کرده‌اند. اما یکی دو جریان از او نقل شده که حکایت از آن دارد و بیامیرالمؤمنین علیه السلام زاویه نداشته، بلکه از نواصب متنفر بوده است. البته باز هم تأکید می‌کنیم که نمی‌خواهیم او را تبرئه یا تحسین و یا توثیق کنیم.

ما روایت مناقب را می‌پذیریم؛ زیرا مغیبات امیرالمؤمنین علیه السلام به تواتر

۱. اکثر روایات قتاده در دو جلد نخست معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام که مربوط به اسناد روایات نبوی بوده، آمده است. در جلد هفتم نیز نامش در هفت سند آمده است که مجموعاً ۶۸ روایت می‌شود. در جلد اول ۴۴ مورد، در جلد دوم ۲۱ مورد و در جلد سوم ۷ مورد قرار گرفته است.

معنوی به ما رسیده و این نیز جزو مغیبات است. از همین رو ما نسبت به این روایات تواتر اجمالی یا معنوی داریم. در خصوص آذربایجان نیز باز تواتر داریم؛ این گونه که آذربایجان، آبستن و درگیر حوادثی خواهد شد که تفصیلات آن برای ما مشخص نیست. ما علم اجمالی به اصل قضیه داریم. از همین رو راوی آن مثل قتاده اگر ضعیف هم باشد، ضربه و لطمه‌ای به اصل پذیرش روایت نمی‌زند.

روایتی از قتاده در کافی شریف نقل شده است که از استاندار مدینه به این جهت که وی در برابر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام موضع گرفته تعبیر به نزدیکی می‌کند. استاندار در مسائلی که مربوط به عزت اسلام، نبی مکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، موضع گرفته و ایشان ناراحت شده، در مورد او این گونه تعبیر کرده است. استاندار، خالد بن عبدالله قسری، انسانی پست و رذل و کم نظیر در رذالت بود و در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام موضع می‌گرفت.

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطِرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ عَيْسَى بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي فَضِيلُ الْبُرْجُمِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ وَ خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرٌ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ زَمْرَمَ فَقَالَ ادْعُوا لِي فَتَادَةُ قَالَ فَجَاءَ شَيْخُ أَحْمَرَ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ فَدَنَوْتُ لِأَسْمَعَ فَقَالَ خَالِدُ يَا فَتَادَةُ أَخْبِرْنِي بِأَكْرَمِ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَعَزَّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَذَلَّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ أَخْبِرْكَ بِأَكْرَمِ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَعَزَّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَ أَذَلَّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَاحِدَةً قَالَ خَالِدُ وَيْحَكَ وَاحِدَةً قَالَ نَعَمْ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ قَالَ أَخْبِرْنِي قَالَ بَدْرٌ قَالَ وَ كَيْفَ ذَا قَالَ إِنَّ بَدْرًا أَكْرَمُ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا أَكْرَمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلُهُ وَ هِيَ أَعَزُّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا أَعَزَّ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلُهُ وَ هِيَ أَذَلُّ وَقْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَلَمَّا قَبِلْتُ قُرَيْشٌ يَوْمَئِذٍ ذَلَّتِ الْعَرَبُ فَقَالَ لَهُ خَالِدٌ كَذَبْتَ لَعَنُ اللَّهُ إِنْ كَانَ فِي

الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ مَنْ هُوَ أَعَزُّ مِنْهُمْ وَبِكَ يَا قَتَادَةُ أَخْبَرَنِي بِبَعْضِ أَشْعَارِهِمْ قَالَ خَرَجَ أَبُو جَهْلٍ يَوْمَئِذٍ وَقَدْ أَعْلَمَ لِيُرَى مَكَانَهُ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ حُمْرَاءُ وَبِيَدِهِ تُرْسٌ مُدْهَبٌ وَهُوَ يَقُولُ

مَا تَنْتَقِمُ الْحَرْبُ الشَّمُوسُ مِنِّي -

بِازِلٍ عَامِينَ حَدِيثُ السِّنِّ

لِمِثْلِ هَذَا وَلَدَّثَنِي أُمِّي

فَقَالَ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ إِنْ كَانَ ابْنُ أَخِي لِأَفْرَسٍ مِنْهُ يَعْنِي خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَكَانَتْ أُمُّهُ فُشَيْرِيَّةً وَبِكَ يَا قَتَادَةُ مِنَ الَّذِي يَقُولُ أُوْفِي مِيعَادِي وَأَحْمِي عَنْ حَسَبٍ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ هَذَا يَوْمَئِذٍ هَذَا يَوْمٌ أُحِدِ خَرَجَ طَلْحَةُ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ وَهُوَ يُنَادِي مَنْ يُبَارِزُ فَلَمْ يُخْرَجْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ تُجْهَرُونَ بِأَسْيَافِكُمْ إِلَى النَّارِ وَنَحْنُ نُجْهَرُكُمْ بِأَسْيَافِنَا إِلَى الْجَنَّةِ فَلْيَبْرُزَنَّ إِلَيَّ رَجُلٌ يُجْهَرُنِي بِسَيْفِهِ إِلَى النَّارِ وَأُجْهَرُهُ بِسَيْفِي إِلَى الْجَنَّةِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ

أَنَا ابْنُ ذِي الْحَوْصَيْنِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَهَاشِمِ الْمُطْعَمِ فِي الْعَامِ السَّعْبِ

أُوْفِي مِيعَادِي وَأَحْمِي عَنْ حَسَبٍ

فَقَالَ خَالِدٌ لَعَنَهُ اللَّهُ كَذَبَ لِعَمْرِي وَ اللَّهُ أَبُو تُرَابٍ مَا كَانَ كَذَلِكَ فَقَالَ الشَّيْخُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَتُذَنُّ لِي فِي الْإِنْصِرَافِ قَالَ فَقَامَ الشَّيْخُ يُفْرَجُ النَّاسَ بِيَدِهِ وَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ زَنْدِيقٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ زَنْدِيقٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.»^١

«فضیل برجمی گوید: من در زمانی که خالد بن عبدالله امیر مکه بود، در کنار چاه زمزم در مسجد الحرام نشسته بودم. او دستور دادقتاده را پیش من بیاورید. وی که پیرمرد بود، با سر و ریش سرخ نزدش آمد. من نیز نزدیک رفتم

تا سخن آن دو را بشنوم. خالد گفت: ای قتاده، گرامی ترین واقعه عرب، نیرومندترین واقعه عرب و خوارترین واقعه ای که در عرب اتفاق افتاده را برایم بگو. قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند! گرامی ترین واقعه عرب و نیرومندترین آن ها و خوارترین آن ها، همه يك واقعه بوده است. خالد گفت: وای بر تو چگونه همه آن ها یکی بود؟ قتاده گفت: آری. خدا کار امیر را اصلاح کند (همه یکی بوده است)! خالد گفت: بگو آن واقعه کدام است؟ قتاده گفت: آن واقعه، بدر بود. خالد گفت: چگونه چنین بود؟ قتاده گفت: اما اینکه این واقعه گرامی ترین واقعه عرب بود به خاطر آن است که خدای عزوجل در آن واقعه اسلام و مسلمانان را گرامی و ارجمند کرد. اما اینکه نیرومندترین واقعه بود، چون خداوند اسلام و مسلمانان را بدان واقعه نیرومند و عزیز ساخت. اینکه خوارترین واقعه عرب بود، از این جهت است که با کشته شدن قریش، عرب خوار شد.

خالد گفت: به خدا قسم که دروغ گفتمی؛ زیرا در عرب آن روز عزیزتر از آن ها (کشته شدگان بدر) نیز بودند. وای بر تو ای قتاده، برخی از اشعار آن ها را برایم بخوان. قتاده گفت: ابوجهل در آن روز از لشکر بیرون آمد و بر خود علامتی زده بود که شناخته شود. عمامه سرخی بر سر و سپری که طلاکاری شده بود در دست داشت و می گفت: چگونه جنگ سرکش بتواند از من انتقام کشد که من چون شتر دوساله که دندان نیشش درآمده (در کمال نیرومندی) هستم؟ مادرم مرا برای چنین روزی زاییده است. خالد گفت: دشمن خدا دروغ گفته است، چون برادرزاده من از او دلیرتر بود و مقصودش خالد بن ولید بود. چون مادر خالد بن عبدالله، امیر مکه، قشیری بود.^۱ وای بر

۱. خالد بن ولید نیز از قبیله قشیری بود.

تو ای قتاده! چه کسی می گفت: به وعده ام وفا دارم و از حسب خویش حمایت کشم؟

قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند! این شعر مربوط به آن روز نیست. این شعر مربوط به جنگ احد است هنگامی که طلحه بن ابی طلحه برای جنگ بیرون آمد و فریاد می زد و مبارز می طلبید و هیچ کس به جنگ او نیامد. طلحه گفت: شما چنین می پندارید که با شمشیرهای خود ما را به دوزخ می فرستید و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می فرستیم؟ پس يك تن از شما به جنگ من آید تا مرا با شمشیرش به دوزخ فرستد و من او را با شمشیرم به بهشت روانه کنم. پس علی بن ابی طالب علیه السلام به جنگش آمد و می گفت: منم فرزند کسی که دو حوض [در کنار زمزم برای سقایت حاجیان] داشت؛ یعنی عبدالمطلب. همچنین فرزند هاشم که در سال قحطی مردم را طعام می داد. وفا کنم به وعده ام و از حسب خویش حمایت کنم. خالد - لعنة الله علیه - گفت: به جان خودم دروغ گفته و به خدا ابوتراب چنین نبوده است. قتاده گفت: ای امیر، اجازه بده برگردم. پس آن پیرمرد برخاست و مردم را کنار می زد و می گفت: به خدای کعبه که این مرد بی دین است! به خدای کعبه که این مرد بی دین است!

ما این روایت را رد نمی کنیم؛ زیرا در مقام نقل فضایل و اقرار است. البته با این کار نمی خواهیم او را توثیق کنیم. همانند این روایت از امام باقر علیه السلام نیز درباره وی وارد شده است: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَبَ بِهِ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: ای قتاده، مخاطب قرآن، ما اهل بیت هستیم.»

به هر حال ما این روایت آذربایجان - که راوی آن قتاده است - را می‌پذیریم؛ زیرا اولاً: مغیبات امیرالمؤمنین علیه السلام است و خبردادن از غیب از امام به تواتر، حال یا به تواتر معنوی یا به تواتر اجمالی، به ما رسیده است. پس این روایت را نیز به عنوان اینکه از مغیبات است، رد نمی‌کنیم. خصوصاً آذربایجان را نیز رد نمی‌کنیم؛ چون روایات آن نیز متواتر است.^۱

پس ما قتاده را تزکیه نمی‌کنیم؛ ولی می‌خواهیم بگوییم قتاده چنین موضعی نیز داشته است. تأمل ما نسبت به قتاده به جهت این بود که نام او در اسناد بیش از شصت روایت مهدوی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است.

پرسش از استاد

شیخ عباس قمی فرموده است: از این روایت استفاده می‌کنیم که قتاده از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

پاسخ استاد

روایت اولی نیز که از روضه از کتاب معیشت نقل کردیم، بیانگر این است که ایشان مقامات ائمه معصومین علیهم السلام را رد نمی‌کند. هنگامی که امام باقر علیه السلام به ایشان فرمود: «تو می‌دانی کجا نشستی؟» سپس آیه را خواند و فرمود: «آن‌ها ما هستیم و تو کنار این خانه نشسته‌ای» او این واقعیت را رد نکرد.^۲

۱. تواتر معنوی بر اصل این موضوع که حوادثی در آذربایجان رخ خواهد داد.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط-الإسلامیة)، ج ۶، ص ۲۵۶؛ صدوق، محمد بن علی، مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۵۰؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

ادامه پرسش

ابهت و شکوه امام سبب فراموشی او شد.

پاسخ استاد

شما می خواهید بفرمایید همین که این ابهت را دید برای او بس بود که دیگر نوبت به امتحان امام نمی رسد. آری خود او می گوید: من با فقها و از جمله آنان، ابن عباس، نشست و برخاست داشتم.^۱ نزد هیچ یک از آنها اضطراب و لغزش پیدا نکردم. نزد شما این گونه اضطراب پیدا کرده ام. امام فرمود: خوب می دانی که ما چه کسانی هستیم. می دانی ما انتخاب شدگان خدا هستیم. می دانی ما حجت بر خلائق هستیم. وی به رغم شنیدن این حرف ها اما آن مقامات را رد نکرد.^۲ ولی فرمایش شما نیز صحیح است که دیگر جا نداشت چنین سؤالی را مطرح کند. این نیز به مقدار معرفت او بستگی دارد.

سعید بن مسیب

سعید بن مسیب پرونده سفیدی دارد؛ ولی حیف که نسبت به مهدویت کم روایت است. پس اگر ما پیرامون او بحث می کنیم، خودش موضوعیت دارد؛ اما بررسی او ثمره کمتری در باب مهدویت دارد. مرحوم کُشی می فرماید: «سعید بن المسیب: قال الفضل بن شاذان: ولم

۱. نشست و برخاست با ابن عباس خودش یک عنوان بود.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط-الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۵۶؛ صدوق، محمد بن علی، مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۵۰؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

يكن في زمن علي بن الحسين عليه السلام في أول أمره إلا خمسة أنفس: سعيد بن جبیر، و سعيد بن المسيب... ربه أمير المؤمنين عليه السلام، و كان حزن جد سعيد أوصى إلى أمير المؤمنين عليه السلام؛ فضل بن شاذان گفت: در زمان امام زين العابدين عليه السلام در اوایل امر امام، کسی نبود جز این پنج نفر: سعيد بن جبیر، سعيد بن مسيب، ... امير المؤمنين عليه السلام سعيد بن جبیر را تربيت و جد او به نام حزن، سفارش او را به امير المؤمنين عليه السلام کرد.»

روایات در مدح سعيد بن مسيب

۱. «و منها: ما رواه الكشي في ذيل ترجمته: محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن الحسن بن فضال، قال: حدثنا محمد بن الوليد بن خالد الكوفي، قال: حدثنا العباس بن هلال، قال: ذكر أبو الحسن الرضا عليه السلام، أن طارقاً مولى لبني أمية نزل ذا المروة عاملاً على المدينة، فلقيه بعض بني أمية و أوصاه بسعيد بن المسيب، و كلمه فيه و أثنى عليه، و أخبره طارق أنه أمر بقتله و أعلم سعيداً بذلك و قال له: تغيب، و قيل له تنح عن مجلسك فإنه على طريقه فأبى، فقال سعيد: اللهم إن طارقاً عبد من عبيدك ناصيته بيدك و قلبه بين أصابعك، تفعل فيه ما تشاء فأنسه ذكري و اسمي، فلما عزل طارق، عن المدينة لقيه الذي كان كلمه في سعيد من بني أمية بذی المروة فقال: كلمتك في سعيد لتشفعني فيه فأبيت و شفعت فيه غيري؟ فقال: و الله ما ذكرته بعد أن فارقتك حتى عدت إليك.»^۲

«عباس بن هلال گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: طارق از آزاد شده های بنی امیه

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۳۹.

۲. همان.

بود و از طرف آن‌ها به عنوان استاندار مدینه منصوب شد. عده‌ای از بنی‌امیه با او ملاقات کرده و او را به سعید بن مسیب سفارش و از او تعریف و تمجید کردند. طارق او را خبر داد که مأمور به قتل او است. سعید را به آن آگاه کرد و به او گفت: پنهان شو. به وی گفته شد: به مجلس حاضر نشو! زیرا او دنبال تو است؛ اما او از مخفی شدن ابا کرد. پس سعید گفت: خدایا طارق بنده‌ای از بندگان تو بوده که اختیار او به دست تو و قلب او در ید قدرت تو است. پس آنچه می‌خواهی با او بکن و یاد و نام مرا از یاد او دور کن. پس هنگامی که طارق از استانداری مدینه برکنار شد، آن شخص از بنی‌امیه که با او در مورد سعید صحبت کرده بود با او ملاقات کرد و گفت: در مورد سعید با تو صحبت کردم تا شفاعت مرا نزد او بکنی. پس چنین نکردی و شفاعت دیگری را کردی؟ گفت: به خدا قسم بعد از اینکه از تو جدا شدم به یاد او نیفتادم تا به نزد تو برگشتم.»

یعنی ایشان مستجاب الدعوه بوده است.

۲. «و منها: ما رواه أيضا عن محمد بن قولويه قال: حدثني سعد بن عبد الله القمي، عن القاسم بن محمد الأصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن محمد بن عمر، قال: أخبرني أبو مروان، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: سعيد بن المسيب أعلم الناس بما تقدمه من الآثار وأفهمهم في زمانه؛ امام باقر عليه السلام فرمود: شنیدم پدرم علی بن حسین علیه السلام می‌فرمود: سعید بن مسیب آگاه‌ترین مردم به آثار گذشته و فهم‌ترین مردم زمانش است.»

۳. «و منها: ما رواه الحميري في قرب الإسناد: الجزء ۳، الحديث ۲۵، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: و ذكر عند الرضا عليه السلام القاسم بن محمد خال أبيه و سعيد بن المسيب، فقال عليه السلام: كانا على هذا الأمر؛

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: نزد امام رضا علیه السلام ذکر قاسم بن محمد و سعید بن مسیب شد؛ فرمود: این دو بر این امر (ولایت) بودند.»

۴. «و منها: ما رواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن أحمد، عن إبراهيم بن الحسن، قال: حدثني وهب بن حفص، عن إسحاق بن جرير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان سعيد بن المسيب، و القاسم بن محمد بن أبي بكر، و أبو خالد الكابلي من ثقات علي بن الحسين عليهما السلام؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابوبکر و ابو خالد کابلی از شخصیت های مورد وثوق علی بن حسین علیهما السلام بودند.»

۵. «و منها: ما رواه في المناقب: الجزء ۴، (فصل معجزات علي بن الحسين عليهما السلام)، الحديث ۲۶، عن الروضة سأل ليث الخزاعي سعيد بن المسيب عن إنباه المدينة؟ قال: نعم شدوا الخيل إلى أساطين مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله، و رأيت الخيل حول القبر، و انتهبت المدينة ثلاثا فكنت أنا و علي بن الحسين عليهما السلام نأتي قبر النبي صلى الله عليه وآله فيتكلم علي بن الحسين عليهما السلام بكلام لم أقف عليه، فيحال ما بيننا و بين القوم و نصلي و نرى القوم و هم لا يروننا، و قام رجل عليه حلل خضر على فرس محذوف أشهب بيده حربة مع علي بن الحسين عليهما السلام فكان إذا أوماً الرجل إلى حرم رسول الله صلى الله عليه وآله يشير ذلك الفارس بالحربة نحوه فيموت قبل أن يصيبه... الحديث.»

«ليث خزاعي از سعید بن مسیب خاطرات حمله به مدینه النبی را سؤال کرد. او گفت: بله اسبها را به ستونهای مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله بستند. من اسبها را در اطراف قبر دیدم. سه روز مدینه را غارت کردند. من و

علی بن حسین علیه السلام نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدیم. ایشان به کلامی تکلم کرد که من نفهمیدم. پس بین ما و آن قوم حائلی شد و نماز گزاردیم. ما آن قوم را می دیدیم ولی آن ها ما را نمی دیدند. مردی را سوار بر اسب دیدم که محافظ امام است. هنگامی که یکی از آن ها خواست به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله تعرض کند، آن اسب سوار با شمشیر به او اشاره کرد. پس قبل از آنکه به او اصابت کند از بین رفت.»

۶. «سعید بن المسيّب، سیّد التابعین، جمع بین الحدیث و الفقه، و الزهد و العبادة و الورع، و سئل الزهري و مكحول: من أفضه من أدركتما؟ فقالا: سعید بن المسيّب. و روي عنه أنه قال: حججت أربعين حجة، و قيل: إنه صَلَّى الصبح بوضوء العشاء خمسين سنة. انتهى. و عن تقريب ابن حجر: هو أحد العلماء الأثبات، و الفقهاء الكبار؛ سعید بن مسیب سید تابعین بود که بین حدیث و فقه، زهد، عبادت و ترس از خدا را جمع کرد. از زهري و مكحول سؤال شد: فقيه ترین کسی که شما درک کرده اید چه کسی بود؟ گفتند: سعید بن مسیب. از او روایت کرده است که گفت: چهل حج به جا آوردم. گفته شده است که او به مدت پنجاه سال نماز صبح را با وضوی عشاء خواند. از کتاب تقریب ابن حجر نقل شده است: او یکی از علمای عادل و فقهای بزرگ است.»^۲

عبادت سعید بن مسیب عبادت با معرفت بوده است؛ زیرا در حوادث در کنار امام سجاد علیه السلام بود و سه امام از او تجلیل کرده اند. پس عبادت او نیز با معرفت بوده است. وگرنه همان است که گفته شده «لو أن عبدا صام دهرًا

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (چاپ جدید)، ج ۳۱، ص ۳۰۷.

۲. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۰۵.

قام لیلا و لم یکن بولایة علیّ فکب علی وجهه فی النار» شرط عبادت، ولایت است. عبادت بدون ولایت عبادتی است که مصادیق متعدد و متفاوتی دارد که دیگر عبادت نیست؛ بلکه همان بت پرستی است. عبادتی که خداوند عزوجل از ما خواسته این گونه است که «انما یتقبل الله من المتقین.» امام متقیان نیز علی علیه السلام بوده و ولایت ایشان شرط عبادت است.

جلسه بیست و چهارم

ادامه بررسی سند روایت ششم

اقوال در مورد سعید بن مسیب نزد خاصه متعارض است.

اشکالات مطرح پیرامون سعید بن مسیب

مرحوم شهید ثانی بر خلاصه الاقوال علامه حلی این چنین ایراد می‌گیرد:

۱. «و قال الزین: کیف عنوانه الخلاصة في الأول؟ و قد نقل أقواله في تذكرته و منتهاه بما يخالف الأئمة عليهم السلام و قال المفيد في الأركان: و أما ابن المسيّب، فليس يدفع نضبه؛^۱ چگونه ایشان (سعید بن مسیب) را در قسمت اول خلاصه الاقوال آورده است؟ در حالی که اقوال او را که مخالف ائمه عليهم السلام بوده در تذکره و منتهی نقل کرده است.^۲ شیخ مفید در کتاب ارکان فرموده: اما ابن مسیب ناصبی بودنش دفع نمی‌شود.»

۲. و ما اشتهر عنه من الرغبة عن الصلاة على زين العابدين عليه السلام قيل له أ لا تصلي على هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح؟ فقال: صلاة

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. علامه حلی دو کتاب به نام‌های مختلف الشیعه و التذکره دارد. اولی پیرامون مسائل اختلافی بین فقهای شیعه و دومی در حیطة فقه مقارن است.

رکعتین أحب إلي من الصلاة على هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح. وروي عن مالك أنه كان أباضياً خارجياً؛ آنچه از او مشهور است این است که از نماز بر امام زین العابدین علیه السلام روی گرداند. به او گفته شد: آیا نماز نمی‌گزاری بر پیکر این مرد صالح از اهل بیت صالح؟ گفت: دو رکعت نماز نزد من محبوب‌تر از نماز بر این مرد صالح از اهل بیت صالح است. از مالک روایت شده است که او اباضی و خارجی بود.»

۳. «وقال ابن أبي الحديد: وكان سعيد بن المسيّب منحرفاً عن علي عليه السلام؛ سعيد بن مسیب از علی عليه السلام منحرف بود.»

۴. «فعن عبد الرحمن بن الأسود، عن أبي داود الهمداني، قال: شهدت سعيد بن المسيّب، وأقبل عمر بن علي بن أبي طالب؛ فقال له سعيد: يا ابن أخي! ما أراك تكثر غشيان مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ كما يفعل إخوتك و بنو أعمامك. فقال عمر: يا ابن المسيّب! أكلّمَا دخلت المسجد أجيء فاشهدك؟ فقال سعيد: ما أحب أن تغضب، سمعت أباك يقول: إن لي عند الله مقاما لهُو خير لبيني عبد المطلب ممّا على الأرض من شيء. فقال عمر: وأنا سمعت أبي يقول: ما من كلمة حكمة في قلب منافق فيخرج من الدنيا إلا يتكلّم بها. فقال سعيد: يا ابن أخي، جعلتني منافقاً؟ قال: هو ما أقول لك ثم انصرف.»

«عبد الرحمن بن اسود از ابوداود همدانی نقل می‌کند که گفت: نزد سعید بن مسیب بودم که عمر بن علی بن ابی طالب وارد شد.^۲ سعید به او گفت: ای فرزند برادرم، نمی‌بینم بسیار به مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله بیایی

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. عمر، نامی بود که خلیفه دوم بدون رضایت امام علی عليه السلام بر فرزند ایشان گذاشت.

همان‌گونه برادران و پسرعموهای تو می‌آیند؟ عمر گفت: ای فرزند مسیب، هرگاه مسجد بیایم نزد تو حاضر شوم (به اصطلاح اعلام وصول کنم)؟ سعید گفت: دوست نداشتم که عصبانی شوی. از پدرت شنیدم که می‌گفت: به درستی که من نزد خداوند مقامی دارم که از آنچه روی زمین است برای فرزندان عبدالمطلب بهتر است. عمر گفت: شنیدم پدرم می‌گفت: کلمه حکمتی در قلب منافق نیست مگر قبل از رفتن از دنیا به آن تکلم کند. سعید گفت: مرا منافق قرار دادی؟ گفت: این آن چیزی بود که برای تو گفتم. سپس از او جدا شد.»

جواب از اشکالات

۱. از این روایت نفاق سعید بن مسیب را استفاده کرده‌اند؛ البته خود عمر بن علی محل اشکال و سؤال است.

۲. درباره فتوای سعید بن مسیب باید بگوییم که از روی تقیه و برای حفظ جانش بوده است. یحیی بن ام‌طویل فتاوایی بر طبق مذهب اهل سنت می‌داد. حجاج او را احضار کرد و دستور داد که دست‌ها و پاهای او را قطع کنند؛ اما سعید، جان خود را با فتوای بر طبق نظر عامه نجات داد.

۳. اینکه از او چنین نقل شده: «دو رکعت نماز در مسجد برای من بهتر از نماز بر این مرد صالح از اهل بیت صالح است» گویا تقطیع شده است. اصل آن این‌گونه بوده است:

«و روی عن عبد الرزاق، عن معمر الزهري، عن سعيد بن المسيب و عبد الرزاق عن معمر، عن علي بن زيد، قال: قلت لسعيد بن المسيب: إنك أخبرني أنّ علي بن الحسين عليه السلام النفس الزكية، و أنك لا تعرف له نظيرا؟ قال: كذلك و ما هو

مجهول، ما أقول فيه؟ و الله، ما رأيي مثله. قال علي بن زيد: فقلت: و الله إن هذه الحجة الوكيدة عليك يا سعيد، فلم لم تصل على جنازته؟ فقال: إن القوم كانوا لا يخرجون إلى مكة حتى يخرج علي بن الحسين عليهما السلام فخرج، و خرجنا معه ألف راكب، فلما نزل بالسقيا نزل فصلي فسجد سجدة الشكر، فقال فيها: ^١

«علی بن زید می گوید: به سعید بن مسیب - بعد از اینکه شایعه شد او به تشییع امام زین العابدین علیه السلام نرفته است - اعتراض کردم. گفتم: خودت به من گفتی که علی بن حسین علیهما السلام نفس زکیه است و اینکه تو برای او نظیری نمی شناسی؟ گفت: بله، الان نیز همین را می گویم. امام شخصیت ناشناخته ای نیست. به خدا قسم نظیر او را ندیده ام. علی بن زید گفت: به او گفتم: به خدا قسم این حجت محکم بر تو است ای سعید، پس چرا بر امام نماز نخواندی؟ گفت: مردم به سوی مکه خارج نمی شدند تا اینکه علی بن حسین علیهما السلام خارج شود. پس از او خارج می شدند و همراه او هزار راكب حرکت می کردند و در سقيا فرود آمدیم. حضرت فرود آمد و دو ركعت نماز گزارد. بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند.»

«و في رواية الزهري عن سعيد بن المسيّب، قال: كان القوم لا يخرجون من مكة حتى يخرج علي بن الحسين سيّد العابدین عليهما السلام، فخرج و خرجت معه، فنزل في بعض المنازل فصلّي ركعتين، فسبّح في سجوده، فلم يبق شجر ولا مدر إلا سبّحوا معه! ففرعنا، فرفع رأسه، و قال: يا سعيد، أفرغت؟ قلت: نعم يا ابن رسول الله! فقال: هذا التسبيح الأعظم، حدّثني أبي، عن جدّي، عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: «لا تبقى الذنوب مع هذا التسبيح» فقلت: علّمناه. ^٢

١. همان، ص ١٢٣.

٢. قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٢٥.

«سعید بن مسیب گفت: مردم از مکه خارج نمی شدند تا اینکه علی بن حسین، سید العابدین علیه السلام، خارج شود. سپس حضرت خارج شد و من همراه او خارج شدم. در بعضی از منازل دو رکعت نماز گزارد. در سجده تسبیح گفت. درخت و سنگی باقی نماند مگر اینکه همراه او تسبیح می کردند. ما ترسیدیم. امام علیه السلام سر برداشت و فرمود: ای سعید، آیا ترسیدی؟ گفتم: بله ای فرزند رسول خدا. فرمود: این تسبیح اعظم است که پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من حدیث کرد که فرمود: با این تسبیح گناهان باقی نمی ماند. گفتم: آن را به ما بیاموز.»

«و فی روایة علی بن زید، عن سعید بن المسیب: أنه سبّح فی سجوده، فلم یبق حوله شجرة ولا مدرة إلا سبّحت بتسبیحه، ففرغت من ذلك و أصحابی! ثم قال: یا سعید! إن الله - جلّ جلاله - لما خلق جبرئیل علیه السلام ألهمه هذا التسبیح، فسبّح، فسبّحت السماوات و من فیهن لتسبیحه، و هو اسم الله الأعزّ الأكبر، یا سعید! أخبرنی أبی الحسین علیه السلام عن أبیه، عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن الله - جلّ جلاله - أنه قال: ما من عبد من عبادي آمن بی و صدّق بك فصلی فی مسجدك رکعتین علی خلا من الناس، إلا غفرت له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر؛ فلم أر شاهدا أفضل من علی بن الحسین علیه السلام حیث حدّثنی بهذا الحدیث؛ فلما أن مات شهدت جنازته البرّ و الفاجر و أثنی علیه الصالح و الطالح، و انهالت الناس یتبعونه حتّی وضعت الجنازة. فقلت: إن أدركت الرکعتین یوما من الدهر فالیوم هو، و لم یبق إلا رجل و امرأته، ثم خرجا إلى الجنازة، و وثبت لا صلّی، فجاء تکبیر من السماء، فأجابته تکبیر من الأرض، ففزعت و سقطت علی وجهی! فکتبر من فی السماء سبعا و کتبر من فی الأرض سبعا! و صلّی علی بن الحسین علیه السلام و دخل الناس المسجد، فلم أدرك الرکعتین و لا الصلاة علی علی بن الحسین علیه السلام فقلت: یا سعید! لو کنت أنا لم اختر إلا الصلاة علی علی بن الحسین علیه السلام إنّ هذا هو الخسران

المبین! فبکی سعید ثم قال: ما أردت إلا الخیر، لیتنی كنت صلیت علیه، فأنه ما ربی مثله. و التسبیح هو هذا:

سبحانک اللهم وحنانیک، سبحانک اللهم و تعالیت، سبحانک اللهم و العزّ
 إزاک، سبحانک اللهم و العظمة رداؤک و تعالی سربالک، سبحانک اللهم و
 الکبریاء سلطانک، سبحانک من عظیم ما أعظمک، سبحانک سبّحت فی الأعلى،
 سبحانک تسمع و ترى ما تحت الثرى، سبحانک أنت شاهد کلّ نجوى، سبحانک
 موضع کلّ شکوى، سبحانک حاضر کلّ ملام، سبحانک عظیم الرجاء، سبحانک
 ترى ما فی قعر الماء، سبحانک تسمع أنفاس الحیتان فی قعور البحار، سبحانک
 تعلم وزن الأرضین، سبحانک تعلم وزن الشمس و القمر، سبحانک تعلم وزن
 الظلمة و النور، سبحانک تعلم وزن النبیء و الهواء، سبحانک تعلم وزن الريح کم
 هي من مثقال ذرة، سبحانک قدّوس قدّوس قدّوس، سبحانک عجباً! من عرفک
 کیف لا یخافک؟ سبحانک اللهم و بحمدک، سبحان الله العلیّ العظیم.»^۱

«و در روایت علی بن زید از سعید بن مسیب که گفت: امام
 زین العابدین علیه السلام در سجده اش تسبیح گفت. چیزی باقی نماند مگر اینکه
 با تسبیح او تسبیح می کرد. پس من و دوستانم ترسیدیم. امام علیه السلام فرمود: ای
 سعید، چون خداوند جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به او الهام کرد. سپس
 جبرئیل تسبیح کرد و آسمان ها و آنچه در آسمان ها بود به تسبیح او تسبیح
 کردند. این تسبیح اسم خداوند اعز و اکبر است. ای سعید، پدرم حسین علیه السلام
 از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل مرا خبر داد که خداوند فرمود: هیچ
 بنده ای از بندگان نیست که به من ایمان آورده و تو را تصدیق کرده و دو
 رکعت نماز در مسجد تو به دور از مردم بگذارد، مگر اینکه گناهان گذشته و

آینده او را ببخشم. من شاهی برتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم که این حدیث را برایم نقل کرد.

سپس چون وفات یافت نیکوکار و فاجر برای تشییع جنازه او حاضر شدند و صالح و طالح از او تعریف کردند. تشییع عظیمی پشت سر امام صورت گرفت تا اینکه پیکر مبارک بر زمین گذاشته شد. با خود گفتم: اگر روزی آن دو رکعت را درک کنم امروز باشد. کسی باقی نماند مگر مرد و زنی که برای تشییع خارج شدند. ایستادم تا نماز بگذارم که ناگاه تکبیری از آسمان آمد که تکبیری از زمین آن را جواب گفت. پس ترسیدم و به صورت افتادم. پس اهل آسمان هفت تکبیر و اهل زمین نیز هفت تکبیر گفتند بر علی بن حسین علیه السلام نماز خواندند. مردم داخل مسجد شدند و من نه دو رکعت نماز را درک کردم و نه نماز بر علی بن حسین علیه السلام را. گفتم: سعید اگر من بودم نماز بر علی بن حسین علیه السلام را اختیار می کردم. او گریه کرد و گفت: من جز خیر اراده نکردم. ای کاش بر امام علیه السلام نماز خوانده بودم!...»

از شاخصه های سعید بن مسیب این بود که در زمانی که اموی ها مخالفان را به شدت سرکوب می کردند، بر ضد اموی ها بود. او با سران و ظالمان بنی امیه مشکل داشت و چند بار شلاق خورد؛ زیرا با سلیمان، ولید و عبدالله بن زبیر بیعت نکرد. دختر او را برای ولید بن عبدالملک خواستگاری کردند، نپذیرفت. او را در زمستان سرد برهنه کرده، آب یخ بر روی او ریخته و شلاقش زدند. او همه آن ظلم ها را تحمل کرد. سعید بی شک شخصیت مجهول القدری بود و حرف هایی که در مقام تضعیف او گفته شده، قابل توجیه است.

دفاع سعید بن مسیب از امام علی علیه السلام

«و روی الإسکافی فی نقضه علی عثمانیة الجاحظ عن أبي بكر الأصبهاني، قال: كان دعويّ لبني اميّة لا يزال يشتم علياً عليه السلام فلما كان يوم الجمعة وهو يخطب قال: و الله! إن كان النبي عليه السلام ليستعمله و إته ليعلم ما هو، و لكته كان ختنه. و قد كان سعید بن المسيّب نعس، ففتح عينيه ثم قال: و يحكم! ما قال هذا الخبيث؟ رأيت القبر انصدع و رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: كذبت يا عدوّ الله!»^۱

«ابوبكر اصفهانی گفت: حرام زاده ای از بنی امیه بود که همیشه علی علیه السلام را دشنام می داد. روز جمعه ای بود و او خطبه می خواند. گفت: به خدا قسم اگر پیامبر صلى الله عليه و آله او را به کار می گمارد به جهت لیاقت او نبود. می دانست او چه کسی است؛ لکن او دامادش بود. سعید بن مسیب چرت زده بود. چشمانش را باز کرد و گفت: وای بر شما! این خبیث چه گفت؟ دیدم قبر شکافته شد و پیامبر صلى الله عليه و آله می فرماید: دروغ گفت این دشمن خداوند!»

«و روی مصعب الزبیری فی أنسابه: أنه اتى به مسلم بن عقبة بعد قتله محمد بن أبي جهم و يزيد بن عبد الله بن زععة، لعدم قبولهما البيعة على أن يكونا عبدا قتا ليزيد بن معاوية؛ فعرض عليه مسلم ذلك، فقال: لا أباع عبدا و لا حرا؛ فخنقوه حتى ثقل في أيديهم، فظنوا أنه قد مات، فأرسلوه فسقط؛ ثم أفاق، فقال: لا و الله! لا و الله! فشهد مروان و عمرو بن عثمان عند مسلم أنه مجنون؛ فقال: قد طنت ذلك أرسلوه، فانصرف، فلحقه مروان و عمرو بن عثمان و قالوا: الحمد لله الذي سلمك يا أبا محمد! فقال: اذهبا إليكما! أ تشهدان بالزور و أنا أسمع و تنفسان عليّ بالشهادة! و الله! لا اكلمكما أبدا.»^۲

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۷.

۲. همان.

«مسلم بن عقبه بعد از قتل محمد بن ابی جهم و یزید بن عبد الله بن زعمه به علت اینکه بیعت و اقرار به عبد خالص بودن برای یزید را قبول نکردند، سعید بن مسیب را احضار کرد و از او خواست تا بیعت کند. او گفت: بیعت نمی‌کنم نه با عبد نه با حر؛ او را خفه کردند تا اینکه دستانشان سنگین شد. گمان کردند که او مرده است. او را رها کردند و بر زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد گفت: نه به خدا قسم! نه به خدا قسم! مروان و عمرو بن عثمان نزد مسلم شهادت دادند که او دیوانه است. گفت: من نیز گمان کردم دیوانه است. پس او را رها کردند و برگشتند. مروان و عمرو بن عثمان نزد او آمدند و گفتند: خدا را شکر که سالم هستی ابا محمد. گفت: بروید! شهادت دروغ می‌دهید در حالی که من شنیدم؟ آیا من دیوانه بودم؟! نخیر به خدا قسم در عین صحت و سلامت زیر بار بیعت آن‌ها نرفتم. او تا آخر عمر با آن دو صحبت نکرد.»

«و روی الطبري: أنه لما دخل الوليد بن عبد الملك مسجد المدينة ما ترك في المسجد أحد، و بقي سعيد ما يجترئ أحد من الحرس أن يخرج، فقبل له: لو قت؟ قال: و الله! لا أقوم حتى يأتي الوقت الذي كنت أقوم فيه. قيل: فلو سلمت على الخليفة؟ قال: و الله! لا أقوم إليه. قال عمر بن عبد العزيز: فجعلت أعدل بالوليد في ناحية المسجد رجاء أن لا يرى سعيدا حتى يقوم، فحانت منه نظرة إلى القبلة، فقال: من ذلك الجالس أ هو الشيخ سعيد بن المسيب؟ فجعل عمر يقول: نعم و من حاله و من حاله و لو علم بمكانك لقام فسلم و هو ضعيف البصر. قال الوليد: قد علمت حاله نحن نأتيه فنسلم عليه؛ فدار في المسجد حتى وقف على القبر، ثم أقبل حتى وقف عليه، فقال: كيف أنت أيها الشيخ. فو الله! ما تحرك سعيد و لا قام، فقال: بخير و الحمد لله. قال عمر: فانصرف الوليد و هو يقول: هذا بقيّة

الناس! فقلت: أجل»^۱

«هنگامی که ولید بن عبدالملک وارد مسجد مدینه شد، مسجد را خلوت کردند. همه آنجا را ترک کردند و تنها سعید باقی ماند. احدی از نگهبانان جرئت نکرد او را بیرون کند. به او گفته شد: خواهش می‌کنم بیرون بروید. گفت: به خدا قسم بر نمی‌خیزم تا برنامه‌ام تمام شود. گفته شد: پس بر خلیفه سلام بده. گفت: به خدا قسم سلام نمی‌گویم. عمر بن عبدالعزیز گفت: پس طریق ولید را در ناحیه دیگری از مسجد قرار دادم به امید اینکه او سعید را نبیند. او نگاهی به سمت قبله انداخت و گفت: آنکه نشسته کیست؟ آیا سعید بن مسیب است؟ عمر گفت: بله و چنین و چنان است. اگر می‌دانست شما اینجا هستید بلند می‌شد و سلام می‌داد. چشمانش کم‌سو است. ولید گفت: حال او را دانستیم، ما نزد او می‌رویم و بر او سلام می‌دهیم. پس وارد مسجد شد تا اینکه نزد قبر ایستاد. سپس رو به سعید کرد و گفت: ای شیخ، حالت چطور است؟ به خدا قسم سعید نه حرکتی کرد نه ایستاد. گفت: به خیر و خدا را شکر. عمر گفت: ولید برگشت و می‌گفت: این بقیه مردم است. گفتم: بله همین‌طور است.»

«و روی الحلیة أنّ عبد الملك خطب إلى سعید بنته لابنه الولید حين ولاة العهد، فأبی أن یزوجه، فلم یزل عبد الملك یحتال علیه حتی ضرب مائة سوط فی یوم بارد و صبّ علیه جرّة ماء و ألبسه جبّة صوف؛^۲ عبدالملک دختر سعید را برای فرزندش ولید خواستگاری کرد. سعید قبول نکرد. عبدالملک دستور داد به او صد ضربه شلاق در روز سرد بزنند و کوزه‌ای آب سرد بر او بریزند.»

۱. همان.

۲. همان.

«و روی عن كثير بن المطلب أنه توفيت أهله، فقال له سعيد: هل استحدثت امرأة؟ فقال له: و من يزوجني و ما أملك إلا درهين أو ثلاثة؟ فقال: أنا [إلى أن قال] جاء سعيد في ليلة إلى بابه، و قال: كنت رجلا عزبا و تزوجت، فكرهت أن تبيت الليلة وحدك، فاذا هي قائمة من خلفه. ثم أخذ بيدها فدفعها بالباب، و ردّ الباب، فسقطت المرأة من الحياء. قال: و بنته من أجمل النساء و أحفظ الناس لكتاب الله و أعلمهم بسنة الرسول ﷺ و أعرفهم بحق الزوج. و وجه إليه بعشرين ألف درهم.»^۱

«از کثیرین مطلب روایت شده است که همسرش فوت شد. سعید به او گفت: آیا زنی اختیار کردی؟ گفت: چه کسی برای ازدواج من قدمی برمی دارد، در حالی که جز دو یا سه درهم ندارم؟ گفت: من. گوید: سعید شبی در خانه او رفت و گفت: تو مردی عزب بودی و ازدواج کردی؛ من کراحت دارم که شبی را تنها باشی و دخترش پشت سر او بود. دست دخترش را گرفت و به او تحویل داد. پس زن از حیا خجالت کشید. گفت: دختر او از زیباترین زنان و حافظ کتاب خدا و داناترین مردم به سنت رسول خدا ﷺ و آگاهترین مردم به حق زوج بود. بیست هزار درهم نیز به او داد.»

این مطالب دلالت بر توثیق سعید بن مسیب دارد.

جلسه بیست و پنجم

ادامه بررسی سند روایت ششم

مرحوم تستری می فرماید: «و كان جابر بن الأسود بالمدينة، قد دعاه إلى البيعة لابن الزبير فأبى، فضربه ستين سوطا. و ضربه هشام بن إسماعيل أيضا ستين سوطا، و طاف بالمدينة في تبان من شعر، و ذلك أنه دعاه إليه البيعة للوليد و سليمان بالعهد، فلم يفعل. و كان جدّه حزن أتى النبي ﷺ فقال له: أنت سهل، قال: بل أنا حزن - ثلاثا - قال: فأنت حزن. قال سعيد: فما زلنا نعرف تلك الحزونة فينا. و لم يزل سعيد مهاجرا لأبيه، و لم يكلمه حتى مات. و روى كاتب الواقدي في طبقاته: إن سعيدا كان يفتي و أصحاب النبي ﷺ حي. و عن الزهري: كان لسعيد عند الناس قدر عظيم لخصال: و رع يابس، و نزاهة، و كلام بحق عند السلطان و غيره، و مجانبة السلطان، و علم لا يشاكله علم أحد. و روى أنه كان أحد الفقهاء السبعة، و باقيهم: أبو بكر بن عبد الرحمن، و عروة بن الزبير، و عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، و القاسم بن محمد، و خارجة بن زيد، و سليمان بن يسار. قال: و يقال له: فقيه الفقهاء.»¹

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۹.

«جابر بن اسود در مدینه بود، جابر او (سعید بن مسیب) را برای بیعت با ابن زبیر فراخواند و وی نپذیرفت. پس شصت شلاق به او زد. هشام بن اسماعیل نیز شصت ضربه شلاق به او زد و او را با شلواری از جنس مو در شهر گرداندند؛ زیرا او را به بیعت ولید و ولایتعهد سلیمان فرا خواندند و او نپذیرفت. جد او حزن نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت به او فرمود: تو سهل هستی؟ گفت: بلکه من حزن هستم. سه مرتبه فرمود: پس تو حزن هستی. سعید گفت: آن حزونه را در بینمان نمی شناسیم. سعید نزد پدرش رفت و با او تکلم نکرد تا وفات یافت. زهری گوید: سعید نزد مردم به جهت ویژگی هایی جایگاه والایی داشت؛ از جمله: ورع، پاکی، کلام حق نزد سلطان و غیر سلطان و دوری از هم نشینی با سلطان. مقام علمی ای داشت که کسی به او نمی رسید. نسبت به او گفته می شد: فقیه فقها.»

سپس مرحوم تستری می فرماید: «الرجل جلیل... و أمّا تشکیک الزین و بعض آخر: فلا أثر له - بعد اتفاق أئمة الرجال و أخبار أئمة أهل البيت علی جلاله؛ این شخص بزرگ است. اما تشکیک شهید ثانی و بعضی دیگر بعد از اتفاق بزرگان رجال و اخبار ائمه اهل بیت بر جلال او، اثری ندارد.»

مرحوم مامقانی نیز به تفصیل درباره سعید بن مسیب بحث می کند و می فرماید: «فتلخص ممّا ذکرنا کله أنّ سعید بن المسیب إمامی بشهادة الرضا علیه السلام بذلك، ثقة بشهادة الصادق علیه السلام بأنه من ثقات جدّه السجّاد و کاظم علیه السلام بعده إیّاه من حواریّه، و هو تقی مسموع الدعاء، کما یکشف عنه استجابة دعائه لإنساء الله تعالی طارقاً إیّاه. و عذر الفاضل الجزائری

رحمه الله في عدّه إتياءه في القسم الرابع في الضعفاء واضح عند من ألف طريقته، و درى بمسلكه. و قول الفاضل المجلسي رحمه الله في الوجيزة: إنّه مختلف فيه... حرفة العاجز، و إلا فالمجتهد يلزمه الفحص و الجزم بما ترجّح في نظره.

لكن بعد ذلك كلّه لا يخفى عليك: إنا لا نعتمد من روايات سعيد بن المسيّب إلا على ما كان من طرفنا خاصّة دون ما كان من طريق العامّة، و لذلك لمّا ظهر لنا بالتتابع البالغ من ابتناء مذهب العامة من بدو الأمر على جعل الأخبار و آثار الكذب، و الاختلاق على أكثرها لائحة. مثل ما رووا عن النبي ﷺ من أنّ أبا بكر و عمر سيّدا كهول أهل الجنّة، فإنّ النقيذ البصير يجد أنّه من المجعولات؛ ضرورة أنّ من ضروريات الدين المتواتر بها الأخبار عن الصادق الأمين: «إنّ أهل الجنة جرد مرد ليس فيهم كهل و لا شيخ»، و إلا لقال عليه السلام في حق الحسنين عليهما السلام: إنهما سيّدا كهول أو شيخو أهل الجنة، لأنّهما حين الفوت كانا بعد سنّ الكهولة و في سن الشيخوخة، و إنّما عبّر عنهما بسّيدي شباب أهل الجنة؛ لأنّهم كلّهم شبّان، و المراد به مقابل الشابات، و حيث إنّ عادتهم اختلاق الأخبار، و وجدوا سعيد بن المسيّب مفتيا على مذهبهم، و زعموا كونه منهم، و وجدوه معروفا بالتقوى و العبادة و الورع و الزهادة، اختلقوا عنه أخبارا في أصولهم و فروعهم، لم ينطق بشيء منها لسانه، و لم يع قلبه، و لم تستحضره روحه. و قد بالغنا في التبع في الأخبار المروية عنه فوجدنا أكثرها من هذا القبيل، و لذا لا يبقى لمؤدّ - لا يدين الله تعالى بالهوى - و ثوق بالأخبار المرويّة عنه من طرق العامّة.^١

«از آنچه ذکر کردیم استفاده می شود که سعید بن مسیب امامی (شیعه)

١. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال (چاپ جدید)، ج ۳۱، ص ۳۲۸.

است؛ به خاطر شهادت امام رضا علیه السلام به آن. همچنین او ثقه است؛ به دلیل شهادت امام صادق علیه السلام به اینکه او از ثقات جدش امام سجاد علیه السلام بود. همچنین به شهادت امام کاظم علیه السلام به اینکه او را از حواریون امام سجاد علیه السلام شمرد.^۱ او شخصی باتقوا و مستجاب الدعوه بوده است. همان گونه که دعای او در مورد طارق اجابت شد که خداوند یاد او را از طارق فراموش کند. عذر فاضل جزائری در اینکه او را در قسم چهارم از ضعفنا قرار داده، نزد کسی که مبنا و مسلک ایشان را بداند، روشن است. قول فاضل مجلسی در وجیزه مبنی بر اینکه او مورد اختلاف است، حرفه عاجز است. مگر نه بر مجتهد لازم است که فحص کند و جزم پیدا کند به آنچه در نظرش رجحان دارد؟^۲

لکن پس از همه این مطالب پنهان نماند که ما تنها بر روایاتی از سعید بن مسیب اعتماد می‌کنیم که از طریق خاصه نقل شده باشد و بر روایاتی که از طرق عامه نقل شده اعتماد نمی‌کنیم؛ زیرا برای ما به تتبع بسیار ظاهر شده است که ابتدای مذهب عامه از همان شروع کار بر جعل اخبار و آثار کذب و اختلاق بود؛ مانند: آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که ابوبکر و عمر سید شیوخ اهل بهشت هستند. پس انسان نقاد و بصیر می‌یابد که این کلام از مجعولات است؛ زیرا از ضروریات متواتر دین که

۱. در بحث اصحاب بیان کردیم که وجه اینکه به بعضی از اصحاب، حواری می‌گفتند یا به جهت این بود که لباس‌های مردم را می‌شستند، یا به این دلیل بود که با رفتارها، کردارها و گفتارهایشان مردم را از گناهان پاک می‌کردند.

۲. این کلام مرحوم مامقانی نسبت به علامه در حالی است که خود ایشان سیزده هزار نفر را نام می‌برد و می‌فرماید: مجهول. مجهول نیز از نظر ایشان طبق بیان آقا بزرگ تهرانی به این معنا است که به نتیجه نرسیده‌اند.

روایاتی از پیامبر ﷺ نیز در آن باره وجود دارد، این است که اهل بهشت جوان هستند و در بین آن‌ها پیر و کهنسال نیست. وگرنه پیامبر ﷺ در حق حسنین علیهما السلام می‌فرمود: آن دو سید کهنسالان و پیران اهل بهشت هستند؛ زیرا حسنین علیهما السلام هنگام وفات بعد از سن کهولت بودند. از همین رو اینکه پیامبر ﷺ از آن دو به سید جوانان اهل بهشت تعبیر کرد؛ زیرا اهل بهشت همگی جوان هستند. مقصود از آن مقابل شابات است.

همچنین چون عادت عامه بر اختلاق اخبار بود و از طرفی نیز سعید بن مسیب را فتوادهنده بر طبق مذهب خودشان یافتند، گمان کردند که او از آن‌ها است و او را شخصی باتقوا و اهل عبادت و ورع و زهد یافتند. از او روایاتی را در اصول و فروعشان جعل کردند که زبان سعید به چیزی از آن‌ها گویا نشد و روحش خبر نداشت. ما نهایت تتبع پیرامون روایاتی که از او نقل کرده‌اند را انجام دادیم؛ به این نتیجه رسیدیم که اکثر روایات او از این قبیل است. بنابراین برای موحد دلیلی برای اعتماد به روایات او که از طرق عامه است، باقی نمی‌ماند.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید: «لا ینخفی علی من درس ما ذکر فی ترجمة سعید بن المسیب، و تأمل فی الجو الخانق الذی عاشه، و الضغط و التشرید الذی مارسه الحکم الأموی علی أهل البیت الطاهر علیهم السلام و علی شیعتهم الأبرار، خصوصا بعد صلح الإمام الحسن علیه السلام، و اشتداده بعد فاجعة الطف... و وقف علی ما قامت به الأیدی الأئمة من جلاوة الأمویین - کزیاد بن أبیه، و الحجاج بن یوسف الزندیق... و نظرائهما - من القتل و التشرید لأولیاء الله تعالی، و عباده الصالحین من أهل البیت النبوی صلی الله علیه و آله و شیعتهم الأخیار، حتی بلغ بهم الحال إلى لعنهم، و إحراق بعضهم، و براءة الذمة منهم، و تتبّعهم تحت کل حجر و مدر، و حتی اضطرّ

أئمة الهدى عليهم السلام في بعض الموارد الوقیعة في شیعته‌م، و لعنهم و الإعلان بتنقیصهم، بل التبري منهم... كل ذلك إبقاء على مهجته‌م، و حفظا لهم من أعدائهم... و المترجم عاش تلك الفترة الزمنية الخانقة، و اقتدی یا‌مام زمانه السجّاد عليه السلام في التقیة، و عدم التظاهر بالتشیع...^۱

«بر کسی که شرح حال سعید بن مسیب را مطالعه و در جو اختناق‌ی که او زندگی کرده و فشاری که حکومت اموی بر اهل بیت عليهم السلام و شیعیان آن‌ها به خصوص بعد از صلح امام حسن عليه السلام و شدت آن بعد از فاجعه طف داشتند، تأمل کند و آگاهی پیدا کند بر شکنجه‌هایی که ظالمان اموی مانند زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف زندق داشتند و مانند آن از قتل و تبعید اولیای خدا و بندگان صالح از اهل بیت نبوت عليهم السلام و شیعیان آنان تا آنجا که بعضی را لعن و بعضی را آتش می‌زدند و برائت ذمه از آنان و جست‌وجوی آن‌ها در هر کجا تا جایی که ائمه عليهم السلام ناچار به موضع‌گیری در برابر بعضی از شیعیان و لعن آن‌ها و بیان تنقیص یا تبری از آن‌ها شدند و همه این‌ها به جهت بقای جان شیعه و حفظ آن‌ها از دشمنان بود... و ایشان در آن زمان اختناق زندگی کرد و به امام زمانش امام سجّاد عليه السلام در پنهان و تقیه و عدم تظاهر به تشیع اقتدا کرد.»

پس هیچ شکی در جلالت و وثاقت سعید بن مسیب نیست. روایات او از طرق خاصه مقبول است؛ اما عامه به جهت جایگاه ایشان روایاتی را به نام او جعل می‌کردند. از همین رو طبق فرمایش مرحوم مامقانی بسیاری از روایات او محل تأمل و عدم قبول است؛ مگر در موارد نادر.

جلسه بیست و ششم

روایت هفتم

«حدثنا أبو عمرو البصرى عن ابن لهيعة عن عبد الوهاب بن حسين عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضى الله عنه قال: إذا ظهر الترك و الخزر بالجزيرة و أذربيجان، و الروم بالعمق و أطرافها، قاتل الروم رجل من قيس من أهل قنسرين، و السفیانی بالعراق یقاتل أهل المشرق، و قد اشتغل كل ناحية بعدو، فإذا قاتلهم أربعين يوماً و لم یأتیه مدد، صالح الروم على أن لا یؤدی أحد الفریقین إلى صاحبه شیئاً.»^۱

«ابن مسعود گفت: هنگامی که ترک و خزر به جزیره (موصل) و آذربایجان و روم به عمق^۲ و اطراف آن ظاهر شوند، روم با مردی از قیس از اهل قنسرین (از مناطق سوریه) جنگ کند. سفیانی در عراق با اهل مشرق (خراسان) بجنگد.^۳ هر ناحیه ای به دشمنی مشغول است. پس هنگامی که سفیانی

۱. ابن حماد، الفتن، ص ۱۴۶.

۲. گفته شده منطقه ای در حلب است؛ ممکن است منظور از آن اعماق شام باشد که بخشی از آن حلب بوده و شامل فلسطین نیز می شود.

۳. محدوده عملکرد و حرکت سفیانی جهانی نیست؛ بلکه قلمرو او محدود به شام و عراق و مدینه و جنوب ایران (اصطخر یا همان مرو دشت امروزی) است.

چهل روز با آن‌ها بجنگد و کمکی نیاید، با رومی‌ها قراردادی می‌بندد که چیزی از یکدیگر نگیرند.»
عامه مرفوعات صحابه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند.

منابع روایت

۱. فتن ابن حماد، ص ۲۲۲.

۲. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۹.

طبق تتبعی که ما داشتیم این روایت را جز ابن حماد احدی از شیعه یا سنی نقل نکرده است. یکی از اقدامات با ارزش مرحوم نجفی کتاب تعالیق احقاق الحق بود که قریب چهل جلد است. وی به احترام شهید قاضی نورالله این کتاب را به عنوان تعلیق بر کتاب ایشان قرار داد. مرحوم نجفی نیز این روایت را نقل نکرده است. طبق نظر بعضی از علما همین عدم نقل برای ضعف اعتبار این نص کافی است؛ زیرا نمی‌شود گفت این روایت را ندیده‌اند. بنابراین همین مقدار کفایت می‌کند که بگوییم این روایت علیل است.

بررسی سند روایت

«حدثنا أبو عمرو البصری عن ابن لهیعة عن عبد الوهاب بن حسین عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضی الله عنه قال: ...»
سند این روایت اشکال دارد.

عبدالله بن مسعود

ایشان از نظر اهل سنت جزو صحابه بوده و روایات اصحاب نزد عامه

مقبول است. اما از نظر ما مختلف فیه است. مرحوم خوئی او را به استناد کلام ابن شاذان (والی القوم و لم یبایع علیا) قبول ندارد.^۱ فقه او نیز منحصر به خودش است و ائمه علیهم السلام نیز او را رد کرده‌اند. اما در مقابل، افرادی مانند مامقانی و تستری او را قبول دارند.

حارث

حارثی که از ابن مسعود نقل می‌کند مشترک بین دو نفر است: حارث بن اسود و حارث بن عبدالله اعور همدانی. اگر اولی باشد، می‌گویند جلیل القدر و رفیع المنزله و ثقه بوده است.^۲ اگر دومی باشد، عامه او را قبول ندارند. شعبی می‌گوید: «صاحب کتب و کذاب... و کان ابن مهدی^۳ قد ترک حدیث الحارث.» ابوزرعه درباره او گفته است: «لا یحتج بحدیثه.» از نسائی دو قول در مورد او نقل شده است: «لیس بقوی» و «لیس به بأس.» پس حارث بین ثقه و ضعیف است. البته از نظر ما معتبر است.^۴

عبدالوهاب بن حسین

حاکم در کتاب احوال حدیثی از عبدالوهاب بن حسین نقل کرده و گفته است: «أخرجته تعجیبا؛ به عنوان یک چیز شگفت نقل کرده‌ام.» وی در

۱. خوئی، ابوالقاسم، رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۲. مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۵.

۳. ابن مهدی، عدل یحیی بن سعید قطان است. این دو شاگرد شعبه بن حجاج بودند و او نیز پدر علم رجال در عراق است.

۴. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۸، ص ۴۵.

لسان المیزان گفته است: «او مجهول است.»^۱ حاکم این حرف را از ذهبی در تلخیص نقل می‌کند.

محمد بن ثابت

محمد بن ثابت مشترک است؛ اگر بنانی باشد ضعیف است (لیس بشیء، منکر الحدیث).^۲ بخاری گفته: «فیه نظر.»^۳ اگر العبدی باشد (لیس بشیء).^۴ پس محمد بن ثابت مشترک است بین ضعیف و مجهول.

ابو عمرو بصری

او همان عبید بن عقیل، متوفای دویست و هفت هجری است. وی از نظر ابن حبان، ابوحاتم و آجری معتبر است.^۵ عامه به کتاب ابن حماد اشکال می‌کنند. از نظر ما ابن حماد و کتابش، هیچ کدام معتبر نیستند. علامه مجلسی در تمام کتاب بحار الانوار به خصوص در مجلدات مخصوص به امام عصر علیه السلام چیزی از فتن ابن حماد نقل نکرده و نامی نیز از آن نبرده است. فقط در دو جا از شیخ طوسی سندی را نقل می‌کند که فتن ابن حماد در سند شیخ آمده است، نه اینکه چیزی نقل کند.

۱. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

۳. این تعبیر بخاری، بدترین نوع تضعیف او است.

۴. همان، ص ۱۵۷.

۵. ابن حجر، عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۷۰.

ابن لهیعه

جرجانی در کتاب الكامل فی الضعفاء در مورد ابن لهیعه می گوید: «عبد الله بن لهیعه بن عقبه أبو عبد الرحمن الحضرمی و یقال الغافقی مصری قاضیها. حدثنا محمد بن علی السکری، حدثنا عثمان بن سعید، قلت لیحیی بن معین: کیف روایة بن لهیعه عن أبی الزبیر عن جابر قال ابن لهیعه ضعیف الحدیث. قال عثمان. و فی موضع آخر بن لهیعه کیف حدیثه عندک قال ضعیف. حدثنا ابن حماد حدثنا معاویة عن یحیی قال: عبد الله بن لهیعه بن عقبه الحضرمی ضعیف. حدثنا ابن أبی بکر حدثنا عباس عن یحیی قال: ابن لهیعه لا یحتج بحدیثه. حدثنا ابن حماد حدثنی صالح بن احمد حدثنا علی بن المدینی سمعت یحیی بن سعید یقول: قال لی بشر بن السری: لو رأیت ابن لهیعه لم تحمل عنه حرفا. یحیی بن سعید قطان (یحیی بن سعید قطب در علم رجال است) عن یحیی بن سعید قال: کان لا یراه شیئا و قال ابن بکیر احترق منزل بن لهیعه و کتبه فی سنة سبعین و مئة و ذکر عند یحیی احتراق کتب بن لهیعه فقال هو ضعیف قبل أن تحترق و بعد ما احترقت.»^۱

«عبدالله بن لهیعه بن عقبه، ابو عبد الرحمن حضرمی و گفته شده غافقی مصری، قاضی مصر بود. عثمان بن سعید گوید به یحیی بن معین گفتم: روایت ابن لهیعه از ابوزبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعه ضعیف الحدیث است. همچنین در جای دیگر سؤال کرد حدیث ابن لهیعه نزد تو چگونه است؟ گفت: ضعیف. یحیی گفت: به حدیث ابن لهیعه احتجاج نمی شود. علی بن مدینی گفت: شنیدم یحیی بن سعید

۱. ابن عدی، عبدالله، الكامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۴۵۰.

می گفت: بشر بن سری به من گفت: اگر ابن لهیعه را دیده بودی از او حرفی را روایت نمی کردی. ابن بکیر گفت: منزل و کتب ابن لهیعه در سال ۱۷۰ آتش گرفت. نزد یحیی آتش گرفتن کتب ابن لهیعه را گفتند، گفت: او ضعیف بود قبل از احتراق و بعد از احتراق.»

پرسش از استاد:

با توجه به ردی که عامه نسبت به او دارند، آیا ممکن است او شیعه بوده باشد؟

پاسخ استاد:

اگر شیعه بود در کتب ما نامی از او برده می شد. شواهدی وجود دارد که ایشان متمایل بوده است. در شرح حال حی بن عبدالله مصری چنین نقل شده است: «أنا أبو يعلى، أنا كامل بن طلحة، ثنا ابن لهيعة، ثنا يحيى بن عبد الله، عن أبي عبد الرحمن الحبلي، عن عبد الله بن عمرو: أن رسول الله ﷺ قال في مرضه: ادعوا لي أخي، فدعوا له أبا بكر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا لي أخي، فدعوا له عمر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا لي أخي، فدعوا له عثمان، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا لي أخي، فدعي له علي بن أبي طالب عليه السلام، فستره بثوب، وانكب عليه، فلما خرج من عنده، قيل له: ما قال، قال: علمني ألف باب يفتح كل باب ألف باب.»^۱

«ابن لهیعه از حی بن عبدالله از ابو عبد الرحمن حبلی از عبدالله بن عمرو چنین نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید. پس ابوبکر را فراخواندند. پیامبر صلی الله علیه و آله رو برگرداندند. سپس فرمودند:

برادرم را به نزد من بخوانید. پس عمر را فراخواندند. رسول خدا ﷺ را
روبرگرداندند. سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید. پس عثمان را
فراخواندند. پیامبر ﷺ را روبرگرداندند. سپس فرمودند: برادرم را به نزد من
بخوانید. پس علی بن ابی طالب علیه السلام به نزد پیامبر فراخوانده شد. پس او را با
ملافه پوشاند و نزد خودش قرار داد. پس چون علی علیه السلام از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله
خارج شد، به او گفته شد: پیامبر صلی الله علیه و آله به شما چه فرمود؟ فرمود: هزار باب
علم به من تعلیم داد که از هر بابی هزار باب علم دیگر باز شود.»

ابن عدی می گوید: «و هذا هو حدیث منکر، و لعل البلاء فیہ من ابن
لهیعة، فانه شدید الافراط فی التشیع، و قد تکلم فیہ الأئمة، و نسبه الی
الضعف؛ و این حدیث، حدیث منکری است. شاید آفت آن ابن لهیعه
باشد؛ زیرا او افراط بسیار در تشیع داشت و علمای رجال در مورد او
صحبت و او را تضعیف کرده اند.»^۱

همچنین در این کتاب نقل شده است که لیث بن سعد با چند خانواده
دیگر که طرف دار علی بن ابی طالب علیه السلام بودند، درگیر شد و آن ها را از مسجد
بیرون انداخت. لیث بن سعد برای شبیخون فرهنگی به مصر آمد. اهل مصر
خیلی دوست دار اهل بیت علیهم السلام بودند، ولی او تبلیغات بر ضد
اهل بیت علیهم السلام و به نفع عثمان راه انداخت و مردم را تحت تأثیر تبلیغات
خودش قرار داد. او در کارش موفق بود؛ مگر چند خانواده که یکی از آن ها
همین ابن لهیعه است. لیث با دمپایی با ابن لهیعه درگیر شد و او را از
مسجد بیرون کرد.^۲

۱. همان.

۲. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۴۸۲.

اگر ابن لهیعه واقعا شیعه بوده چرا در کتب ما به او اشاره‌ای نشده و گاهی نیز مطالبی نقل می‌کند که به نفع مخالفان است؟ او از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «عمر منی و أنا من عمر و الحق بعدی مع عمر. اکثر نافعی امتی قرائها.»^۱

به هر حال این شخص از نظر اهل سنت مشکل دارد. پس سند مزبور طبق مبنای خود عامه نیز صحیح نیست. بنابراین، سند روایت، ضعیف است.

توضیح واژه «خزر»

در کتاب دانشنامه جهان اسلام بحثی پیرامون خزر و تاریخچه آن دارد: «قبایلی نیمه کوچ‌نشین با منشأ احتمالاً ترکی و پیرو آیین یهود. ساکن مناطق میان دربند تا ساحل ولگا. آنان از ۳۰ تا ۳۵۴ حکومت قدرتمند (خاقانات) تشکیل دادند که بر مناطقی وسیع از جنوب روسیه، کریمه، مشرق اوکراین، بخش اعظمی از قفقاز و سواحل غربی و شمال غربی دریای خزر حکومت می‌کرد. آن‌ها را به ترکی، سبیر، به فارسی، خزران و به عربی، الخزر می‌نامیدند. خزرها در منابع چینی دوران باستان، دولگاس (ترک‌نژاد) خوانده شده‌اند.

درباره مفهوم واژه خزر نظر واحدی وجود ندارد. برخی آن را به معنای صحراگرد یا کوچ‌نشین و برگرفته از ریشه ترکی گز (گردیدن، گردش کردن) دانسته‌اند. برخی دیگر نیز واژه مجاری هوسار و روسی قزاق - به معنای سواره‌نظام - را مشتق از کلمه خزر ذکر کرده‌اند. خزرها را همچون دیگر ترک‌ها از نسل یافث بن نوح دانسته‌اند که البته شباهتی به ترک‌ها ندارند.

۱. الکامل ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۴۵۰.

گروهی از ایشان با موهای سیاه قراخزر نام گرفته‌اند. دسته دیگر، پوستی روشن و سفید دارند.^۱

پیشینه خزران

زمان دقیق مهاجرت خزران به شمال قفقاز روشن نیست. موسی خورنی از حضور خزرها در سده دوم میلادی یاد کرده است. خزرها در اواسط قرن ششم میلادی به تابعیت جانشینان هون‌ها خاقانات بزرگ ترک درآمدند. آن‌ها ریشه یهودی داشته و به ترک‌ها شباهت ندارند. مناطق سیبری و قفقاز در دست آن‌ها بود و هر از گاهی بلاد اسلامی مورد تعرض آن‌ها قرار می‌گرفت.

پس آخرین روایتی که ما پیرامون جریانات آذربایجان نقل کردیم، از جهت سند هیچ اعتباری نداشت؛ ولی چون روایات آذربایجان و حوادث آن متعدد و در حد استفاضه بوده، ممکن است این روایت را بپذیریم. پذیرش ما به این معنا نیست که این حوادث اتفاق بیفتد؛ بلکه ممکن است اتفاق افتاده باشد. چون تهاجمات مربوط به آن‌ها چندین بار اتفاق افتاده است.

نتیجه اینکه اصل حوادث آذربایجان تقریباً مورد استفاضه است؛ ولی اینکه آیا آذربایجان همین جمهوری فعلی است یا اشاره به منطقه شمال غربی ایران دارد، می‌توان گفت که طبق بعضی از نقل‌ها مقصود همین آذربایجان ایران است.

والحمد لله رب العالمین

۱. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۴۸۲.

۲. همان.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۲۹ق، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق: غفاری، علی اکبر، چ ۵، قم: انتشارات دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. ابن حماد، نعیم بن حماد بن معاویه، ۱۴۲۴ق، الفتن، تحقیق: اعین، ابو عبدالله و عرفة، محمد محمد، الکتب الحیدریة.
۵. -----، تحقیق: احمد بن شعبان بن احمد، چ ۱، قاهره: مکتبة الصفاء.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۴۱۹ق، فلاح السائل، چ ۱، قم: مرکز انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
۷. -----، ۱۴۳۵ق، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم والفتن)، گل دردی.
۸. ابن عدی، ابواحمد، عبدالله بن عدی، ۱۴۰۹ق، الکامل فی الضعفاء الرجال، تحقیق: زکار، سهیل و غزادی، یحیی مختار، چ ۳، بیروت: دار الفکر.
۹. ابن قتیبه، عبدالله بن سلام، بی تا، المعارف، منشورات الشریف الرضی، محقق.

۱۰. امینی، عبدالحسین احمد، *الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب*، قم: مرکز الدراسات العلمية.
۱۱. بلاذری، ابوجعفر، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۴۱۷ق، *انساب الاشراف*، تحقیق: زکار، سهیل و زرکلی، ریاض، چ ۱، بیروت: دار الفکر.
۱۲. بلخی، ابوزید، احمد بن سهل، *البدء و التاريخ*، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۱۳. تستری، محمدتقی، ۱۴۱۰ق، *قاموس الرجال*، چ ۲، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، ۱۴۱۶ق، *منتهی المقال فی احوال الرجال*، تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم: انتشارات آل البيت علیه السلام.
۱۵. حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۹۰ش، *دانشنامه جهان اسلام*، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری کتاب مرجع.
۱۶. حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت: دار التراث العربی.
۱۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۳۸۳ق، *تفسیر نور الثقلین*، تصحیح و تعلیق: رسولی محلاتی، سیدهاشم، چ ۲، قم: دار الکتب العلمیه، اسماعیلیان.
۱۸. خوبی، سید ابوالقاسم، بی تا، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، قم: منشورات مدینه العلم.
۱۹. ذهبی، محمد بن احمد، ۱۴۱۷ق، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: الارنؤوط، شیعب و العرقسوسی، محمد نعیم، چ ۱۱، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۰. طبری آملی، محمد بن جریر، ۱۳۴۷ق، *دلائل الإمامة*، چ ۲، تهران: بعثت.

۲۱. عسقلانی، ابن حجر، احمد بن علی، ۱۴۱۶ق، *لسان المیزان*، تحقیق: عبدالموجود، عادل احمد و معوض، شیخ علی محمد، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۲. -----، ۱۴۰۶ق، *لسان المیزان*، تحقیق: دائرة المعارف نظامیه (هند)، چ ۲، بیروت: الأعلمی.
۲۳. -----، ۱۳۹۵ق، *تقریب التهذیب*، چ ۲، بیروت: دار المعرفة.
۲۴. -----، ۱۳۲۶ق، *تهذیب التهذیب*، چ ۱، هند: دائرة المعارف نظامیه.
۲۵. عسکری، سید مرتضی، *معالم المدرستین*، دار البعثة.
۲۶. علیاری تبریزی، ملا علی، *بهجة الآمال*، تحقیق: مسترحمی، سیدهدایت الله، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشان پور.
۲۷. فتلی، شیخ مهدی حمد، ۱۴۲۷ق، *نهج الخالص (امیر المؤمنین، علی علیه السلام)*، چ ۱، بیروت: شهاب ثاقب.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۱ق، *کافی*، تحقیق: غفاری، علی اکبر، چ ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۹. مازندرانی، ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، انتشارات علامه.
۳۰. مامقانی، محمدرضا، ۱۴۱۴ق، *مقباس الهدایة (نتائج مقباس الهدایة فی علم الدراییة)*، چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۱. مامقانی، عبدالله، ۱۴۲۶ق، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۳۲. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، چ ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء.

۳۳. -----، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۴. مزى، يوسف بن عبد الرحمن، ۱۴۱۴ق، *تهذيب الكمال في اسماء الرجال*، بيروت: دار الفكر.
۳۵. مفيد، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد*، ج ۱، قم: کنگره شيخ مفيد.
۳۶. نصيبی، ابن حوقل، *صورة الارض*، بيروت: دار مكتبة الحياة.
۳۷. نعمانی، محمد بن ابراهيم، ۱۴۲۲ق، *الغيبة*، ج ۱، قم: انوار الشهداء.
۳۸. نمازی شاهرودی، علی، ۱۴۱۴ق، *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۱، تهران: فرزند مؤلف.
۳۹. -----، ۱۴۰۰ق، *تهذيب الكمال في اسماء الرجال*، تحقيق: معروف، بشار عواد، بيروت: مؤسسة الرسالة.